بسم الله الرحمن الرحيم

چون عبادت اوثان و اصنام ظاهر گردید و در خلق شایع شد فرستاد خلاق عالم انبیا را بنهی
عبادت اصنام و اظهار توحید پس مبعوث و ملهم کرد حضرت ابرهیم را و چون از جهة ضعف اوان
اظهار این امر که در انظار اهل آن زمان منکر بود از مکان خود و طایفه خود هجرت نمود و فرمود
انی مهاجر الی ربی هم هجرت ظاهر نمود از وطن بغیر بر غیر یاد هر تنش گشت و هم هجرت باطنیه
نمود که گفت **اِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْض** بعد از آنکه فرمود
اِنّی لا اُحِبُّ الْآفِلین و استمداد از خداوند جست و فرمود **لَئِنْ لَمْ یَهْدِنی رَبّی**
لَاَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضّالّین پس دست او بر تنها ابری بر دو اعراض از اصنام
و اوثان نموده پرستش حق کرده و تحصیل معاش خود نموده عمری بسر برد و مایوس بود از
آنکه بتواند خلق را ارشاد و هدایت نماید و از اوهام و هوا برهاند بلکه بسبب توحید از اهل
تدبیر غالبا آزار و اجتناب مینمودند تا آنکه وحی شد که [illegible] را منتهی کن یاد خواهم کرد و از نسل تو
اشخاصی خواهند بظهور آمد که قبول خداپرستی خواهند نمود و کلمه توحید منتشر خواهد گشت چنانچه
وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِه یاد داده شد این کلمه را بعد فرزندش اسمعیل و اسحق و
بعد بر فرزندان از ایشان با اولاد ایشان **وَوَصّی بِها اِبْرٰهیمُ بَنیهِ وَیَعْقُوبُ یا بَنِیَّ**
اِنَّ اللهَ اصْطَفی لَکُمُ الدّینَ فَلا تَمُوتُنَّ اِلّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُون و همچنین

یعقوب اولاد خود را وصیت نمود بخداپرستی و اعراض از اصنام ظاهر بر و بالجمله **اَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ اِذْ حَضَرَ**
یَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قالَ لِبَنیهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدی قالُوا نَعْبُدُ
اِلٰهَکَ وَاِلٰهَ آبائِکَ اِبْرٰهیمَ وَاِسْمٰعیلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهاً واحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُون
و ملکی صدق که در زمان حضرت ابرهیم بود و کاهن پروردگار بود چون حضرت ابرهیم حضرت لوط را
از اسیری خلاص نمود او را ملاقات نمود و هدیه با او داد و حضرت ابرهیم را دعای خیر و برکت نمود
معلوم که او نیز یکی بود از موحدین که از بت پرستی و بت پرستان عزلت جسته و با وجود اکثر قدر
بعبادت حق تعالی مشغول بود همه یکی را در آنجا شناختند بلی آشنا را اند صدای آشنا و چون
حضرت یوسف عزیز مصر شد بمصر فرود آمد و محشور شد با عبده اوثان و مشرکین که خود را خداپرست
میدانستند چون تمام بت پرستان که بت پرستی خود را خداپرستی میدانند که میگویند **ما نَعْبُدُهُمْ**
اِلّا لِیُقَرِّبُونا اِلَی اللهِ یعنی با ایشان بغضا عقل رفتار کرده گاه گاهی چنانچه ممکن میشد ایشان را
بتوحید میخواند و چون زمانی که در محبس بود ولی با اهل مصر چنان رفتار و معاشرت مینمود که همه
او را پسندیده بودند و با آنکه او را متهم نموده بمحبس فرستادند بنا باید و شدید الطبی از حبس
مستخلص شد و باوج عزت رسید اگرچه بظاهر زیردست فرعون بود ولی چون طریقه آبای خود که
طریقه توحید بود در او اختیار نمود و از جاده خداپرستی منحرف نگشت بحدی از تعبیر و عزت به
معروف و رفتاری نمود که همه از او خشنود و خرسند بودند و خاضع بودند و چون برادرانش
بر او وارد شدند اهل مصر از ایشان اجتناب مینمودند چون خود شان را خداپرست و ایشان را بت پرست
میدانستند چه شغلی که مقرب ایشان باشد بجا نداشتند پس از آن پدر خود یعقوب و اولادش را
باذن فرعون بمصر آورده منزل بجهت ایشان در خارج مصر معین نمود که با اهل مصر مخلوط و آمیزش
ننمایند که مبادا چون ایشان بت پرست شوند و از طریقه آبا و اجداد خود منحرف گردند همچنین حال
و طریقه بودند تا آنکه حضرت یعقوب و حضرت یوسف وفات نمودند اسباط که گذاشتند که اکثر
و احفاد از طریقه توحید دست بر داشته و بت پرستی افکندند ولی چون اهل مصر متوطن بودند
و با اقتدار بودند که که بنی اسرائیل را از گوشه و کنار مایل بطریقه خود مینمودند تا
زمانی که حضرت موسی و هرون بعرصه وجود آمدند و بمقام بلوغ و عقل رسیدند بالهام الهی

و تبلیغ بزرگان و آبا خود دانستند که طریقهٔ فرعون و اهل مصر باطل و طریقهٔ آبا و اجداد
ایشان بر حق می‌باشد و فرعون در آن زمان آب دانیا بیش میشود که شنیدند ازین پیشها
دیگر که داشتند و حضرت موسی ملتفت شد که بت پرستی ایشان بطایفهٔ بنی اسرائیل
سرایت نموده و میبایستی فکر افتاد که بهتر آنست که بنی اسرائیل از مصر هجرت نمایند تا طریقهٔ
خداپرستی و توحید را بالمره از دست ندهند ولی با اقتدار فرعون میسر نشد تا آنکه بعد
از کشتن قبطی بمدین فرار نمود که مکان سابق حضرت یعقوب بود و در آنجا دین خود را
میبرد تا زمانی که قضیهٔ الهی جاری شده بود باعلاء کلمهٔ توحید و استخلاص اهل توحید
که بنی اسرائیل باشند از ذلت و امتهان و نکال فرعون چنانچه فرموده وَنُرِيدُ أَنْ
نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ و مشیت الهیه تعلق گرفته بود که اهل شرک و بت پرستان از دعوی حق
بدارند ملهم شد حضرت موسی که با زن و فرزندانش بمصر فرود آیند از مدین حرکت نمود
تا بشجرهٔ طور رسید محل وحی الهی شد خداوند عالم باو وحی نمود که بفرعون در آی و قوم
خود را از زیر دست بت پرستان و ذلت ایشان بیرون آور پس وارد مصر گردید و با برادر خود
هرون نزد فرعون در آمدند و از او خواهش نمودند که قوم ما را رها ده برویم بعبادت
خدای خود را بطریقهٔ خود و طریقهٔ آبا و اجداد خود عبادت نمائیم و بعضی از ایشان را
معتقد بنما فرعون قبول ننمود و بعضی از بنی اسرائیل امتناع از متابعت حضرت موسی
مینمودند بلکه بعضی مایل بطریقهٔ فرعون شده بودند لذا فرموده است فَمَا آمَنَ
لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ که اهل
ایمان از بنی اسرائیل از ملاء خود نیز میترسیدند تا آنکه آخر الامر بمعجزات الهیه و بجلال
بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورده و از دریا گذشت و خداوند عالم فرعون و قومش را
غرق نمود و بعد از آنکه از مصر و عذاب فرعون خلاص شدند باز بعضی که مایل ببت پرستی شده
بودند چون بغیر پرستیدند و شفعاء بغیر این ایشان را دیدند مایل شدند بان طریقه بعضی
خواستند که از برای ایشان نیز شفیع ظاهری باشد که بواسطهٔ او تحصیل تقرب جویند پس گفتند

يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ
حضرت موسی معبدی از برای ایشان ترتیب داد که مشغول بعبادت خداوند بنحو خیمه‌ها
خود باشند و بکوه رفته احکامی و شریعتی آورده و جمعی از بنی اسرائیل در مقام معارضه با
حضرت موسی بر خاستند خداوند عالم ایشان را هلاک نمود که سبب خوف دیگران شود الحاصل تا
تمام بحضرت موسی بپا نکردند چه خدای بی نام و نشان و واسطه را که شفیع خود قرار دهند
قبول نمیتوانستند و باور نمی کردند لذا چون حضرت از جانب باری تعالی مأمور شد که ایشان را
بجنگ بت پرستان ببرد تا زمین ایشان را صاحب شوند که بت پرستی را مضمحل نماید و
خداپرستی شایع شود و وعده داد که زمین ها مال شما خواهد شد و غلبه خواهید نمود اقدام
بان امر ننمودند پس چهل سال در بیابان سرگردان ماندند همه جهت آن بود که توحید
حقیقی که شخص ایمان و خشیت بغیب داشته باشد و خدای نادیده را بدون واسطه و شفیع
پرستیدن از ریب تکره و عجب چنانچه کفار قریش گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا
إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ولی چون وجود حضرت موسی سبب آسودگی و انتظام امور
دنیوی ایشان بود انقیاد و اطاعت در ظاهر می کردند چون صدمه وارد می شد گله مند
می شدند و بشکایت بر می آمدند بعد از چهل سال که نسل اجلاف از میان ایشان حاصل
شد چون خداوند عالم بحضرت موسی وحی فرموده که انتقام را از مدیانیان بکش پس از آن
وفات خواهی نمود اقدام بجهاد با آن قوم نمودند و آن قوم را هلاک نمودند و زمین ایشان را
تصرف کردند و کشتن آن قوم مثل سایر طوایف که حضرت موسی و یوشع چون سایر انبیا
که با امر الهی اقدام مینمودند بجهت آن بود که خداوند عالم می خواست که بت پرستی برطرف
شود و توحید و خداپرستی منتشر گردد چنانچه در زمان حضرت نوح چون اهل زمین
اهل فساد شده بودند تمام را غرق نموده هلاک کرد لذا بحضرت موسی می فرماید انتقام
را از مدیانیان بکش و بقوم خود ملحق شو پس از آنکه طایفهٔ برخلاف اوامر و تکلیفات
ظاهر نیز تشریعیهٔ الهیه و فساد نمایند خصوصاً که آن طایفه را ابابیل ها بلای الهیهٔ غیبیه
چون غرق و طاعون و خسف و امثال آنها بالکلیه شدن بدست انبیا و مؤمنین بلکه بهم کشته

شدن بدست انبیا آن طایفه را هلاک و فنا می فرماید و طایفهٔ دیگر بعرصهٔ وجود
می آورد وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ قوم نوح را
غرق نمود از سام و حام و یافث اقوام دیگر را بعرصهٔ وجود آورده همچنین بعد از حضرت
ابرهیم اقوام حام کثیره را بعرصهٔ وجود آورده و مصریان و سایر طوایف چون مدیانیان
و عمالیقیان و غیر آنها را نابود نمود حاصل آنکه مأموریت الهی که از خلق خواسته و انبیا را
بان مبعوث نموده آنست که حق را یکتا نگی بپرستند و شریکی از برای او قرار ندهند
نه از هوا و نه از اوهامی که لم ینزل به سلطانا و بدیگران بغیر امر الهی اینست و نیز شاید
اینست که حضرت موسی و حضرت عیسی میفرمایند که اصل شریعت دو امر است اول
آنکه خدا را دوست داشته باشی بتمام دل و تمام جان و تمام روح که حاصلش شریک قرار
ندادن و اطاعت نمودن است دوم آنکه از برای همسایه و آشنایت بخواهی آنچه از برای
خودت خواهی و در قران می فرماید قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ
أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا الی آخر قوله تعالی وَأَنَّ
هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ
بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ پس معلوم
می شود که بعثت انبیا بجهت آنست که خداوند را یکتا نگی بپرستند و از برای او شریک
قرار ندهند نه از هوا و نه از وهم چون تمام بت پرستی این دو امر است یا هوای نفس
بزرگی و معبودی از برای خود قرار می دهند ولی غالبا غافل هستند از آنکه هوای
نفس معبودی از برای خود قرار داده اند بلکه گمان میبرند که خداپرستی همانست وَهُمْ
يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا یا می گویند مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا
لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى یا با اوهام و ظنونی که از پدران خود یا بزرگان
خود بامر شدین خود شنیده اند از برای خود معبودی قرار می دهند و تأمل نکرده اند
که منشا این امر معتقد یقینی نیست بلکه منشا آن خبر است که ادعای تواتر مینمایند
و حال آنکه یقینا متواتر نیست و شرایط تواتر در خبر موجود نیست بلکه بالتواتر

اخبار است و ایشان مضمون هر یک را متواتر میدانند و یا تواتر در لفظ است که معنای
متعدده در آن احتمال میرود و ایشان یک معنی مخصوص را متواتر می شمرند با آنکه
ادعای تواتر نمیتوانند و میگویند خبر محفوف بقراین علمیه است و تأمل نمی نمایند
که اگر این قراین اصل داشت و مفید یقین بود چرا در حق دیگران نیست خود را گمان
میکنند که دیگران مسبوق بشبهه هستند غافل از آنکه احتمال شبهه چنانچه در
آن طرف میرود در این طرف هم تا شرح باشو با امر دیگری که وهم و ظن را یقین
مشتبه میسازد میرود و یا منشا را الفاظ کلمات الهیه قرار می دهند که یا از
متشابهات یا دلالت نمی کند بر آن مطلب مگر بنوعی از تأویلات که خود تحمیل
خود تأویل کرده اند یا بمقتضای خبری که جز ظن افاده نمینماید و ملتفت نمیشوند
که نتیجه تابع اخس مقدمات است و حال آنکه این از بدیهیات عقلیه است و یا
منشا را ضرورت قرار می دهند و می گویند ضروری آنستکه نعرفه النساء و الصبیان
و درک نمی کنند که ضروری ما نعرفه النساء و الصبیان لوضوح دلیله و برهانه نه
ما نعرفونه لسماعهم من اکابرهم تقلیدا لهم و اطمینانا بصدقهم و تأمل نمینمایند
که ضروری نیز چون متواتر بر سه قسمست ضروری در لفظ دون معنی ضروری
در اجمال دون تفصیل ضروری در لفظ و معنی قسم اول از ضروری اثبات معنی را
که ایشان ادعا کنند نمی نماید قسم دوم اثبات تفصیل مدعا ایشان را نمینماید قسم سوم را
باید تأمل نمود که مما نعرفه النساء و الصبیان لوضوح دلیله است یا مما یعرفونه
اتباعا لآبائهم حالا طریقتهم او مسامحة ملاحظة ادلتهم و براهینهم لهذا
اصحاب کهف فرمودند لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و حق تعالی بنبی مختار خود می فرماید وَلَا
تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ
كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و در این امر تمام ملل و مذاهب
مساویند بجهت آنکه هر کس برانگیخته می شود بجهت هدایت و ارشاد خلق اهل زمان

چون گذشته‌ها را بنظر ایشان بزرگان ایشان بجهة اغراض خود بزرگ نموده اند زاید بر
آنچه بوده اند بلکه بزرگی معنوی ایشان در انظار بر بزرگی صوری لیستبدال نمود
و لهذا چند در گذشته احواز کرده اند که خلاف واقع است و دلالت بر بزرگی ثمنا یند چون
در بزرگ زمان خود آن امور را مشاهده نمینمایند منکر او می شوند و در بزرگی گذشته
بیان نحو کرده در خود احواز کرده اند می افزودند بجهة اظهار بطلان بزرگ زمان خود
و اشاره باین امر فرموده وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ
فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ
اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ
بیان فرموده است که خلق در اول امر مرتابند و در آخر مسرف و در حالات قوم
و اصحاب تمام انبیا در قرآن و سایر کتب سماویه چنین بیان میفرماید که در اول منکر
میشدند چون سابقین را چنین نحو ذکر ده بودند که آن بزرگوار بر خلاف ایشان
میدیدند پس از آنکه زحمتها متحمل میشد و جمعی ایمان می آوردند بعد از گذشتن
قرنی از وفات آن شخص حب او چنان در دلها متأثر جای میگرفت که اغراق در
بزرگی او و اهل زمانش مینمودند و این اغراقات در اول امر بوهم و احتمال ذکر
میشود کم کم مظنون می شود رفته رفته بمقام یقین میرسد بحدی که اگر کسی منکر
شود یا منکر رای کند یا خودشان را به کشتن میدهند باری بعد از اینکه این حب
که با اصل منشاش معلوم نیست با خبر جزئی بوده که مانع از ایمان بعد نمیشد زیاد
میشود و باعث میشود که شخصی که بعد می آید در نظر خلق جلوه نمیکند بلکه بطلانش
جازم می شوند اگر کمال و بزرگی داشته باشد و از او ببینند حمل بر شیطنت و مکر
مینمایند چنانچه در حق حضرت عیسی میگفتند بقوت شیطان شفای مرضی و سایر
امور از او صادر می شود و در حق حضرت خاتم میگفتند يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ و یا میگفتند
اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا حضرت نوح چون دعوت نمود
مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا جوابش دادند بلکه گفتند إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ

مُبِينٍ و در حق مؤمنین گفتند وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ بلکه متابعت ایشانرا
مانع از ایمان خود قرار دادند چنانچه در حق حضرت خاتم نازل شد وَإِذْ لَمْ
يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ و در حق حضرت هود
همان اشخاصیکه حضرت نوح را قبول نموده بودند گفتند إِنَّا لَنَرَاكَ فِي
سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ بلکه در کمال اطمینان بکذبش
گفتند فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ و هکذا
سایر انبیا و حضرت موسی را بعد از معجزات و بینات که مشاهده نمودند چون
رفت بکوه طور که احکام و شریعت را بجهة ایشان بیاورد صبر نکردند و از زر خود نقش
نمودند که هیکل و معبود مجسمی از برای ما بساز که او را با اثر کنیم صورت گوساله
ساختند یا شخصی یا یعقوب سامری بزرگ خود قرار دادند چنانچه در زمان حضرت
خاتم مسجدی ساختند و ابو عامر راهب را خواستند امام خود قرار دهند بجهة تفریق
کلمه محمد پس تمام این امور بجهة دو امر است یکی آنکه ایمان بغیب امر مشکل است و دیگر
آنکه بزرگی آنکه را از جانب حق مبعوث می شود مردم زمانش ادراک نمی کنند بلکه
منتظرند نظیر بزرگیهای سابقین را که در ذهن خود جا داده اند مثلا در هر زمانی
معتقد اهل آن زمان آنستکه ملک در نظر سابقین میآمد و بخود در آن زمان
نمیدیدند در آخر دوره ذهن اهل زمان میشد که در اول دوره ملک را مردم می
دیدند و هکذا امور دیگر مثلا الان در ذهن اهل انجیل مسلم است که حضرت
عیسی از قبر بیرون آمد و شاگردانش بلکه دیگران هم دیدند بلکه در نوشته پولس
نوشته است پانصد نفر دیدند و هم مسلم است که آسمان بالا رفت در محضر جمعی که
همه دیدند و تفکر نمی کنند که اگر این دو امر عجیب خارق عادت چنین آشکار و هویدا
بود البته اهل آن زمان از اهل تواریخ در کتب و تواریخ خود می نوشتند و در تمام
آفاق معروف و مشهور می شد و حال آنکه در میان غیر این ملت از یهود و مجوس و
دیگران اثری از آن ننوشته اند اگر توهم کنند که مخالف و معاندند چون داعی بر کتمان داشتند

کتمان نمودند پس غافل نشوند که این امر در امور جزئیه انتفاء قیدش ممکن است اما در امور
عجیبه که خلق کثیر دیده باشند ممکن نیست مثلا نبوت و دعوت انبیاء معروفین ممکن
نیست عادتا اخفا و انکار آن اما ادعای بعضی از غیر معروفین محل شبهه شده است که
جمعی منکر اصل ادعا با وجود آن شخص شده اند و این مثل که از اتباع حضرت عیسی ذکر
شد اختصاص بایشان ندارد و در هر ملتی نظیر آن هست بلکه هر ملتی بجهة تفاخر اوهام
خود را زیاده از سابق بر خود می کشد چنانچه بعد از بیان حالات امم می فرماید وَإِنَّ
هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ بعد میفرماید
فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ مرجع
طالب آنستکه پیغمبر او افضل و اشرف از پیغمبر سابق باشد و بموجب این عیوب خود
در صدد اخبار و آثار داله بر مقصود خود بر می آید و من طلب شیئا وجد وجد و اگر بعضی
طالب اخبار و آثار داله بر خلاف مقصود خود لابد تاویل یا تضعیف مینماید بلکه
گاهی می گوید من بفطرت سلیمه خود می فهمم که این صحیح است و آن سقیم غافل از آنکه این
فطرتش از حب سابق ناشی شده و بعد از تقدم متداول و ارتسام در ذهن دلیلش پیدا
نموده فطرت سلیم آنستکه مقدم بر اسری از حب و نشو باشد که اگر آن اسرار که معتاد
هستند که بمقتضای فطرت شخص خالی الذهن از حب و بغض و حمایت و عناد القا
کنی بپسندد و قبول نماید و گاهی میگویند چون نطفه پاک است این مطلب را قبول می نماید
و آنکه قبول نمی کند و یا شبهه دارد حرام زاده و نطفه اش از حرام منعقد شده است و این
مطلب هم در غالب ملل و مذاهب رسوخی در اذهان پیدا نموده تعقل نمیکنند که این مطلب
با آنکه خلاف حکم شرع و عقلست چه که فرموده وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا چاره ای جز از حلال بودن که امر مخوفی نیست کسی که احواز این را نموده چرا عقب
مجاهده برود و الا هر چه مجاهده نماید شبهه مینماید که از حضرت دلیل است یا از خبث
نطفه مستند این مطلب چه چیز است جز خبر واحد است یا ضعیف در وقتیکه در هر کوچه و
محل از هر ملت و مذهب نقل میشود و در دین و مذهبی که اساس و بنیانش بر [illegible]

فَقَدْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي
نَارِ جَهَنَّمَ

حکایت

شخصی از طایفه یهود را سؤال نمودم که چه سبب
بعضی از یهودان مسلم میشوند و از دین خود منحرف میشوند گفت نطفه از هر جا
منعقد شده شخص تابع نطفه خواهد شد و گفت در زمان یکی از سلاطین که بر ملت
حضرت عیسی بود وزیری داشت یهودی سلطان با وزیر همین را بمیان آورد وزیر
هم همین جوابرا گفت چندی گذشت پسر وزیر از طریقه پدر برگشت عیسوی شد سلطان
از وزیر سؤال نمود که پسر تو عیسوی شده است سبب چه بوده است وزیر از خجلت
جواب نداد مهلت خواست مدتی در تحیر و تفکر بود در حال زنش تفکر می کرد پاک
دامنش میدید شبی در عالم تحیر زنش از وزیر پرسید تو را چه میشود تحیرت بجهة چیست
مطلب را از وجه خود گفت زوجه گفت متحیر مباش مطلب همانستکه بسلطان سابقا
گفتی در وقت انعقاد نطفه این پسر من بسر چشمه رفته بودم بجهة تطهیر خود از لوث
حیض یکی از عساکر سلطان سر اینها یافت دست درازی نمود و بعنف و جبر با من مقاربت
نمود و در خلال آن حال شصت او را بدندان گرفتم تا که جدا شد و من آن شصت را در
پنبه پیچیده نگاه داشتم بجهة همچو روزی وزیر خوشوقت گشته صبح خدمت سلطان
رسید سلطان اظهار سؤال نمود گفت بار عام دهند تا عساکر سلطان حاضر شوند
چون حاضر شدند گفت دست خود را بلند نمایند یکی از ایشان بی شصت بود او را احضار
نمود تفصیل واقعه را بعرض سلطان رساند حال این بیچاره که همچو وهمی بزرگان او
ذهنی او نموده اند اگر حضرت عیسی هزار خارق عادت و معجزه بیاورد یا پیغمبر دیگر
جرئت نمی کند که در صدد تفحص برآید چنانچه در آن روز هر چه خاستم با او گفتگو
در ملة نمایم غیر این قصه صحبتی نداشت و از پی کار خود رفت همه طوایف این گرفتار
همین وهم مبتلا هستند و عجب آنستکه با وجود آنکه خرافت این امور در نزد هر عاقل
که در اول مرتبه ادراک عقلی باشد کمال وضوح دارد بلکه از بدیهیات اولیه می توان
شمرد و کملین عقلای از متدینین هر دین که گرویده اند تصحیح این مطلب را مینمایند با آنکه

در حق غیر ملت و مذهب خود که نقلهای کتب میخوانند و ایراد دلیل بر ضعف و فساد
آن طریقه میگیرد اگر بگویی بکوشی چرا جاهد در دین نمیباشی و از تقلید آبا بیرون
نمیآیی و حال آنکه خود میخوانی در مذمت دیگران که میگفتند **انا وجدنا
اباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون** میگوید من
بیقین تحصیل نمودهام و مذمت در حق کسانی بود که بیقین جد تحصیل نمودند پیروی
مینمودند ای بیچاره آنها هم مثل تو یقین داشتند لکن منشأ نقل اوهام ایشان هیچ
که از آبا رسیده بود پس رجوع بعقل کن مجاهد اولا نباید طالب آن باشد که دلیل
از برای مذهبی یا ملتی تحصیل نماید چه هیچ طالب البته محبت آن مذهب و آن ملت در
خاطرش هست و لا جهت ندارد که شخص طالب دلیل بجهت آن پیدا کند بلکه باید طالب
دلیل باشد باین نحو که هر چه آن دلیل اقتضا نماید آن را حق بداند و وحشت نداشته
باشد از آنکه دلیل او را راهنمایی نماید بخلاف طریقه که در دست اوست بلکه متابعت
دلیل نماید هر چه اقتضا نماید و در خیال خود نگذراند که اگر طریقه دیگر را اختیار
نمایم مبادا خبث سریره و نطفهام ظاهر شود و پیرا از آنکه عقب دلیل رفت و رد دلیل را
بآن اوهام که ذکر شد نماید بلکه رد دلیل بدلیل اقوی از آن نماید گاه میشود
که عذر میآورد که در میان این مذاهب و ملل مختلفه متعدده متکثره چگونه توانم
تحصیل علم و یقین نمایم بیچاره تو بجهت آسودگی خود عقب رفتن و مطلب [illegible]
و دلیلی ندیده و باین عذر در نزد خدا خود را معذور میداری نه بخود وش فهم معذور
نخواهی بود چه میدانی شاید بعد از فحص اطمینان و یقینی از برای تو حاصل شود بلکه
آنچه در خاطرت مکنون است آنست که میترسی که عقب دلیل بروی و طریقه دیگر بنظرت
جلوه کند بجهت تو رویهها در دنیا و خلق مفتضح شوی و گاه میگویند ظن در اصول دین
چون باب علم منسد است و یقین نمیتوان تحصیل نمود کافی است بلکه میگویند عقل حکم
بکفایت ظن است **اولا** انسداد باب علم را از تنبلی و مسامحه ادعا میکنی و بعد از کیسه
و تفحص و تفتیش از ادله و براهین و سیره و ملل و مذاهب نموده انسداد باب علم غلط است

وثانیا با انسداد باب علم عقل ترجیح ظن بر وهم را شاید بداند اما حجیت آن را کرات
مندرین بآن شدید نمیفهمد **وثالثا** این ظنی که حاصل میشود بطریقه که در دست
داری این ظن از حب نشو است چنانچه اولا بیقین اظهار میکردی شاید اگر در صدد بر
آمدی و داخل در طریقههای دیگر شدی ظن برای دیگر تحصیل نمودی در فروع
نوشتند عمل بدلیل بدون فحص از معارض غلط است شما که میگویید باین طریقه ظن دارم
در نزد خود چه دلیل بر حقیت خود و بطلان دیگران داری غیر از آنکه از بزرگان خود
شنیدهاید که نزد اهل مذاهب در مقام استفاده نفتر ایدا اگر هم برو بطریق
معارضه بروید البته شخص که در صدد معارضه است حقیت مخالف در نظرش جلوه
نمیکند اما تصور نمیکند که در هر مذهب و ملتی همین نحو مجاهده هست مثلا یهود
در محافل و منابر و مساجد خود اقامه ادله و براهین عقلیه و نقلیه بر حقیت خود
و بطلان دیگران مینمایند و تحریص مینمایند همدیگر را بر ثبوت دین خود و همچنین
نصارا شب و روز در صدد اثبات ملت خود و بطلان سایرین هستند در بازارها
و در معابد خود در شهرهای خود بلکه در شهرهای اهل اسلام و دیگران فریادها
میکنند و کتابها بطبع میرسانند و بمردم میدهند با وجود این همه اهتمامات اهل
ادیان دیگر تابع ایشان نمیشوند مگر نادرا و اگر اظهار متابعت و انقیاد نمایند
بجهت اغراض دنیویه در طلب از طریقه آبا و اجداد خود بیرون نروند بلی این نصایح
و مواعظ از برای اهل ملت خود مفید است که تثلیث مینمایند و همچنین نصایح و مواعظ
اهل هر طریقه اهلش را مفید است چون بواسطه حب نشو اصل یقین ثابت و هرگز
در مقام نصیحت و موعظه مخاطب نمیگوید که مدح در حق خود و ذم در حق دیگران به
تمامی از کجا تحقیق کرده و این تواتر که در حق خود ادعا نمائی از برای مدعا بر خود
در مقابل از طرف مقابل تواتر بر خلاف آن تکثر آن یا نقیض آن هست چرا تواتر
این طرف تمام است و از آن طرف ناقص است اگر مخاطب این سؤالات نماید بعضی از
جزئیات در مدح و ذم مینماید که مفید کلیه نیست و نتیجه مدعا [illegible]

و مد تواتر بر نقیض تواتر طرف مقابل را نماید بطریقی که در تواتر خود هم هست
مثلا میگوید تواتر ما که از برای طرف مقابل مفید علم نیست بجهت آنست که سبق
بشبهه است و حال آنکه تواتر خودش که بجهت خودش مفید علم شده است بجهت اغراض
خارجیه است اگر مخاطب بگوید که جناب واعظ این فرق را من خود که نمیفهمم و اگر
عز ماهیش شما قبول کنم که تقلید میشود یا خواهد گفت تو مرتضی بیچاره مرتد
کن یا میگوید در نطفهات شبهه است یا میگوید این ملعون را از مجلس بیرون کنید
قابل هدایت نیست بعد از این افتضاح دیگر کسی جرئت معارضه نمینماید البته
نخواهد نمود و همین نحو این مطالب مسلم شمرده میشود و همچنین اگر کتابی در
تحقیق حقیت ملتی یا مذهبی نوشته شود چون آن کتاب را موافق میبینند مؤیدات
بر حواشی آن مینویسند و اگر کسی از مخالفین ردی بنویسد همه زبان طعن و لعن
میگشایند و بهر نحو هست آن رد را مردود میسازند و اگر آن کتاب بدست مخالف
بیفتد ردی بطریقه خود بر آن کتاب مینویسد و بنظر اهل ملت و مذهب خود مرتبا
همه مدح و تعریف مینمایند حاصل آنکه تمام گفتگوها و نوشتهها از روی
غرض و مرض است تا شخص جاده غرض و مرض خود را نپیماید نه گفتگو در اصول
دین مفید است و نه کتاب و نفعی که مرض نفسانی زایل نمود بشرط آنکه اولا بداند که
مریض است و مرضش چه و ثانیا غرضش احقاق حق و ابطال الباطل هر که باشد و هر چه
باشد در نفسش شود آن وقت گفتگو و کتاب مفید است و تمیز میان حق و باطل
خواهد داد و اگر فرضا با این شرط واقع بر او مشتبه شود و حال آنکه نخواهد شد
عقاب او بر خداوند عادل حکیم قبیح است از جمله امراض مهلکه و مانعه از مجاهده و خلاصی
از آتش جهنم غافل از لوم لائمت که در هر وجود هست چه هر کسی در نزد خود و طائفه
که در میان ایشان نشو نموده طالب است که ممدوح و محمود باشد از اعراض و مذمت اهل
مخالطه و معاشرت خود در اکراه است اگر چه جماعت قلیله باشند و مادحین او از سایر
طوایف با اضعاف مضاعف ایشان باشند مثلا ملاحظه نما شخص یهودی مذمت و

ملامت ده نفر یهود برایش خود بمدح هزار نفر مسلم یا عیسوی چه در امور دینیه و چه
در امور دنیویه اعتبار نیست مثلا لباسی که در میان ایشان متعارف نیست بدل نمینماید بلباس
دیگران که در میان ایشان مذموم است اگر چه دیگران بپسندند و همچنین اهل علم لباس
غیر اهل علم را نمیپوشد بجهت آنکه ملامت اهل علم را متحمل نمیشود بلکه چون این امر
مرکوز اذهان است هر کسی که خالی الذهن باشد چون این شخص را ببیند خواهد گفت
چرا از زی خود بیرون رفته از این جهت است که خداوند عالم در وصف مؤمنین میفرماید
لا یخافون فی الله لومة لائم و کسی که خوف را از خود زایل نمود و داخل
در این زمره مؤمنین شد بمرتبه عالیه از مراتب ایمان فایز گشته پس از آن علاج امراض
دیگر سهل میشود از جمله امراض مرض حب نشو است چه انسان بلکه حیوان مجبول است
بر آنکه در طایفه و قبیله و شهری و آیینی و طریقه که متولد میشود در بزرگ و تربیت
میشود آن طریقه و طایفه و شهر و آیین محبوب او میشود و حب آنها لازم دارد کراهت
ضد آنها را مثل حب الوطن من الایمان همین است که ایمان و انقیاد بطریقه و آیینی
که در بلد خود داشته است موجب محبوبیت آن بلد میشود بالتبع چنانچه خانه
و بلد محبوب تو محبوب و هر چه این نشو زیادتر طول بکشد محبتش بیشتر میشود چون
اطراف و اعضا نشو زیاد میشود مثلا اگر سالها در طریقه مانده کراهت ضد آن طریقه
موجب کراهت اهل آن طریقه ضد است که مستلزم کراهت آبا و اقارب و اصدقا و غیر
آنهاست که انسان بهر یک از آنها محبت علیحده دارد مثلا یهودی اگر مسلم شود بلد یهود
و مادر و کسانش را مبغوض دارد البته محبت ایشان او را از طریقه اسلام منحرف مینماید و
سبب آن میشود که دوست میدارد که حق با آنها باشد پس خوبیهای اسلام در نظرش جلوه
نمیکند و خوبی طریقه خود جلوه مینماید و بالعکس بدیها جلوه مینماید یقولون لیلی
سوداء حبشیة فلولا سواد المسک ما کان غالیا وان یعیبها العراک شهلا فقلت کرائم الظبی
شهل عیونها این دو مرض چون در غالب مردم هست مقابل آنها اعاظم از آنند اشاره به آنها
شد و سایر امراض واضح است از قبیل حب ریاست و حب مال و عیال و غیر آنها که هر یک

مانعی است از مجاهده و طلب حق و تصور ننمود که صعب‌ترین آنها بخودی خود جامع امراض مانند حب
جاه و علو شان در نظرها و اثر است هوی و وهم که هر یک از آنها شعب متعدده دارد و هر یک
از این دو مساعد دیگر است چه بسا انسان مبتلی باوهام است بعد از التفات معلوم می‌شود
که منشاش هوی بوده است و این غالب است و گاه بعکس است و لکن غافل از تسویلات
نفس می‌شود که گاه می‌شود که بشود بلکه انسان را از هوی نجات دهد مبتلی بعضی از اوهام
نماید می‌بینی هوی در وجودش نیست ولی چنان مبتلی بوهم است که هیچ چیز را وحالی
بعنوان کرده و گاه می‌شود بعکس او و هم شخص را زایل کند لکن چنان مبتلی بهوی است
که حقیقت را هم وهم می‌پندارد پس پناه بخدا باید برد از تسویلات نفس اماره إِنَّ النَّفْسَ
لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ
بار بحضرت موسی مبتلی بقوم خود بود چهل سال از ایشان کشید تا آنکه وفات نمود
شش صد هزار متجاوز بودند که از مصر بیرون آمدند چنانچه در تورات مرقوم است جز یوشع
و کالب کسی از آن اشخاص نماند و بود تمام وفات نمودند و در اثنای سیر و بعضی کامل بودند
الا قلیلی از ایشان چون حضرت موسی وفات نمود چنانچه سابقا گفته شد که انبیا بعد از
خود در نظر اتباع جلوه می‌کنند در نظر اولاد سابقین عظمی پیدا نمود حضرت یوشع وصی
آن حضرت در مقام اعلاء و تعظیم آن حضرت و کلماتش بر آمد و بنی اسرائیل را بجهاد واداشت
زمینهای بت پرستان را بتصرف در آوردند و ایشان را که بت پرستی و شرک ابرو داشتند
و بجاده توحید و بجاده مستقیم [illegible] شدند و مشغول عبادات که حضرت موسی قرار داده
بود شدند بعد از حضرت یوشع در تعظیم حضرت موسی کوشیدند و لکن از توحید ایشان
کاسته شد تا بعضی از پیغمبران گاه گاهی مذکر می‌شدند آخر الامر باز به بت پرستی افتادند
تا زمان حضرت داود آن حضرت و حضرت سلیمان تجدید عهد توحید را کردند و بیت المقدس را
بنا کردند که خداوند را عبادت نمایند و بت پرستی را اجتناب نمایند بعد از آن در روزگار
اعمال شنیعه و عصیان و بت پرستی در بنی اسرائیل شایع شد و نصیحت و مواعظ انبیا [illegible]
لشکر و بر هیاو غیر ایشان مسلط شد تا آنکه بدین تسلط بخت النصر سلاطین عجم افتادند

پس از آنکه از اسیری برگشتند و بیت المقدس را تعمیر کردند و از طغیان و بطر کثرت مال
واشتند افتادند مشغول بعبادت خود گردیدند و شریعت حضرت موسی را چنانچه در
تورات مکتوب بود و حضرت بیان فرموده بود بجا می‌آوردند و حضرت و سایر بعضی از
انبیا را بغایت تعظیم و تجلیل می‌کردند بخلاف زمان خود انبیا که در طعانه انبیا از دست اهل
زمان خود پر خون بود بلکه اذیت منافقین بیشتر از کفار و منکرین ایشان بود و لذا فرمود
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ و از برای شریعت
شاخ و برگ زیادی قرار دادند و منتسب بحضرت موسی نمودند چنانچه از خطابه عبادات
که احبه بر ظواهر آنها افزودند بلکه بعضی از آن اوامر را مخالفت می‌نمودند بجهة اهتمامی
که ببعضی دیگر داشتند و حال آنکه آنچه را که مخالفت می‌کردند در نظر خدا و حضرت موسی
اهم از آنچه اهتمام داشتند بود تا آنکه خداوند عالم حضرت عیسی را مبعوث نمود که شریعت
تکمیل نماید یعنی مردم را وا دارد که حقیقت شریعت را که محبوب خدا بود ملتفت و پیروی نمایند
و آنچه را از شریعت نبود و مردم اهتمام بآن دارند و از شریعت قرار داده‌اند از میان مردم
بردارد چه در زمانه که نبی می‌آید بجهة تجدید شریعت هر آینه باید شریعت سابق را
دارای سه امر اول امری که نبی سابق باراده الهی قرار داده که حقیقت شریعت که در این زمان
لم یبق منه الا اسمه و آن عبادت از خدا پرستی و توحید الهی و متذکر بودن از حق و آنچه در
آن آسایش خلق است و حاصل آن فرمایش حضرت موسی است که خدای خود را دوست دارای
بتمام دل و تمام جان و بخواهی از برای همسایه‌ات آنچه از برای خود بخواهی و این امریست که هرگز
نسخ و زوال نمی‌پذیرد دوم امری که در شریعت سابقه نبی سابق باراده الهی جعل نموده
بجهة تجدید و نظم شریعت و حسنش باقتضاء زمان و وجوه اعتبارات و نظر آن نبی بوده
این امر را اگر نبی لاحق در تصرف اصلاح و تغییر بجهة اقتضاء زمان یا بجهة شاخ و برگی که بر او
افزوده‌اند که فسادش بیشتر از صلاح آنست آنرا نسخ نماید و تغییر می‌دهد مثلا حضرت موسی
در روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد بجهة تذکره این امر آن روز را که روز شنبه
بود عید قرار داده و قرار گذاشت که در هر روز شنبه جمع شوند و از آن روز یاد نمایند

که خداوند عالم بقدرت تامه خود بنی اسرائیل را از فرعون نجات داد و فرعون و
قومش را هلاک نمود و بت پرستی ایشان منحل شد و توحید که حضرت موسی چون
آبا و اجدادش بیان نموده بودند قوت گرفت و غرضش آن بود که در هر هفته یکروز از
زحمت معاش آسوده باشند خلق توجه بخالق خود نمایند و اشتغال بعبادت داشته
باشند ولی چون آن روز میان ایشان شنبه بود از هفته آن روز را اختیار نمود و چون
خواست عظمی از برای آن روز قرار دهد که این امر منظم و محکوم شود نکاتی از برای
اختیار آن روز ذکر فرمودند مثلا فرمودند خداوند عالم در شش روز آسمان و زمین را
خلق فرمود در روز هفتم فارغ از کار بود آن روز محترم شد ما نیز در آن روز باید
کار نکنیم شخص عاقل ملتفت می‌شود که شخص بزرگ که از جانب خدا مبعوث و
مأمور است اراده و اختیار خودش که اراده و اختیار الهی است کافیست در جعل
هر امری لکن ایشان از روی عقلی دلیل خواستند نکته بجهة اسکات ایشان بیان نمود
و الا ایشان نه معنی خلق آسمان و زمین و شش روز را فهمیدند و نه فهمیدند که روز
و شب قبل از خلقت آفتاب و ماه کجا بود مراد از صبح و شام زمان خلقت چه چیز است
هنوز هم ایشان نفهمیدند و غیر ایشان و نفهمیدند که چرا در روزی که خداوند
عالم از خلق آسمان و زمین فارغ بود آنها نباید در معاش خود سعی نمایند و تعطیل
بکنند که خداوند عالم از کار فارغ شد و آسوده شد یعنی چه و چه خوش تعبیر شده
وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ
اگر این عبارت را حالا بایشان نسبت بدهی منکر خواهند شد و خواهند گفت که ما
چنین غلط نکرده‌ایم و بیچاره‌ها نمی‌فهمند که حاصل حرفهای ایشان همین است گذشته
از این در زمان حضرت عیسی چنان امر را بر خود سخت نموده بودند که مریض در روز
شنبه جرئت نداشت علاج درد خود نماید حضرت می‌فرمود نبی سابق چنین قرار نداده
با این حال اگر نبی سابق که جاعل آن امر بود در این زمان بود خودش بر عیدش و
تغییر مبادله سوم امریکه ابدا صاحب شریعت سابقه قرار نداده و خبر از آن

نداشته ولی اتباع نبی سابق که خود را در ظاهر از بزرگان دین و شریعت قرار داده بودند
و در باطن اتباع هوای خود بودند قرار داده‌اند و عوام کالانعام متابعت ایشان را نمودند
بجهة هوای نفس خود که اسْتَمْتَعَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ باشد و هم آنکه ایشان
از جانب خدا هستند چه که نسبت آن امور را بخدا و انبیا و اولیاء می‌دهند يَلْوُونَ
أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ
وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و اتباع هم
اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ حاصل آنکه
این امر ثالث مجعولات شرکیه و موتفکات جعلیه بود که انبعث کرسیاطین مانند
که شیطان اصلی بمقتضای وعده خود وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ
وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ ایشان را وا داشته که این موتفکات را به
لباس شریعت در آورده بخلق بپوشانند و اسم آن لباس التقوی گذارند بلکه یکی
از اغراض کلیه الطیبه در بعثت نبی برداشتن این موتفکات شیطانیه است که خلق
باسم شریعت قبول نموده‌اند و از امر اول بالمره اعراض نموده‌اند که لم یبق منه الا اسمه
یعنی در حقیقت امر اول را فدای امر ثالث نموده‌اند تضییع و تخریب امر ثانی هم که منسوخ
می‌شود بسبب این امر ثالث است پس بر نبی لازم است از جانب حق که این امر را بر دارد و دو ط
تا جان و ناموس خود را فدا نماید نمی‌شود این امر را بردارد لهذا حضرت عیسی سه سال
دعوت نمود و خود را بفرار کردن از این مکان بمکان دیگر نگاه داشت و حالی کرد به
مردم حقیقت این سه امر را و محبوب الهی را که مبغوض شیطان بوده و مبغوض الهی که
محبوب و مأمور به شیطان بود بخلق نماند و تخم آنرا بکلمات و امثال در دلها نشانید تا
بنمو و حصاد رسیده بدارش کشیدند قال الله إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ
إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ
فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بعد از صلب آن بزرگوار اصحاب
و اتباع آن بزرگوار که در زمان خودش حق معرفتش را در حقش علی نشدند که متغیر

شده حقیقت طریقه و فرمایشات آن حضرت بتأیید الهی و روح القدس بر ایشان منکشف
گشت و بهدایت الهی مهتدی گشته بهدایت خلق قیام نمودند چنانچه در حق پیغمبر خاتم
فرموده إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ هادی کل خداست مهتدی به
هدایت الله در هر زمان هادی خلق است که که اتباع حضرت عیسی مردم را از شرک
سابق بتوحید کشیدند و اوهام سابقه مردم را که بزرگان ایشان قرار داده بودند باطل
نموده و مردم را دلالت بتهذیب اخلاق و تحصیل اخلاق پسندیده و ایشان باعمال صالحه
و تجنب از اعمال ردیه و اخلاق رذیله نمودند و از جهود منکرین که بر راه می آمدند بعضی
دیگر از یونانیین و سایر فرق غیر جهود مپیرداختند لکن چون چنانچه سابقا ذکر شد
بر مردم ایمان بخدای غیب مشکل و دشوار است و متابعت شخصی که هم شکل ایشانست مشکل تر
لهذا حضرت عیسی را که حاضر بود چنان بزرگ جلوه دادند در انظار خلق که نظیر بزرگان
سابقین خود بلکه بهتر و بالاتر می پنداشتند تا آنکه بذهن مردم داده شد که حضرت
عیسی اول کلمه بوده است که خلق شده و سایر موجودات بوجود او خلق شده و وحی
الهی بواسطه روح القدس بآن بزرگوار را چنان بذهن خلق داده اند که حضرت عیسی و خدا
و روح القدس را باتحاد تعبیر نمودند و پدر خواندن حضرت عیسی خداوند را با آنکه
اختصاص بخود نداده بلکه پدر همه خوانده و حضرت موسی هم در تورات چنین ادا فرموده
جهت اختصاص از برای آن بزرگوار قرار دادند که آن معنی که مراد متکلم بود بالمره از ذهنها
رفته جهت اختصاص و غلو در اذهان جا گرفته که مغضوب خدا و حضرت عیسی است
و این غلو و تفریط و افراط در محبت و مدح سبب آن می شود که هرگاه پیغمبری یا ولی بعد
ظاهر شود همه محجوب بشوند از که عیب بر او و چنانچه بنی اسرائیل محجوب شدند بجهة
تعصب در موسی آنچه را که در سابقین اعتقاد نموده بودند مثل آنکه می گفتند که حضرت
موسی دیده و خدا با او تکلم نمود بلکه مفارقت نمود و له بزرگان چه بکشند با این خلق که
سابقین را چنین تعظیم و تبجیل نمایند و در انظار اهل آن زمان جلوه می کنند و ایمان
بایشان نمی آورند و اگر چنین تعظیم نمایند رفته رفته زیاد می شود مردم مشرک می شوند

اهل
در دوره بعد بزرگ لاحق اهل زمانش ایمان نمی آوردند لکن چون هر کس مأمور بارشاد اهل
زمان خود است چاره اهل زمان بعد با آینده در آن زمانست اما کسانی که متابعت
عقل می نمایند و تدبر عقلائی دارند نه از کلمات سابقین مشرک می شوند و
نه آینده بعد در نظرشان خوار می نماید که ایمان نیاورند پس همه از جاده عقل
بدر نروند و کلمات بزرگان و کتب سماوی را تطبیق بعقل و شرع سابق مسلم نمایند
بشرط آنکه معنای فرمایشات شرع سابق را بفهمند چنانچه اگر عاقل باشد و از غرض
و اغراض نفسانیه را از خود زایل نماید و رموز و اشارات و بیانات کتب سماویه را درک
مینماید و همه را با یکدیگر موافق می بیند هر یک را مصدق و مکمل سابق و مبشر
لاحق می یابد کاش هیچ کس که وجودش از عنقا کمیابتر و از کیمیا عزیزتر است
بباطن و با او صحبت داشتی و تطابق و عدم اختلاف کتب سماویه و ملل مختلفه بزبان
می آمد كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ
وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ
النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا
فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
هر کسی گوید من اهل بغی نیستم و بغرض و مرض هستم غافل از آنکه محبت مذهب
خاص و اختصاص جوئی در جهت و طریقه بدون بغی بر غیر خود نشود و نداند البته اقبال بجهتی
ادبار و انحراف از جهات دیگر را مستلزم است مثلا کسی که معتقد است و می گوید که
حضرت ابرهیم منتظر بود که خدمت حضرت عیسی مشرف شود در وادی شاده رسید
همان ملکی صدق بود که ملک سالم تعبیر گفتند که تعبیر کاهن خدای تعالی شده است
و او از برای حضرت ابرهیم دعای خیر نموده و حضرت ابرهیم عشر با و هدیه داد با می گوید که
خداوند عالم بحضرت ابرهیم که وعده داد که نسل ترا برکت خواهم داد و قبایل از تو برکت خواهند
یافت مراد از نسل حضرت عیسی بود لهذا نسل فرموده نه نسلها را فرموده با حضرت داود که

۲ و ما اختلف فیه

می فرماید خداوند بخداوند من فرمود بدست راست من بنشین تا دشمنانترا زیر قدمت
لگدکوب نمایم تا آخر مرادش از خداوند خود حضرت عیسی است و هکذا الذین قبل کلمات
که هر کس تتبع نموده دیده چگونه هیچ کس نمی تواند بی با وجود که این کلمات را باین تفسیر
و تأویل قبول ندارند نداشته باشد و همچنین با سایر امم و ملل که اگر حضرت عیسی را هم
قبول داشته باشند و او را پیغمبر و کلمة الله و روح الله بدانند این نوع از اعتقادات را
واهی میدانند و امثال این مطالب در هر طایفه و ملتی و مذهبی هست چگونه با این اعتقادات
با هر یک از ایشان صحبت می شود داشت ولی اشخاصی هستند که این کلمات را واهی می دانند و
معتقد هیچیک نیستند لکن طبیعی یا دهری شده اند شرافت و بزرگی انبیا را اصلا
منکر هستند گاهی میگویند انبیا در زمان زیرکی و عاقلی هستند (بوده اند) اما با خدا راه داشتن
و مهبط وحی الهی بودن و افاضه روح القدس بایشان شدن انجیرها را ابدا قبول ندارند
و عبادات و رسوم انبیا و ملل را از مجعولات خلق دانسته بجهة رواج ریاست خود این
بیچاره ها از طرف تفریط بطرف افراط افتاده اند صحبت با این اشخاص بحث است از صحبت با
آن طوایف اهل مذاهب و ملل باری بعد از چندی از زمان حضرت عیسی بن عیسی پادشاه
حواریین و سایرین از اتباع حضرت رواج گرفت و شریعت و طریقه در میان ایشان برقرار
شد و معابدی بجهت خود بنا نمودند رفته رفته این ملت رواج گرفته بر ملل جهود برتری
جستند تا زمان حضرت خاتم و چون اهل مکه و مدینه و اعراب آن بوادی بعد از حضرت
ابرهیم معبد و عبادت داشتند که اصلش بی شرک و بت پرستی بود لکن مثل سایر
طوایف رسم بت پرستی شایع شده بود در میان ایشان و اگر از اهل کتاب کسی در مقام
هدایت بر می آمد و نهی از بت پرستی نمود که گفتگویش اثر نمیکرد پس با هم آمیزش
نمودند هر ملت بطریقه خود رفتار نمودند نه اهل کتاب در صدد ردع مشرکین بودند
و نه اهل شرک در صدد ردع اهل کتاب بودند چون همه در اصل شرک شریک بودند هم که
بنوعی وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ
ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ

كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا
إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
و همچنین از این طوایف رسالت دیگران نداشت لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ
رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ وَمَا
تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَةُ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ
الْقَيِّمَةِ خداوند عالم رسول خاتم را از میان اهل مکه برانگیزانید تا همه طوایف
از قید شرک برهاند لِيَضَعَ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ
عَلَيْهِمْ پس ثابت شد بار الهی و هیچکس کلام ایشان را قبول ننمود چنانچه در اخبار است
که تا دو سال یا بیشتر غیر از علی بن ابیطالب علیه السلم و حضرت خدیجه کسی با آنحضرت نگرویده
بود اما اهل کتاب چون احراز کرده بودند که اهل مکه بر باطل هستند چگونه احتمال می
دادند که پیغمبر از ایشان ظاهر شود بلکه جهود منتظر مسیح بودند که مسیح از بنی اسرائیل
از طایفه جهود باشد و نصاری منتظر بودند و هستند که حضرت عیسی از آسمان
نازل شود در حالتی که بر ابر سوار است و اما اهل مکه چگونه قبول می نمودند که شخصی که
از طفولیت او را دیده اند و مربی از براتش نفهمیده و نداشته اند پیغمبر شود آنکه
مسلمات ایشان را باطل بداند و محرمات ایشان را بی احترام نماید و نسبت شرک
بایشان بدهد و حال آنکه خود را موحد می دانستند و می گفتند مَا نَعْبُدُهُمْ
إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى و اعظم از همه آنکه دین یهود و نصاری
حق بدانند و ایشان را از مشرکین بهتر بدانند و حال آنکه نزد ایشان مسلم بود که از این دو طایفه
جز تند و اگر هم دین آن دو طایفه بر حق بود مختص بخود بود دیگران مثل اهل مکه نباید

بحضرت موسی بگرویدند و هکذا غیر اینها از اوهام که در اذهان هر سه طایفه بود
و امراض نفسانیه دیگر از قبیل حسد و غیره مانع بود از آنکه اصغا و استماع نمایند
با دعای آن بزرگوار بلکه تمام قلوب مرده بودند تا زنده نمیشدند آن نور را مشاهده نمینمودند
اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس
کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها باحیاء الهی بدلیلیت مردم
زنده می شدند یعنی متنبه می شدند که مریض هستند و مرض ایشان مانع از استماع
فرمایشات آن بزرگوار است استماع مینمودند که فرمایشات را می پسندیدند انما
یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله حضرت
عیسی ع فرمود لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین عرض کردند چگونه شخص
تا بیاستولد می شود فرمود تولد اول از جهه است تولد ثانی اندوح بحضرت خاتم
خطاب آمد وما انت بمسمع من فی القبور و خلاصه تا شخص زنده نبود اوهام
بر طرف نباید رسول بیچاره کاری نمیتواند کرد انما تنذر من اتبع الذکر
وخشی الرحمن بالغیب متابعت کرکسی مینماید که بنظر الهی ماقبل لا
الی من قال اهل زمان حضرت خاتم کل نظر بشخص کاشته تعجب مینمودند که چگونه
این شخص هادی و رسول و اهل ذکر است بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم
فقال الکافرون هذا شیء عجیب اکان للناس عجبا ان
اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس وبشر الذین آمنوا ان
لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لساحر
مبین باز گفتند ءانزل علیه الذکر من بیننا چنانچه در حق
دیگران گفتند ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا
لخاسرون ءالقی الذکر علیه من بیننا بل هو کذاب اشر
باز فرمود واذا راوک ان یتخذونک الا هزوا اهذا الذی
بعث الله رسولا حاصل آنکه استماع کلام نمینمودند از روی تعجب نظر

بشخص می کردند و با اوهام خارجیه و امراض نفسانیه احراز نموده بودند که این شخص
قابل رسالت و وساطت میان خدا و خلق نیست و در ابطال قرآن می گفتند لولا
نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم می گفتند اگر کلام
الهی نازل شود باید بر فلان و فلان که عظمت و بزرگی ایشان معلوم است نازل شود
پس سیزده سال که در مکه بدعوت مشغول بودند متحمل جفاها و ناملایم می شدند
جمع کثیری بشرف اسلام مشرف شدند و استماع بکلمات آن بزرگوار نمودند و
دانستند که فرمایشات حق است پس گرویدند لکن از اذیت مشرکین آسوده نبودند
بعضی هجرت نمودند بعضی ماندند و متحمل مشاق شدند بعضی که از مشرکین بودند
که عشیره و قبیله با مال ایشان مانع از اذیت کفار بود بحال خود در مکه بودند
و حامی حضرت خاتم ایشان و بعضی از عشیره و قوم حضرت بودند بعد از سیزده سال
از ایمان سایرین مایوس شدند چون حضرت نوح خطاب لن یؤمن من قومک
الا من قد آمن شنید مامور به اعرض عن المشرکین شد ایشان هم چون اهل
مؤمنین و علو کلمه حضرت را دیدند در صدد دفع آن حضرت بیشتر افتادند و
همت کل امة برسولهم لیاخذوه چه سابق بر آن چون احراز بطلان دین
حضرت را نموده بودند می گفتند قابل آن نیست که اخلال در دین ایشان نماید و
اهل آن دین را بدین خود بر گرداند چون دیدند که مردم یخرجون من الاجداث
سراعا کانهم الی نصب یوفضون گفتند باید چاره شخص او را نمود که هلاک
شود یا این شعله شجره طور خاموش شود حضرت از مکه هجرت بمدینه نمودند انصار
گرویدند و اهل ایمان از مکه هجرت نمودند بر کشتی امن سوار شدند و کفار غرق بحر
در دریای هلاکت که کم کم غرق شدند تا آنکه فتح مکه نمودند و اعراب حجاز و نجد در
مقام تسلیم و اطاعت و انقیاد بر آمدند هر کس ایمان نیاورده بود و بحضرت نگرویده
بود در مقام تسلیم و اطاعت بر آمد قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن
قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و اهل کتاب از یهود که در آن

سرزمین بودند بعضی ایمان آوردند و بعضی در مقام تسلیم بر آمده در ذمه اسلام داخل
شدند و مفسدین را هلاک نمودند یا نفی کردند انما جزاء الذین یحاربون الله
ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع
ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی
فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم اشخاصی را که حضرت خاتم از کفار از
اهل کتاب و مشرکین کشتند یا در صدد ایذا حضرت بودند و بجهه دفاع از خود و مؤمنین
با ایشان مقاتله و مجاهده مینمود یا مفسد فی الارض بودند رفع فساد جز بکشتن ایشان
نمیشد و هر دو در اعمل حکم بکشتن مینماید حضرت عیسی که ابدا در صدد اذیت کسی نبود
بلکه در مقام قصاص فرمود عفو نماید اگر کسی در صدد قتل آن بزرگوار یا بعضی از مؤمنین
بود و متمکن بود از دفعش بهر نحوی بود دفع مینمود و همچنین هر گاه مفسدی در زمان
آن بزرگوار در صدد فساد و ایذا مردم بغیر حق بود البته بهر نحو ممکنش بود دفع فسادش را
مینمود بغیر از این دو وجه قتل نفوس مستحسن نیست آنچه معروف شده که حضرت می کشت
مردم را یا ایمان بیاورند یا جزیه بدهند اگر کلمات الهیه را در قرآن ملاحظه نمایند زاید
بر این دو فقره از مثال استفاده نمیشود وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم
فرمود فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم در زمانی فرمود که فساد ایشان زیاد
شده بود لا یرقبون فی مؤمن الا ولا ذمة در حق اهل کتاب
فرمود ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا
الذین ظلموا منهم که مفسدین باشند بعد از استقرار امر اسلام فرمود
که هر کس از اهل کتاب اظهار انقیاد سیاسی نماید و انقیاد ایمانی ننماید جزیه دهد تا
خارج در امان باشد و اگر سرکشی نماید البته اهل فساد است باید بمقتضای سیاست
کشته شود تا سایر خلق آسوده شوند لذا فرمود وقاتلوا الذین لا یؤمنون
بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون
دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم

صاغرون در مقام دعوت باسلام و قبول توحید اجبار و اکراهی نبود کشتن و بستن نبود
بلی مجادله و مجاهده زبانی مینمودند اما با اهل کتاب بالتی هی احسن که می گفتند آمنا
بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن
له مسلمون چون بت پرستی آشکار نداشتند اما با مشرکین بهر طریق میسر بود
مجادله و مجاهده مینمودند و اما اهل کتاب باین نحو از مجادله ممکن نبود کسی با ایمان داخل شود
اگر تندی و خشونت گفتگو مینمودند شقاق زیاد میشد و هیچ ایمان نمی آوردند و با
مشرکین هر نحو بود گفتگو می کردند و ابتدا ایمان داشتند و بعد از فتح مکه اهل مکه
و دیگران از مشرکین از بقاء دین خود مایوس بودند و فی الجمله بدین اسلام میلی نموده
بودند چون دین خود را مضمحل و بی پا می دیدند بتها شکسته شد و صنادید کشته شده
اما اهل کتاب چنان در دین خود ثابت بودند اگر غالب را کشتند بدین اسلام داخل نمی
شدند مگر بمجادله بالتی هی احسن و اگر چه اصل طریقه توحید که حضرت موسی و حضرت
عیسی آورده بودند باقی مانده بود حضرت خاتم می پسندید چنانچه فرمود ومن قوم
موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون میفرمود اگر بر دین حق خود
باشند و تغییرات که در دین خود داده اند دست از آنها بردارند حسن اسلام را دانسته
داخل در اسلام خواهند شد و چنین هم بود که هر یک که مطلع بر محاسن اسلام می شد بشرف
اسلام مشرف می شدند لکن از کسانی که ملتفت می شدند که آنچه در دست دارند از اوهام
و از خدا و پیغمبر نیست و تمام مؤمنین و مسلمین که در زمان حجة الوداع بظاهر مسلمان بودند
اگر چه زیاد بودند از اهل کتاب و مشرکین و غیر آنها لکن هم نگرویده بودند در باطن به
اسلام و اطلاق دادند و قرآن چنانچه می فرماید وقالوا لن یدخل الجنة الا
من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان
کنتم صادقین بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند
ربه ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون باز میفرماید افغیر دین الله
یبغون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه

يرجعون باز منير مابد وقالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا
قل بل ملة ابرهيم حنيفا وما كان من المشركين قولوا امنا بالله
وما انزل الينا وما انزل الى ابرهيم واسمعيل واسحق ويعقوب
والاسباط وما اوتي موسى وعيسى وما اوتي النبيون من ربهم
لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون در این آیات و امثال آنها اسلام
اطلاق شده است بر توجه الی الله بهمان معنی که حضرت موسی و عیسی فرموده‌اند که بجمیع دل
وجان خدا را دوست داشته باشی و یاد دیگری نکنی و خصوصا ایمان بخدا هم همین است و ایمان به
رسول هم ایمان بخداست چه ایمان بآن بزرگوار ایمان بغیر ما بیش اوست که از جانب حق برو
نازل شده و در رسالتش برسالت من الله است اطلاق دیگر اسلام در غیر مانش الهی
آنست که فرمود قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا
اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم در این آیه و امثال آن مراد از اسلام
تسلیم و انقیاد ظاهر است که باظهار شهادتین میشود چنانچه در آیه صلوات میفرماید
و سلموا تسليما چون آن حضرت بعد از تبلیغ رسالات الهیه و بیان توحید و
کیفیت تقرب الی الله و فوز بلقاء الله و بیان عبادات و منهیات الهیه خداوند
عالم باو عطا فرموده بود سلطنت کلیه دنیویه را که در بعضی سلطنت در باب الهی
حضرت بوده چنانچه بحضرت موسی سلطنت بنی اسرائیل عطا شده بود اما بحضرت
عیسی سلطنت دنیویه عطا نشد یعنی مامور بسیاست خلق نبود چنانچه مرقوم شده
باو عرض شد حکم بغیر ما بشد جزیه بقیصر ندهیم فرموده دیناری آوردند پرسید چه بر
آن نوشته شده است گفتند اسم قیصر است پس فرمود آنچه از آن قیصر است باو دهید
و آنچه خدا است بمن دهید پس حضرت خاتم خاتم بود بلکه نبوت و سلطنت باسر
نبوت مردم را بخدا میرساند و بار سلطنت نظم امور دنیویه ایشان را میداد لهذا اکتفا
بجزیه مینمود از اهل کتاب و ایشان را امان میداد و بعضی از منافقین که از حال ایشان مطلع
بود اکتفا بظاهر اسلام ایشان مینمود و متعرض ایشان نمیشد چون غرض آنحضرت در مقام

نظم سلطنت اجتماع و اتحاد کلمه بود که همه در تحت قانون باشند و ضدی ظاهر نشود و از
برای مؤمنین بآن حضرت نیز مراتبی از ایمان بود جمله از کسانی که در مکه معظمه در حال ضعف
اسلام و ظاهری آن حضرت ایمان را قبول نمودند با آنکه در تحت شدت و ذلت بودند و صدمات
از بحال عشیره کشیدند و اعراض عشیره و اقوام از ایشان و سایر انواع ایذاء که متحمل میشدند
و از وطن خود هجرت مینمودند ایمان این اشخاص از روی معرفت و حقیقت بود اگرچه مراتب
ایشان نیز مراتب داشت لکن با آن بزرگوار اشناخته بودند و دست از اعتبار برنداشتند
متحمل لوم لائم شدند و از اقوام و اقارب و وطن هجرت اختیار نکردند حال این اشخاص
در آن زمان مثل حال اصحاب حضرت عیسی بعد از آن حضرت بود که متحمل مشاق و اذیات
میشدند و در صدد اعلاء کلمه عیسویه بودند فارق فیما بین این دو طایفه اولست بعضی
از انصار که در مدینه آنحضرت گرویدند و با مهاجرین مواسات مینمودند با کمال برتبه
قریب بآن طایفه بودند در خلوص ایمان اما سایر مردم که بآنحضرت ایمان آورده بودند
خالی از شوب غرض و مرض نبود بعضی از مشرکین چون اصنام خود را مکسور و صنادید
مقهور و مقتول دیدند چاره جز متابعت مؤمنین و اخذ بطریق اسلام نداشتند و بعضی به
طمع غنائم و عزت ظاهره اظهار اسلام مینمودند و بعضی باحتمال حقیت آن طریقه چون
بغیر ایمان نداشتند و میخواستند پیروی مینمودند چون [illegible] مواظب شدند چون که گفتند
ان يك كاذبا فعليه كذبه وان يك صادقا يصبنا بعض الذي يعدنا الی غیر ذلك من مراتب
الایمان و لیجو از مرتبه اولی همه زنده و خیاه است که همه فانی و زائل میشوند بعض بعد از
حضرت زایل شد که اهلش مرتد شدند و خواستند فساد نمایند که بشدید و شمشیر ایشان را ظاهر
نگاه داشتند و رفع فساد ایشان را نمودند بعضی در زمان خلافت حضرت امیر ارتداد شان ظاهر
شد و همین انکه حضرت ختمی مآب قبول ایمان ایشان را مینمود آن بود که بعد از ایمان ظاهری
چیزی در دست نداشتند که واگذاشته باشند آن ایمان ظاهری بمعنی بی از کفر باطنی و طریقه
آبا و اجداد بود که آنهم بتقلید اخذ شده بود و باین ایمان صوری امید رسیدن با ایمان حقیقی
هست که اگر غرض فاسد خود را تخصیص دهد یا بل [illegible] ملتفت شود که اصل دین بر حق است

و اگر خود ملتفت نشود در تربیه و اعقاب او ممکن است که ملتفت شوند و حق و ایقین بخلاف
اینها ایمانهای صوریه ظاهریه را بآن کاتان می پذیرند بر رجاء آنکه با ایمان حقیقی برسانند که المجاز
قنطرة الحقيقة و لی هزاران هزار کس بر همان ایمان صوری مستمرند تا یک نفر از ایشان با ایمان
حقیقی برسد یا دیگری ملتفت شود و با ایمان حقیقی نایل گردد مطحح صد و اسلام بجه
قریب بسیده ازان مؤمنین صوریه چون اهل ایمان حقیقی با ایشان بودند خیلی ظاهر با ایمان
حقیقی میشدند هرچه مردم از زمان صدور وحی دور میشدند دولت ایمان حقیقی بیشتر
میگردید و توهم نکند که با این ایمانها فتوحات بچه طور میتوان ثابت کرد چه ایمان آن
اشخاصی که در مکه معظمه با آن شدت ایمان آوردند و عدد ایشان از صد نفر زیاد نبود
و از ایمان راسخی که از آبا و اجداد رسیده بود دست برداشتند و بآن بزرگوار گرویدند
کافی است در دلالت بر حقیت آن بزرگوار و دین او که شمه از بیانات غیر آیه و سایر امور
که هر که در صدد و طالب باشد بانوار آنها مستنیر خواهد شد بعد از وفات آن حضرت ظلم
اصحاب او در صدد حفظ و حراست حوزه اسلام بر آمده اول مرتدین را برگردانیده بحوزه
اسلام ظاهری نمودند بعد از آن پرداختند بکفار بلاد و بعضی ایشان را باظهار اسلام وادار نمودند
یا در تحت حکم اسلام بر آورده جزیه گرفتند و بدین خود باقی گذاشتند و ظاهر اسلام
قوت و شوکت گرفت و لکن سلاطین و خلفاء زمان بهوا پرستی و دنیا داری و پیشرفت
پرداختند اگرچه ظاهر اسلام را بجهة حفظ دنیا و ریاست خود خوب حفظ می نمودند از آن
ایمانها که مردم در زمان پیغمبر و بعد از آن حضرت تحصیل نموده بودند که ایمان حقیقی و
تلبیس و نفاق بهم مخلوط و ممزوج شده بود مذاهب مختلفه و آراء متشتته ظاهر شد
تا فرقت الامة على فرق متعددة متكثرة که اگر در زمان خلفا در سیصد و هفتاد [illegible]
هفتصد گذشت از جمله در آن فرق فرقه شیعه بود که از جمله آنها فرقه امامیه اثنی
عشریه است و این فرقه متوسل با ئمه هدی شدند و بتوسط آن بزرگواران و اصحاب ایشان
دین پیغمبر را بجوری که مقصود داشتند استنباط و استفاده نمودند و کتبی تدوین نمودند
که احکام شرعیه نبویه و اصول دینیه خود را در آنها ثبت و ضبط نمودند که بواسطه

اهل بیت و اصحاب ایشان بحضرت خاتم میرسانند و این طایفه اگرچه فرق مختلفه نیز هستند
ولی تماما بتوسل با ئمه اطهار متمسک و محبت و مودت و ایمان با ایشان را باعث نجات
خود میدانند بلکه ایمان بخدا و پیغمبر را با ایمان بایشان و قبول ولایت ایشان میدانند
و بدون ولایت و محبت ایشان ایمان بخدا و رسول را بیفایده میدانند و همچنین اعمال
صالحه را و باین مضمون اخبار متکثره از ائمه اطهار و نبی مختار در کتب این فرقه و سایر
فرق ماثوره مسطور است و در صدد تکثیر و تنقیح اخبار بر آمده روز بروز زیاد
نمودند و بجهت حب تمطلب هر خبری یا اثری یا روایتی که شاهد آن باشد قبول نمود
در صدد تصحیح و تنقیح سند بر نیامده بلکه مسلم دانستند و چون روایت متشابه میشنیدند
تاویل و توجیه می نمودند بطریقی که مطابق با مراد خود نمایند و مؤید معتقد خود
قرار دهند مثلا چون می یافتند روایت نزلونا عن الربوبية وقولوا في حقنا ما شئتم
میگفتند هرچه در حق ایشان از صفات ربوبیه گفته شود باید قبول نمود بعلت اخبار
کلی در امور با خدا و ندا است که اگر ایشان را در وسائط جهر مقام معتقد باشی غلو در
حق ایشان نموده بمقتضای این اخبار و اول ما خلق الله ایشان را یعنی انوار ایشان را باید
دانست و علت غائیه خلق ما سوی ایشان را باید دانست تا آنکه جمعی از این فرقه از اخبار
همچو استفاده نمودند که این بزرگواران یعنی چهارده معصوم علل اربعه هستند
بیاناتی در این باب نمودند که کمال توحید و خداپرستی همین است گفتند چون شناختن
ذات غیب الغیوب الهی را میسر نیست از صفت و اسم و فعل ممکن نیست اسماء الهیه و صفات الهیه
و مشیت الهیه که محل صدور افعال است همه ایشان هستند نسبت فعل بذات باری تعالی
و مستلزم آنستکه او را محل حوادث قرار داده باشی و از برای آن بزرگواران چهار مقام
قرار دادند بیان و معانی و ابواب و امامت و از برای هر یک از این مقامات تفسیرات
نمودند که در مقام تکوین و تشریع تمام امور از دستگاه ایشان صادر میشود نه این
نحو که خداوند معزول باشد بلکه همه از اوست و ایشان چون ید محرکه باشند که محرک
صاحب ید است یا چون حرکت مفتاح در دست که محرک ید است و محرک مفتاح و این کمال

توحید و خداپرستی است و آیات قرآنیه را همین نحو تفسیر و تأویل نموده‌اند گفته‌اند مراد از آیهٔ
در إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ خداوند تعالی است و مراد از عزیز حضرت رسولست
چون فرموده لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ و مراد از
حکیم حضرت امیر است شاهد وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ و حضرت
ابرهیم از شیعیان آن بزرگوار بوده وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ شاهد است بر آن
که ضمیر شیعه بحضرت امیر راجع است غرض ذکر این مطالب مثلاً یا رد و اثبات یا ترجیح یا
تخفیف یا ابطال نیست غرض اشاره بآن امر است که سابقاً ذکر شد که در هر دوره نوع
بزرگی نبی و ولی سابق چنان در انظار جلوه داده می‌شود که آنچه در اول ظهور و اهتمام
برفع و ابطال آن داشتند و با سایر امم و ملل در مجادله و معارضه بودند در آخر بالاتر از
آن در حق خودشان در انظار جلوه‌گر می‌شود چنانچه حضرت عیسی بعد از زمان خودش
بالاتر از ابرهیم و موسی جلوه‌گر شد حضرت خاتم هم بعد از زمان خودش بالاتر از عیسی
و دیگران جلوه‌گر شد و عجب آنکه هر یک با اتحاد اصل طریقه در غلو و فرط محبت نسبت
کفر و شرک بیکدیگر می‌دهند و خود را موحد خالص می‌دانند کلام خود را توجیه می‌نمایند
و مطابق با توحید می‌کنند و کلام طرف مقابل را از تحریف و مطابق با شرک می‌نمایند این نیست
مگر از خودپرستی و بغضاء با دیگران و عدم انصاف اگر انصاف بودی واضح و لایح
می‌شد که فرقی نوع اصحاب این کلمات نیست اگر این کلمات غلو در حق مخلوق و نفی ...
از برای خداست چنانچه فرموده وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا
قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى
عَمَّا يُشْرِكُونَ در حق هم چنین است و اگر این کلمات اظهار بزرگی و عظمت و جلالت
چنانچه عبدهٔ اصنام نیز می‌گفتند مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى
در حق هم چنین است شاعر گفت که گر از سر وحدت آگاهی تهمت کافری بما مپسند
سر نگوید برشتم او او را برنیان خوانی و حریر و پرند اینها شاهد آنست که کفر بی غرض
و مرض پیدا نمیشود همه تعصب او را دارند ولی تعصب خود را از دین می‌دانند و تعصب دیگران را

از شیطان تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ غرض
این مطالب و این بیانات کلمات اولیه را که در صدد نبوت حضرت خاتم آورده اهتمام آنها
داشت و در بیست و سه سال تحمل همان بود برگرداند عاد الاسلام غریباً کما بدأ
وقت آنست که خداوند عالم عود دهد خلق را چون بدء ایشان كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ
فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ
اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ سِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ باهر فرقه از اهل مذاهب و ملل صحبت بدائی از
دیگران که شرک کند و بر خلاف آنچه در کتب سماویه خود مسطور است معتقد و متدین
شده‌اند تصدیق و منسایند اما اگر از خود صحبت بدائی می‌گوید توحید بغیر این نیست
کلام میشود میگوید آنچه مذموم است عالم بمنزله سلطان است و گفته ما الربوبیة سلطان
و دلیل است و کل یدعی وصلاً بلیلی دلیل هر یک چون دیگری از برای خود معتقد
علم و یقین شده نه از برای دیگری این یکی گوید عدم افادهٔ علم از برای توجه مستی
شبهاست او می‌گوید افادهٔ علم از برای تو بسبب حب نشو و از باب تقدم مدلول
بر دلیل است از بچگی در ذهن تو بوده است که این علم و یقین را ناشی کرده و فی تحصیل
نمودی ما اگر در صدد تحصیل برآئی که طالب این امر نبودی و در حقیقت همه مثل هم
هستند پس از آنکه این مقامات و مراتب در حق چهارده معصوم محرز شد از برای
شیعهٔ خاص نیز مقامی بعد از آن مقامات که مکتسب از ایشانست مثل اکنت اشتغیتی
نورالله منبر ذکر شد و ادله و براهین از اخبار و آثار بر آن اقامه شد پس جمعی بخیال
ادعاء این مقام برآمدند و جمعی از اتباع گروید منقاد شدند و بزرگترا فوق نمودند
رفته رفته از مقام شیعه تعبیر برکن رابع شد که بعد از توحید و نبوت و امامت و انقیاد
و اعتقاد او از ارکان اصول شمرده شد پس از آن تعبیر از آن مقام بمقام بابیت شد

و چون در مطالب سابقه بیان شده که این مقامات در طول هستند هر یک خواه ادعاء
اتحاد با سابق میتوانند نمود لنا مع الله حالات فیها نحن هو و هو نحن ذکر شد و اولنا
محمد و آخرنا محمد مبرهن و واضح شد و شیعه که بابست چون آینه نماینده آن سرچشمه است
و در وصول فیض از امام بباب مثل وصول فیض از خدا بنبی و از نبی بامام بالهام نفث
که تعبیر از آن بعلم لدنی مینمایند پس کلام باب کلام امامست و کلام امام کلام نبی است
و کلام نبی کلام حق است پس گاه باب مهدی موعود منتظر خود مهدی بود و از لسان
او تکلم میشود و گاه قائم بحق بود که مظهر کلی الوهیت و نبوت بود و گاه انی انا الله
می‌گفت بی پرده و در تجلی بود زمانی این کلمات منتشر گشته جمع کثیری گرویدند و
احکام و شریعتی قرار دادند و این ظهور را ظهور و قیامت موعود نامیدند منتهی
الیه حلال محمد حلال الی یوم القیمة دانستند و این طریقه و ناموس را بباب و خلیفه
و مظهری سپردند و وعده دادند که چون فیض الهی منقطع نخواهد شد من یظهره الله
ظاهر خواهد شد الی ماشاء الله و وصیت بتزکیهٔ نفوس نمودند تا در ظهور من
یظهره الله محجوب چون فرق سابقه نمانند و در عبادات و معاملات و احکام و حدود
طریقهٔ جدیده آوردند مطابق روایت باقی بکتاب جدید و سنت جدید و کتاب جدید را
چون قرآن مجید معجزه و دلیل حقیت خود قرار دادند جمع کثیر و جم غفیری پیرو
این دین و آیین نمودند بلکه بذل نفوس و اموال و اعراض و ناموس نمودند که جمع دیگر
بیش از اول بگرویدن ایشان باین نحو گرویده طریقه را حق دانستند و کلماتی که
صادر میشد از مبدع این آیین مناجات و زیارات ائمهٔ هدی و خطب مشتمل بر توحید
و بیان صفات و اسماء الحسنی بطریقی که سابقین اجمالاً بیان نموده خاطرها را ایشان و
دیگران بوده و تفسیر آیات و سور قرآنیه بهمین نحو و احکام و عبادت بنحوی که
خود ابداع و اختراع نموده قرار دادند و غالباً در تحریر و تقریر بود که دیگران تحریر
می‌نمودند که در مدت هفت سال شاید متجاوز از یک کرور کلمات باو منتسب باشد
با رضعیات و مکاتباتیکه با اصحاب و موافقین و مخالفین نوشته و مکاتبه نموده ولی

غالباً در صدد صحت و سقم عبارت بر حسب عربیت متعارف نبود و اصحابش هم گفتند و
می‌نوشتند که رعایت شخص بزرگ قواعد متعارفه را زمانی از نوع تقلید است و شأن
او اجل از اینست بلکه مردم زمان باید متابعت او را نمایند چنانچه قرآن در اول صدور
مطابق با طریقه متعارفه نبود بلکه جملهٔ کثیره از کلمات و آیات خلاف قواعد
عربیه بوده بعد از استقرار امر نبوت قرآن میزان صحت و سقم کلام دیگران شد
و اشخاصی که باین شخص گرویدند بر چند قسم بودند طایفه اولی کسانی بودند که
تلمذ نموده بودند نزد سابقین که آن شخص خود نیز تلمذ نموده بود و آن مطالب
سابقه را استفاده نموده بودند و آن مطالب و کلمات را حق میدانستند و علم را
منحصر بهمان مطالب دانستند و چون دیدند که در آن مطالب این شخص هم نیز از
سابقین بیاناتی دارد و از بیانات سابقه استفاده نموده بودند که قائم منتظر
همین نحو ظهور مینماید و سالها بود که مهیا بودند از برای درک فیض حضور و جمال
و در کتاب آن حضرت تصور نمایند شخص سالها طالب محبوبی باشد و نشانها و
علائم از برای محبوب خود احراز کرده باشد آن علائم بنظرش جلوه نماید در حالت
بی اختیار دل از دست داده و در راهش جان نثاری مینماید چون می‌بیند مجال تأمل
و توقف از برایش نمیماند که علائمی که سالها در نظرش محرز بوده اصل داشته
یا بی اصل بوده یا آن دلیلها که نشانها داوند با اطلاع بودند یا باوهام خود او را
منسوب نمودند اگر این اشخاص خطا کرده باشند مذهب سابقین و کلمات ایشان را
خورده‌اند که هیچ از کلمات ایشان نشاید بآمدن شخص موعود منتظر بعضی
از نشانها که یافتند می‌شنیدند چنانچه میتوشتند که قبل از طلوع آفتاب حقیقت
ستارهٔ علامت طلوع فجر آمده است که قبل از ظهور و نبوتهای سابقه نیز اول آن
ستاره ظاهر میشد قبل از حضرت عیسی نجم سابق حضرت یحیی بود و در این زمان
مظهر این کلمات مبشر و نجم دال بر طلوع فجر این نیز موعود و برآمدن آفتاب بعد
شد جمعی از این قبیل اشخاص که مکرر می‌گفتند که بشارت این امر را سابق می‌شنیدیم

که گفته میشد که پس از من من حق ظاهر خواهد شد بلکه می گفتند که گاه اشاره میشد
شخصی که در صف النعال در مجلس درس می نشیند حق از او ظاهر و منجلی خواهد شد
بعد از ظهور ادعا معلوم شد که مراد همین شخص بوده است و لهٰ اگر رسوخ این کلمات
سابقه و ترقبات و انتظارات متمادیه نبود بمجرد قول ما شان نگرویدندی
مثلا اگر مسافری داشته باشی که بسیار طالب آمدنش باشی و هر روز با انتظار
او بیرون آئی بنشانه و نیاید و برگردی تا مدت مدید و بعضی از نشانها اظهار
شود و روزی بیرون آئی و شخصی ببینی آمده و می گوید مسافر تو من هستم
و بعضی از نشانها را که بتو گفته شده بود و یقین بصدقش نموده بودی در شخص
او ببینی بی اختیار با آن شدت شوق توجه باو مینمائی دست از رنج نشناسی
و سر بر قدمش اندازی و در راهش جان بسپاری عشق از این کارها بسیار کرده است
و کند از محبت سرکه ها مل می شود و ز محبت خارها گل میشود چه بسیار شده است
که شخصی را جمعی بمدح و توصیفش کوشیده اند مستمع بعد از استماعات مکرره بالغا
متعدده چون دیده و ملاقاتش نموده خاشع و خاضع شده و کالشمس فی رابعة النهار
حسن او را جلوه گر دیده و لهٰ ملازم با واقع نیست و گاه می شود که همین شخص با وجوها
دیگر و اخبار دیگر که در ذمش شنود بریده گردد گل بنظرش خار مینماید
و همچنین گاه می شود جمعی در صدد ذم و تزییف شخص هستند چنانچه طرف
مذمت آن شخص را بنظر مستمع ظاهر و آشکار می سازند که گاه می شود ندیده
جزم ببدی او می کند و ندیده از او بد می گوید و بد گفتن از او را مقرب بخود می داند
الی الله پس از محبت و بغض غافل مشو و از تاثیر کلمات در نفوس ایمن مباش
تسویلات نفوس و شیاطین انسیه و جنیه زیاد است کلام متکلم در حق مستمع
چه حق باشد چه باطل یا احتمال الصدق فهو موثر است و در اول استماع با عقلیت از
صدق و کذب با احتمال صدق تاثیر وهمی در قلب مینماید چون مکرر شد از متکلم
واحد بر وهم می افزاید و چون از متکلم دیگر همان کلام استماع شد و هو فوق

می گیرد اگر محبوب باشد آن کلام بجهتی از جهات التدرجت مکنون در خاطر کمال
قوت رای دهد تا بحد قطع و یقین می رسد پس شخص عاقل در اول امر کلام را باید
بشنود و در آن تامل نماید در صدق و کذب آن و اگر مطلبی مقدمات عدیده متکثره
داشته باشد و در یکی از آن مقدمات مسامحه نماید که مفید قطع نباشد بسبب جزمی
یا امر دیگری بدون تامل عقلا قطع وهمی حاصل بشود آن نتیجه در نظر قطعی
خواهد شد و حال آنکه یک مقدمه که وهمی شد باید نتیجه هم وهمی باشد اگر چه مقدمات
دیگر قطعی باشد چه عقل حاکم است باینکه نتیجه تابع اخس مقدمات است و از جهات
خفیه مکنونه غافل نباید شد که گاه می شود امری در ذهن خاطر محبوب شخصی بوده و
از نظرش محو شده کلامی که موافق با آن محبوب مکنون باشد بسمعش می رسد می پسندد
و مطمئن می شود بلکه یقین مینماید بصدقش اگر بحث آن امر از قلبش بدر رود آنوقت
ملتفت میشود که اطمینان و یقین وی وهم بود و شبهه حاصل می شود در صدق آن
باکی نیست را اعتقادی نماید نقل شد از شخصی از علما که وقتی مسئله نماز جمعه را در
صدد وجوب و حرمتش بودم چون ادله را از طرفین ملاحظه نمودم وجوب عینی
در نظر ترجیح یافت با آنکه مشهور بر خلاف آن بود شبی در عالم خیال متفکر بودم
که چه از ترجیح این قول خلاف مشهور شاید مرضی باشد متذکر شدم که وقتی از
مسجدی گذشتم تمنای امامت آنجا در خاطرم گذشت در نفس خود گفتم امامت
این مسجد از برای احدی ممکن نیست که تمام مسجد از مومنین محل اقتدا شود چه مساجد
در بلد زیاد است و قابل امامت زیاد مگر آنکه قائل شویم بوجوب نماز جمعه
در آن صورت ممکن است بجهت نماز جمعه چون امامش متحد با اهتمام بواجب بیش از
اهتمام مینمند و بسا این مسجد تماما محل اقتدا شود گفتم باید تخلیه ذهن و خاطر از
این مرض نمایم چون خیال خلاف شد خطای خود را فهمیدم و از آن قول رجوع نمودم
می فرماید وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ غرض
آنست که تفکر نماید که قطع و یقین از دلیل است یا از مرض دیگر یعنی دیگر که گرفته اند

از اعتماد بآن اشخاص سابقین بود و بر بیانات ایشان بود و بیانات ایشان از روی
بیانات متقدمه و اخبار مشوبه از وهمیه و غیر وهمیه دیده شد که بعضی بجهة
ارشاد و هدایت زیر دستان ببعضی از اشعار حافظ و کلمات محیی الدین و امثال آنها
تمسک می جستند و اثر هم می نمود چنانچه ذکر شد که در زمان حضرت خاتم و دیگران نیز
بعضی بهمین منوال ایمان می آوردند قسم دیگر جماعتی بودند که اقدام نفوس را ببذل
جان و مال و تحمل نکات و عار و لوم لائمین را دیدند یقین بحقیت نموده گرویدند بلکه
بعضی از ایشان نیز بذل مال و جان نمودند در این باب هم باید ملتفت شد که بذل جان
و مال هم مستلزم حقیت نیست چه دیده شده است که در مذاهب و ملل مختلفه این امر
هست و حال آنکه یکی بر حق است و اگر هر دو حق باشد اقدام هر یک بر اتلاف دیگری
ناحق است مثلا در غزوه جمل و صفین و نهروان از هر دو طرف بکمال استقامت بذل
جان مینمودند بلکه چنانچه از تواریخ و سیر مستفاد میشود اهل بصره و شام و خوارج
بیشتر از طرف مقابل اقدام بکشته شدن مینمودند جهت آنکه چنانچه گذشت و مکرر بیان
شد اوهام مثل حقیقت در نفوس تاثیر مینماید بنحوی که خود را واصل بحقیقت میدانند
و در کشته شدنش خود را فائز بلقاء الله می بینند غرض آنکه با این مطلب نیز نباید فریب
خورد تا اصل مطلب را ادراک نموده باشد و وهم را از حقیقت تمیز نداده باشد مثلا
خوارج مطالبی را در ذهن جا داده از اوهام که بسبب آن شده بغض حضرت در خاطر
ایشان راسخ شده و بدبینی آن بزرگوار واضح شده کالشمس فی رابعة النهار معتقد شده
که اگر بکشتن آن بزرگوار کشته شود با علی درجه جنان خواهد رسید پس باید مطلب
و مقصود و مدعی را فهمید بدلیل قطعی خالی از شوب غرض و مرض تربیت وهم و ظن و
دواعی نفسانیه رفته رفته کم و نمی ها زیاد شدند تا آنکه دولت و ملت در صدد قلع و
قمع ایشان بودند و همیشه در تحقیق از انظار بودند ولی در رساندن مطلب خود معاودت
مردم بطریقه خود کوتاهی نمینمودند بلکه کمال اهتمام را داشتند از فرایض لازمه خود
میدانستند چون اهل هر ملتی که در اول امر همین اهتمام را داشتند و معاندین ایشان

در صدد ایذاء و افناء ایشان بودند لکن مخالف بقهر و غلبه و مسلم بودن طریقه خود متجاوز
ایشان را تمام نماید و ایشان با ادله و براهین حقیقیه یا وهمیه البته طریقه دوم که کم کم راسخ
در قلوب می شود و طریقه اول مانع از اقدام ظاهری میشود بلکه از باب آنکه الانسان
حریص علی ما منع هر چه طرد و منع دولت و ملت زیاد میشد حرص مردم بر متابعت و طلب
زیادتر میشد شاید اگر مردم را بخود وا می گذاشتند و این اشخاص آشکار بودند باین حد
زیاد نمیشدند پس از فوت مبدع این طریقه و آیین اصحابش و اتباعش بمتابعت خلیفه
جانشینی که تعیین نموده بودند اقدام نمودند و خلیفه اش نیز کلماتی انشا می نمود و
کتب و صحف و توقیعاتی بدست اصحاب و قوابش داده باتباعش رسانیده آن انشاءات را
معجزه قرار داده مردم را دعوت مینمودند و مشغول تدوین کلمات سابقه و لاحقه
و تواریخ اهل ایمان و مخالفین بودند و آن شخص خودش مختفی بود کلمات و اوامر و
نواهی او را نائبش باصحاب و اتباع میرسانید و چندین سال بهمین نهج او را غائب نموده
و نائبش مردم را باو دعوت مینمود بعنوان خلافت از مبدع اول و احکام و طرق مبتدعه
و مسند عزا او را اجری داشتند بعد از چندی نائبان منسوب اعراض نموده در صدد
مخالفت بر آمده از اطاعت او دست بر داشتند در اول اظهار نمود که این شخص مجوری شده
پرداخته و روح ایمان و دین رنگی از او سلب شده و گاهی می گفت غرض آن شخص که او را
بجهت خلافت نصب نموده بود من بودم جمعی کلمات او را قبول نموده و از اصل اعراض
نمودند و جمعی بر حالت خود باقی ماندند بعد از چندی اظهار نمود من یظهره الله که
موعود بود دیدی من هستم و آن شخص اول مبشر این ظهور بود و این ظهور کلی است که
تا حال چنین ظهوری جلوه گر نشده جمع کثیری از عزیز خود و سایرین متابعت نموده
و ملقب بطلعت مبارکه و جمال قدمش نمودند اختلاف و عداوت در میان این طایفه و
طایفه که بر متابعت منسوب باقی بودند زیاد شد این طایفه رئیس آن طایفه را دجال خواندند
و آن طایفه رئیس این طایفه را ابو بکر خواندند و کتب در رد یکدیگر نوشتند حالات
با هر که نمودی از رئیس خود تجلیات مینمود و کلمات او را معجزه و حجت بر حقیت

قرار می‌داد و از دیگری مذمّت و هجو می‌نمود و کلمات او را نیز اسمهر از ذکر میشود و
کلماتش را شاهد بر بطلان قرار می‌داد عجب چشم بندیست و دستگاه الهی این طایفه را هم
تعجب میکنند که از چنین آفتاب چگونه مردم محروم ماندند و مستنیر و مستفیض نمیشوند
و چگونه خود را با آن ظلمت میبرند و اسمش را نور می‌نامند و آن طایفه نیز تعجب میکنند که چگونه
شخص هواپرست را مظهر آفتاب الوهیت میدانند و باین انشاءات انشائیه که بممارست
حاصل میشود فریب میخورند و کلمات الحقّه میدانند و حال آنکه کسانیکه ممارست به
این نوع آیات دارند همین نوع انشاءات به تأمل و تفکر از ایشان صادر میشود دیده
شد که مطلوب از هر دو سؤال یکی بود و هر یک جوابی نوشته بود اصحاب هر یک هر دو نوشته را
میخواندند و نوشته رئیس خود را شاهد بر حقیّت میگرفتند و نوشته دیگری را شاهد
بر بطلان او و از روی بحث نفسانیه هر یک ادّعای وضوح و بداهت در این امر مینمودند
سبحان الله قشر و مغز از ایشان بخشیدند و تخلیه ذهن نموده با هم صحبت میداشتند و
اگر ده شبانه روز با هم مباحثه و مجادله نمایند آخر الامر هر یک بر طریقه خود مستقیم
خواهد برخاست بلکه بعد از مقاومت حکم از سابق خواهد بود چنانچه نوشته‌اند
دو نفر در یک خانه منزل داشتند یکی از شیعه و دیگری از خوارج سالها یکشب تا صبح
با هم مباحثه مینمودند چون صبح میشد هر یک در مذهب خود باقی و مستقیم بوده و از
هم جدا میشدند و رسوخ هر یک در طریقه خود چنانست که هیچ باک از کشته شدن
ندارند چنانچه دیده شد هنگام کشتن گفته شد که تبرّی جوی تا خلاص شوی قبول
نکرده و کشته شد بلکه با آهن سرخ شده نقر و داغ نمودند تبرّی نجست بلکه از لوازم
کیش خود شمرد **ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ** اگر غلط و حجاب شدت
و نصرت الهی و ادراک نفوس نخواهی ملاحظه نما در معاشرت و مخالطه نما با این طوایف
و کلمات و حالات ایشان را ملاحظه نما در صورتیکه از خود مطمئن باشی که بغیر طریقه
حق راهی نخواهی رفت خلاصه این دو طایفه بر شغاف و مغالطه با هم بودند رفع
شغاف نشده مردم فوج فوج داخل در این دعوا بیرون شدند هر کس داخل میشد یکی

از ارکان مذهب که می‌آموخت عداوت با طایفه دیگر و بد گفتن از او بود بیش از
مخالفین سابقین تا آنکه یکی از این دو رئیس وفات نموده بعد از آنکه بدهن اتباع خود
داد که بعد از من ظهور کلّی نخواهد شد بلکه مکرّر نوشت که اگر تا هزار سال بعد
کسی در مقام ادّعا بر آید متابعت نمائید بلکه اتلاف آن شخص لازم است مبادا که
این کلام را تأویل نمائید بلکه سال را بیان نمود که دوازده ماه قمری هر ماه نوزده
ماه عددی بیاند در عهدنامه و وصیت نامه خود امر اتباع را ارجاع نموده با غصن
خود اول غصن اعظم بعد از او غصن اکبر چندی بعد از او اتباع طایفه حول غصن اعظم
بودند و خود را اتباع مردم را بآن شطر دعوت مینمودند مردم نیز از دور و نزدیک
توجه بآن شطر کردند تا آنکه اختلاف فیمابین این دو غصن ظاهر شد غصن اکبر وجه
برافشاند بر غصن اعظم که از کلمات چنان مستفاد میشود که خود را مظهر ظهور
کلّی میدانند بلکه اصل شجره را مبشّر خود میدانند و این منافی با فرمایش و سفارش آن
اصل است ما از اقبول داشته و داریم اگر شعاع و پرتو آن نور باشی و اگر ادّعای شمسیّت
نمائی باطل هستی چندی با همدیگر در مجادله و مباحثه بودند تا آنکه چون طوایف شتی
هر یک مذهب خود را محکم نموده با ادلّه و براهین کتبی نوشته بلسان و در مقام
دعوت بطریقه خود بر آمده رد و بطلان طرف مقابل را بمردم القا مینمودند تا آنکه
و مردم کالجیح بر گرد این مذاهب مستفید شدند چون مذاهب و ملل مذهبه بیحد شد این
کلمات را کتب منزله من الله می‌شمرند نظیر قرآن همین کلام را معجزه متکلّم میدانند
چون در قرآن تحدّی فرموده که **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ** یا **فَأْتُوا بِعَشْرِ
سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ** فرموده با امثال آنها از آیات تحدّی نازل شد و کسی نتوانست
جواب دهد که متحدّی را ساکت نماید اگر چه اظهار نمودند **لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ
هٰذَا** لکن بمقام فعلیت نیاوردند مسلّم شد که کلمات قرآنیه عاجز نمود خلق را از معارضه
و مؤمنان دانستند که این کلام حق است و از حق است بعد از حضرت خاتم و استقرار
امر نبوت در کیفیت اعجاز قرآن اختلاف فیمابین امت افتاد جمعی گفتند که اعجاز قرآن از

جهت فصاحت و بلاغت است و باین ملاحظه کتبی در بیان فصاحت و بلاغت تدوین
نمودند دلایل اعجاز و غیر آن نوشتند بعضی دیگر در اثبات این امر بالنسبه بزمان
صدور ممکن نیست مگر بأخبار چه کیفیت تکلّم سابقین و فصاحت همه آنها در دست
نبود و اگر هم بود بر تری و زیادتی در فصاحت میزانی ندارد که گفته شود هیچکس مثل
نمیتواند بیاورد و با اخبار هم عجز معاصرین ثابت نمیشود چونکه اخبار متواتر بر
اعتراف مخالف بعجز نداریم با آنکه اعتراف مجری نیست و اصل عجز که امر عدمی است
قابل اثبات باخبار نیست و آثاری که ذکر میکنند از اقدام بجنگ و جزیه دادن و تحمّل
ذلّت مثبت عجز نمیشود مگر در صورتی که معلوم باشد که داعی بر این امور جز عجز از کلام
نبوده و ایضاً اگر مخالفی حالا در مقابل باشد البته قبول نمینماید پس با اخبار افصحیت
قرآن از کلمات معاصرین زمان صدور وحی ثابت نمیشود و افصحیت از کلمات متأخرین
خصوصاً این زمانها با آنکه اثبات آن هم چون میزان افصحیت در دست نیست مشکل
یا غیر ممکن است مثبت اعجاز در زمان صدور نمیشود از این جهت جمعی بر آن رفتند که اعجاز
قرآن از جهت برنیامدن مخالفین بمقام معارضه و صرف حق قلوب ایشان را از آنکه
در مقام فعلیت بر آمده معارضه فعلیه نمایند با آنکه میگفتند **لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ
هٰذَا إِنْ هٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** و باین طریق اثبات اعجاز میتوان نمود
در صورتی که مخالف قبول نماید که فعلیه این کار نشده و داعی بر اقدام نمودن نبوده
جز صرف قلوب ایشان از جانب حق از جمله طرق اعجاز قرآن نوشته‌اند که متضمّن اخبار از
مغیبات است چه از حالات انبیاء سابقین و قصص گذشته اخبار فرموده و از حالات آینده
مثل قضیه غلبه روم و امثال آنها این نیز صحیح نیست چه اگر اخبار سابقه مطابق است
در کتب است مخالف خواهد گفت **فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا** یا می‌گوید **يُعَلِّمُهُ
بَشَرٌ** و اگر بر خلاف مسطور در کتب است قبل از اثبات نبوّت آن حضرت صدق فرمایش
معلوم نیست و موافقت اخبار لاحقه با اخبار آحاد باید ثابت شود با محرز نیست که گذشته
از آنکه از منجّمین و اهل ذکاء و فطانت بعدها این نوع از اخبار صادر میشود و مطابق

ه افتد چنانچه عمر در حین وفات از حال آن شش نفر بیان نمود و خبر از
کشته شدن عثمان و وقوع فتنه در اسلام داد از جمله طرق اعجاز نوشته شده
که **لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** عدم
اختلاف در قرآن را معجزه قرار دادند اگر بخواهند اعجاز ثابت شود
مصادره بر مطلوب خواهد شد و اگر با قطع نظر از آیه دلیل قرار میدهند
باید دانست متعلّق اختلاف چه چیز است اگر اختلافات ظاهریه است که در کلمات
و مضامین واقع میشود در قرآن از این اختلافات زیاد است و اگر متعلّق اختلاف
اختلاف در حاصل و غرض از نزول است در کتب و کلمات اختلاف میباشد
لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی چه پس معلوم میشود این طریقه را بر حسب
آیه شریفه ذکر نموده‌اند و معنی آیه را درست نموده بعد از احراز نبوت و تقدّم
مدلول در صدد اثبات دلیل بر مدّعی بر آمده‌اند و این مصادره بر مطلوب با
عدم بیان کیفیت استدلال از جمله طرق اعجاز نوشته شده است اشتمالش بر احکام
شرعیه که بغیر عقل کل کسی درک آنها را نمینماید و دیگران بعد از تأمّل و تفکر
زیاد دانسته‌اند که همه موافق عقل است عجب ادّعائی فرمایند از احکام شرعیه نیست
مگر قلیلی آنهم بر نحو اجمال و الفاظ متشابه چگونه میشود این احکام را دلیل
بر نبوت قرار داد و حال آنکه احکام تابع فرمایش نبی است حتی بنا بر قول معتزله
که عقلا ادراک احکام سابق بر شرع میدانند عقل هر کس ادراک همه احکام نمیکند
گذشته از آنکه جمله از احکام مذکوره در قرآن مطابق با مسطور در تورات است
پس واضح است که بیان احکام دلیل بر نبوت نمیشود چه بسیار از عقلا و حکما درک
جمله از احکام را نموده و می‌نمایند از جمله طرق که در اعجاز قرآن ذکر نموده‌اند اشتمال
بر معارف و توحید نحویکه علما و حکما سالها در آن کتب نوشته‌اند و هنوز محیط بتمام آنچه
قرآن بر آن محیط است نشده‌اند و این مطلب لازم بزرگی و با معرفت و موحد بودن
متکلّم میشاید لکن اثبات اعجاز بآن نحویکه ذکر شد خالی از مصادره نیست و از جمله طرق

گفته‌اند آنستکه حضرت بالفطره بدون سبق تأمل و تفکر انشاء این فرمایشات
مینمودند که از حالت انشائش معلوم میشد که بوحی الهی است نه کلام آدمی است که
بتروی و تفکر متکلم گفته شود و این طریق صحیح است بدو شرط شرط اول آنکه
احراز شود که از دوی ملکه نیست که ناشی از ممارست سابقه باشد لکن احراز این طریق
در این زمان بدون استمداد از اخبار و آثار مشکلست و تواتر اخبار و آثار نیز چونکه
الزام بر مخالف منصف توان نمود مشکلست شرط دوم آنکه مطالب و مضامین
این کلمات مطابق با عقل و نقل باشد چه اگر مخالف باشد دلیل بر حقیت شخص
نمیشود اگر چه از دوی ممارست و ملکه نباشد چه از برای خداوند عالم امتحاناتی است
که بهمچنین امور خلق را امتحان می نماید حضرت موسی ع فرمایند اگر پیغمبری یا
بیننده رؤیاها اخباری نماید و چنانچه گفت واقع شود و بتو بگوید از برای
خود معبودی غیر حق قرار بده از او قبول مکن چونکه خداوند را امتحاناتی هست
الخ پس آن شخص را بکش مبادا خلق را بت پرست نماید پس بالفطره تکلم نمودن بر
خلاف عادت اگر عقل نیز ادراک آن کلام را نماید و قبول کند چه آنچه از برای
اتباع معتقد است کلامی استکه اگر قبول نمایند و ترتیب اثر بران نمایند بهره برند
اگر نه بزرگی شخص یا بر تکلم یا نحو دیگر با بهره نبردن اتباع از برای ایشان چه نفع
دارد و چه بهره خواهند برد از آن شخص پس معجزه تکلم نمودن بالفطره بر خلاف
عادت لازم نمیشود بر من که اطاعت او نمایم بلکه باید کلام را فهمید و اطاعت کرد اگر
خلاف عقل و نقل نباشد و اگر بگوید باین دلیل و برهان من مظهر حق هستم پرستش
من پرستش اوست و پرستش من پرستش اوست خضوع و خشوع از برای من خضوع و
خشوع از برای اوست محبت من محبت اوست لقاء من لقاء اوست تکلم من تکلم اوست
این کلمات بلی معنی صحیح است اگر مرادش آنست چون از جانب حق گفتگو و تکلم میکنم اگر
بنابر این من کنی چون مقصد کلام حق هست بقصد بنابر او و همچنین پرستش و خضوع
و خشوع و محبت و لقا باین قصد همه راجع باوست و اگر مراد بالاتر از این و غیر اینست

که تعینی از برای حق در وجود خود قرار دهد صحیح نیست چه اگر از برای حق تعینی
فرض شود از لا حدیت و لا نهایتی بیرون میرود با اینکه شخص مظهر حق و محل تجلی
او شده نباید نفی ظهور او در جای دیگر نمود چه در هر جا طلوع حق بروز کند و
نور حق در عالم شهود متجلی شود ذره از ذرات غیر متناهیه لطیفه است اگر کسی
بگوید که نور متجلی در طور و وجود موسی ذره از نور متجلی در وجود محمد ص است اگر
دلیل داشته باشد و صحیح باشد نور حق را نباید منحصر نمود در نور وجود محمدی بلکه آن
نور هم ذره ایست بالنسبه با نوار الهیه غیر متناهیه و هکذا الی ما لا نهایة خلاصه
در کیفیت اعجاز قرآن طرحی ذکر شده که هیچیک تمام و ملزم خصم منصف نیست چون
در قرآن ذکر نموده لا یاتون بمثله فاتوا بسورة من مثله فاتوا بعشر سور مثله مفتریات
و نظایر این آیات که بیان نموده که مثل قرآن آورده نمیشود وجه مشابهه بیان
نشده اگر گفته شود الوید لیس کالحمد یا الحمد احسن من الورد باین لفظ معلوم نمیشود
که نفی مثلیت در چه چیز است لطافت یا طراوت یا لون یا غیر آن چه مراد مثلیت
در تمام اوصاف نیست زیرا که در اصل جسمیت مثل هم مماثلند چنانچه قرآن با سایر
کلمات عربیه در اصل لغت عربی مماثلند پس این وجوه مذکوره یا باجتهاد و استنباط
ظنی است یا مستنبط از اخبار است در هر حال اثبات اعجاز قرآن اگر بمبانی اصل دین
باشد بغیر علم و یقین نمیشود پس بهتر آنکه رجوع بکلمات الهیه نمائیم که از آنها چه مستفاد
می شود و معجزه چه چیز است که خلق را عاجز نموده

قال الله تبارك و تعالى

وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك اذا لارتاب
المبطلون بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم وما
يجحد بآياتنا الا الظالمون وقالوا لولا انزل عليه آيات من ربه
قل انما الآيات عند الله وانما انا نذير مبين اولم يكفهم انا
انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم ان في ذلك لرحمة وذكرى

لقوم يؤمنون در جای دیگر میفرماید ویوم نبعث في كل امة شهيدا
عليهم من انفسهم وجئنا بك شهيدا على هؤلاء ونزلنا عليك
الكتاب تبيانا لكل شيء وهدى ورحمة وبشرى للمسلمين
جای دیگر میفرماید كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى
النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد جای دیگر میفرماید ما
كان حديثا يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل
كل شيء وهدى ورحمة لقوم يؤمنون باز میفرماید يا ايها
الناس قد جاءتكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور و
هدى ورحمة للمؤمنين باز میفرماید ان هذا القرآن يهدي للتي
هي اقوم ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجرا
كبيرا باز میفرماید وقالوا اساطير الاولين اكتتبها فهي تملى عليه
بكرة واصيلا قل انزله الذي يعلم السر في السموات والارض
انه كان غفورا رحيما باز میفرماید وانه لتنزيل رب العالمين
نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان
عربي مبين وانه لفي زبر الاولين باز میفرماید ان هذا القرآن
يقص على بني اسرائيل اكثر الذي هم فيه يختلفون وانه لهدى
ورحمة للمؤمنين باز میفرماید ولولا ان تصيبهم مصيبة بما قدمت
ايديهم فيقولوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك و
نكون من المؤمنين فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتي
مثل ما اوتي موسى اولم يكفروا بما اوتي موسى من قبل قالوا
سحران تظاهرا وقالوا انا بكل كافرون قل فأتوا بكتاب من عند
الله هو اهدى منهما اتبعه ان كنتم صادقين فان لم يستجيبوا لك
فاعلم انما يتبعون اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه بغير

هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين ولقد وصلنا
لهم القول لعلهم يتذكرون باز میفرماید تلك آيات الكتاب
الحكيم هدى ورحمة للمحسنين باز میفرماید الله نزل احسن الحديث
كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم
ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله ذلك هدى الله يهدي
به من يشاء ومن يضلل الله فما له من هاد باز میفرماید انا انزلنا
عليك الكتاب للناس بالحق فمن اهتدى فلنفسه ومن ضل فانما
يضل عليها وما انت عليهم بوكيل باز میفرماید ان الذين كفروا
بالذكر لما جاءهم وانه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين
يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد ما يقال لك الا ما قد
قيل للرسل من قبلك ان ربك لذو مغفرة وذو عقاب اليم
ولو جعلناه قرآنا اعجميا لقالوا لولا فصلت آياته ءاعجمي وعربي
قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء والذين لا يؤمنون في
آذانهم وقر وهو عليهم عمى اولئك ينادون من مكان بعيد
باز میفرماید وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري
ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نورا نهدي به من نشاء من
عبادنا وانك لتهدي الى صراط مستقيم باز میفرماید انا جعلناه قرآنا
عربيا لعلكم تعقلون وانه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم باز میفرماید
قالوا يا قومنا انا سمعنا كتابا انزل من بعد موسى مصدقا لما بين
يديه يهدي الى الحق والى طريق مستقيم باز میفرماید كتاب احكمت
آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير باز میفرماید ذلك الكتاب لا
ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة
ومما رزقناهم ينفقون باز میفرماید هو الذي انزل عليك الكتا

منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین
فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون
آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب باز میفرماید
لتنذر به وذکری للمؤمنین باز میفرماید وما ارسلنا من قبلک
الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
بالبینات والزبر وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم
ولعلهم یتفکرون باز میفرماید وما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین
لهم الذی اختلفوا فیه وهدی ورحمة لقوم یؤمنون باز میفرماید
قل نزله روح القدس من ربک بالحق لیثبت الذین آمنوا وهدی
وبشری للمسلمین باز میفرماید وننزل من القرآن ما هو شفاء
ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا باز میفرماید ما انزلنا
علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی تنزیلا ممن خلق الارض
والسموات العلی باز میفرماید وقالوا لولا یأتینا بآیة من ربه اولم
تأتهم بینة ما فی الصحف الاولی ولو انا اهلکناهم بعذاب من قبله
لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل
ونخزی باز میفرماید لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون
باز میفرماید ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر
پس باید ملاحظه نمود که صفات خاصه که در این آیات و غیر این آیات از برای قرآن ذکر
فرموده است چه چیز است که اگر دیگران نتوانستند کلامی بیاورند که این صفات در آن
باشد معجز خلق خواهد بود و فصاحت و بلاغت را در هیچ جا از صفات ممیزه قرآن ذکر
نفرموده ایشان کلام بمقتضای ظاهر یا بمقتضای حال بودن که با اصطلاح اهل زمان
فصاحت و بلاغت کدام یک از صفات مذکوره را مستلزم است هدایت راه حق از آن

می‌شود یا شفاء مرض جهل یا وهم یا هوی یا این که مبدء و معاد می‌شود یا این که حالات
سابقین می‌شود که شخص مستمع از آن حالات پی بحالات اهل زمان برد و از پیروی و تقلید
نمودن ایشان مجتنب شود یا بفصاحت و بلاغت بشری و رحمت از برای اهل ایمان حاصل شود
یا محکم بودن آیات از فصاحت و بلاغت می‌شود یا احسن حدیث می‌آورد که قشعریره بدن
صاحب خشیت بیاورد ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله و قساوت زایل از قلب شود
و فصاحت و بلاغت چه اختصاص دارد که اسباب هدایت متقین و مؤمنین بغیب و سایر مؤمنین
که در آیات ذکر شده است باشد چرا از برای دیگران معجز نباشد و این کتاب که معجز عرب
و دیگران نیست خود شی باشد چگونه طریق اعجاز شرایع مخصوص بطایفه میتواند که
دیگران باید بتقلید ایشان اعجاز را درک کنند پس فصاحت و بلاغت با اصطلاح زمان اعجاز
نیست و مطلق عربی بودن قرآن نیز اعجازی ندارد چه اهل زمان صعصعه و حتی همه عرب
بودند و این بزرگوار و طایفه اش از افصح عرب بودند چنانچه فرموده انا افصح من
نطق بالضاد و تکلم بدون تروی از مثل حضرت خاتم که افصح عرب بود معجز نیست
خصوصا اینقدر از کلام در این زمان منادی بلی نفیر و الطام بعضی از مطالب
بدون سابقه التفات و استماع از آثار بزرگی و تفرس لست ما کرکسی خود مدعی
باشد و از حال متکلم اطلاع داشته باشد که مسبوق باستماع و اطلاع سابق نبوده باید
آثار وحی را مشاهده نماید لکن بخصوص این مطلب حال از آن بزرگوار در آن زمان جز
بتقلید و اخبار منقوله نمیشود پس باید بزرگی و عدم مشابهت قرآن را بکلام خلق
از همان اوصاف که خود قرآن را وصف نموده تحقیق نمود که شفاء قلوب مؤمنین
بکلیه مطالب آنست یعنی هر کس تامل و تفکر نماید و استعداد خروج از ظلمات در وجود
باشد از ظلمات وهم و هوی و جهالت و شرک بنور علم و خدا پرستی و توحید میرسد
و هدایت کننده اهل تقوی و ایمان بغیب و رحمت الهیه است که قلوب مستعد را بعد از
تامل بمعانی آن چون آب باران زنده مینماید چنانچه مکرر این مثل را بیان فرموده
ونزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب الحصید

والنخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد واحیینا به بلدة
میتا کذلک الخروج و جای دیگر میفرماید وتری الارض هامدة فاذا
انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت من کل زوج بهیج
ذلک بان الله هو الحق وانه یحیی الموتی وانه علی کل شیء قدیر
هر شخص متتبع در اخبار و سیر پوشیده نمیماند اگر در مقام انکار نبوده باشد
که اصحاب حضرت خاتم چون ارض هامده بودند و قلوب ایشان مرده بود چون اوها
در قلوب ایشان چیزی یافت نمیشد بعد از استماع آیات قرآنیه سبز و خرم و تقلیب
افئده ایشان چنان منقلب شده بود که گویا آن اشخاص سابقه نبودند والذین
معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه
فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم
الکفار از حالت جبن بحالت جلادت و شجاعت رسیده بودند و از حالت جهل و عمی بحالت
علم و بصیرت منتقل شده بودند و از حالت لکنت بحالت فصاحت رسیده بودند و از
حالت کبر و غرور و نخوت جاهلیه بحالت خضوع و خشوع و مذلت نزول نموده بودند
پس وصف اعظم کتاب الهی هدایت بود که چنان ادانی طرق ارشاد نموده بودند که گویا
حالت همه خلق بر آن بزرگوار منکشف شده بود مثلا میفرماید ومن الناس من
یجادل فی الله بغیر علم ویتبع کل شیطان مرید کتب علیه انه
من تولاه فانه یضله ویهدیه الی عذاب السعیر این را در حالت اتباع
علماء زمان و بزرگان بیان فرموده و در حالت خود بزرگان فرموده ومن الناس
من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر ثانی عطفه لیضل
عن سبیل الله له فی الدنیا خزی ونذیقه یوم القیمة عذاب الحریق
در حق بعضی از مقدسین که مریب بودند و احتیاط مینمودند میفرماید

ومن الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به
وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والآخرة ذلک
هو الخسران المبین یدعو من دون الله ما لا یضره وما لا ینفعه
ذلک هو الضلال البعید یدعو لمن ضره اقرب من نفعه لبئس
المولی ولبئس العشیر باز در حق علما و بزرگان آن زمان و اتباع ایشان میفرماید
ومثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء ونداء
صم بکم عمی فهم لا یعقلون و انصافا عجب مثلی است دعوت میکردند مردم را
و مردم نیز متابعت مینمودند و نمیدانستند که چه میگویند بچه دلیل باید متابعت نمود
مثل راعی که فریاد مینماید بهایم را و بغیر یا و او صیحه و ندا [illegible] ومنهم
امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی وان هم الا یظنون فویل
للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله
لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون
یا مراد از اهل کتاب از اهل مکه است یا کسانی که خود اهل علم نیستند مضمون کتاب را با
تقلید اخذ کرده اند یا بمیل خاطر خود تفسیر نموده اند مثل بعضی از اهل این زمان که
قرآن را بمیل خود تفسیر میکنند یا از روی خبر ظنی بدون آنکه لفظ دلالت داشته باشد
پس از آن کتابی در تفسیر تدوین میکنند و میگویند این کلام خداست باز میفرماید
قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات وغرهم فی دینهم ما کانوا
یفترون جمله از مردم آن زمان مثل بعضی اهل این زمان بلکه غالب بی مبالاتی
ایشان در فروع دین و عدم اعتنا باصول دین از روی همین موهومات بوده و همین که
میگویند چنانچه میگفتند چون ما از بنی اسرائیل هستیم و خدا ما را برگزیده است
یا بحضرت عیسی گرویده ایم یا شیعه علی بن ابیطالب هستیم یا گریه برای امام حسین نموده ایم
در قیامت معذب نیستیم یا آخر الامر بشفاعت شافعین نجات خواهیم یافت ردع این اوهام
میفرماید فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه ووفیت کل نفس ما کسبت

وهم لا يظلمون در جای دیگر می فرماید قل اتخذتم عند الله عهدا
فلن يخلف الله عهده ام تقولون على الله ما لا تعلمون بلى
من كسب سيئة واحاطت به خطيئته فاولئك اصحاب النار
هم فيها خالدون باز می فرماید وقالت اليهود والنصارى
نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل انتم بشر
ممن خلق يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء باز می فرماید ليس
بامانيكم ولا اماني اهل الكتاب من يعمل سوءا يجز به ولا يجد
له من دون الله وليا ولا نصيرا ومن يعمل من الصالحات من
ذكر او انثى وهو مؤمن فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون
نقيرا ومن احسن دينا ممن اسلم وجهه لله وهو محسن واتبع ملة
ابراهيم حنيفا واتخذ الله ابراهيم خليلا ودیگر آیات وامثال اینها
بیان حالات اهل ذمه را می نماید که بسبب ادعاهای که موافق با اصل نفسانیات
از آنچه عقل وشرع حکم نموده ومی نمایند چون اهل این زمان باز فرمود لقد كفر
الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم وقال المسيح يا بني اسرائيل
اعبدوا الله ربي وربكم انه من يشرك بالله فقد حرم الله
عليه الجنة ومأواه النار وما للظالمين من انصار لقد كفر
الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله واحد وان
لم ينتهوا عما يقولون ليمسن الذين كفروا منهم عذاب اليم
افلا يتوبون الى الله ويستغفرونه والله غفور رحيم ما
المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه
صديقة كانا ياكلان الطعام انظر كيف نبين لهم الايات
ثم انظر انى يؤفكون قل اتعبدون من دون الله ما لا يملك
لكم ضرا ولا نفعا والله هو السميع العليم قل يا اهل الكتاب

لا تغلوا في دينكم غير الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من
قبل واضلوا كثيرا وضلوا عن سواء السبيل لعن الذين كفروا
من بني اسرائيل على لسان داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا
وكانوا يعتدون باز می فرماید یا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم
ولا تقولوا على الله الا الحق انما المسيح عيسى ابن مريم رسول
الله وكلمته القاها الى مريم وروح منه فامنوا بالله ورسله
ولا تقولوا ثلثة انتهوا خيرا لكم انما الله اله واحد سبحانه
ان يكون له ولد له ما في السموات وما في الارض وكفى بالله وكيلا
لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله ولا الملائكة المقربون
ومن يستنكف عن عبادته ويستكبر فسيحشرهم اليه جميعا باز می فرماید
اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون ما ياتيهم من ذكر
من ربهم محدث الا استمعوه وهم يلعبون لاهية قلوبهم
واسروا النجوى الذين ظلموا هل هذا الا بشر مثلكم افتاتون
السحر وانتم تبصرون بر هر خبیر وبصیر مخفی وپوشیده نیست که متکلم باین
کلمات غرضش بیان واظهار این معانی است که مردم را باین معانی متنبه ومتذکر نماید شاید از
ظلمت وهم وجهل بیرون آمده مستنیر بنور علم وهدایت شوند پس کلام فصیح وبلیغ گفتن بطور
در حق تو چیز و قرآن هم دو فرمود قل فاتوا بكتاب من عند الله هو اهدى
منهما اتبعه ان كنتم صادقين حال از امم وانبیاء سابقه واطوار مختلفه بیان
نموده بر سبیل مثل که خلق را ملتفت بحال خود وزمان خود نماید که متنبه شوند واز
رفتار بیجا بعض اعراض نموده ورفتار پسندیده ایشان را اخذ نمایند لهذا در هر جای
مناسب آنچه در نظر داشته مقصد را بیان می نماید چون تمام قرآن را تأمل وتدبر وتفکر نمائی
وان تفسیر برای واهانه خود اعراض نمائی وبظاهر لفظ وعبارت اصلیه خود رجوع نمائی یقین
یا در مقام توحید الهی ونفی شرک واضداد وانداد است یا مذکر است مردم را از حالات

اخلاق ناپسندیده خود اعراض کنند وتحصیل اخلاق پسندیده نمایند ومجدا از رذالت
شوند یا مبشر است بعاقبت کار نیک که ایشان را بر بهشت جاوید وحیوة ابدیه میرساند
ویا منذر است از عاقبت وسزای کار بد که در قیامت بجهنم وعقبات اخرویه ودر دنیا
بالام وابتلاءات دنیویه می کشاند یا در مقام بیان نعم الهیه است که با این نعمتها سزاوار
کفران ومعصیت نیست بلکه حق نعمت شناسی شکر وحق شکر اطاعت است وچون دانسته
که نعم از خداوند است پس او را والش باید پرستید یا در مقام ذکر قدرت تامه الهیه است
که موجب رجاء وخوف شود یا در مقام ذکر حالات سابقین است که اسباب عبرت مردم
شود یا در مقام ذکر قصص انبیاء سابقین است که شاهد بر نبوت خود باشد وبعضی از
احکام جزئیه نیز بمناسبت زمان وحال وبیان فرموده است پس حاصل مجموع فرمایشات
هدایت خلق وارشاد ایشان است واز اینجاست که می فرماید افلا يتدبرون القران
ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا یعنی اگر از روی خیالات
نفسانیه تکلم میفرمود البته اختلاف پیدا میشد لکن چون بیان الهی است ودلیل جز
هدایت نیست در حاصل مراد متکلم اختلافی یافت نمیشود ندر خصوص کلمات والفاظ
وقصص ودر هر حال نظر بخود ندارد وانی برای خود جز رسالت مقامی قرار نداده اگرچه
رسالت مقام بزرگی است می فرماید قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة
انا ومن اتبعني وسبحان الله وما انا من المشركين بیان توحید را بکامل وجه
میفرماید چه که متابعت هوی شرکت وبالاترین مراتب شرکت واو این مراتب
بعضی شرک خفی است وبعضی جلی میفرماید ارايت من اتخذ الهه هويه افانت
تكون عليه وكيلا باز می فرماید افرايت من اتخذ الهه هويه واضله
الله على علم وختم على سمعه وقلبه وجعل على بصره غشاوة
فمن يهديه من بعد الله الى غيرها من الايات که در آنها بیان می فرماید که هوای
شرکت که مانع می شود از متابعت خدا ورسول در اصول دین ودر فروع کسی که موحد
باشد وخدا را یکانکی پرستد اول باید مخالفت هوای خود نماید وبیان میفرماید که این

بت پرستیها از هوی پرستی است چنانچه سابقا بیان شد که غالبا هوای نفس وامی دارد
مردم را بجمله از انواع بت پرستیها وما يتبع الذين يدعون من دون الله
شركاء ان يتبعون الا اهواءهم واز جمله طرق شرک غلو است هر کس مدح
بزرگان دین را بلا آنکه معرفتی غلو نماید واو را از مرتبه خود بالا برد مشرکست یا اهل
الكتاب لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق انما المسيح
عيسى ابن مريم رسول الله باز می فرماید وقالت اليهود عزير ابن
الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهؤن
قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤفكون اتخذوا
احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والمسيح ابن مريم وما امروا
الا ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون باز میفرماید
وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيمة
والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون باز می فرماید
وقالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد جئتم شيئا ادا تكاد السموات
يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا
وما ينبغي للرحمن ان يتخذ ولدا ان كل من في السموات والارض الا
اتي الرحمن عبدا باز می فرماید واذ قال الله يا عيسى ابن مريم ءانت
قلت للناس اتخذوني وامي الهين من دون الله قال سبحانك ما
يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته تعلم
ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك انك انت علام الغيوب ما قلت لهم
الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربي وربكم وكنت عليهم شهيدا
ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شيء
شهيد واز جمله طرق شرک اطاعت علما ومرشدین سوء است که چون از جانب حق
نیست اطاعت شیطانست من اطاع شخصا فقد عبده فان كان من الله فقد عبد الله والا فقد

عبد الشیطان بلکه آن اشخاص خود شیاطین انسی هستند چه شخص بیدین نا اهل
دین دزد هست و مغوی در نباید نمود اند مردم را اغوی نماید و از حق برگرداند پس
شیاطین انسیه همین اشخاص هستند که با خدا راهی ندارند و در لباس سالکین راه حق
و مردم ایشان را هادی و مرشد میدانند از روی جهل و نادانی و ناشناسی بلکه از روی
مسامحه و بی مبالاتی بلکه غالبا می‌دانند و می‌دانند که این اشخاص هوا پرستند و مطیع هوای
نفس‌اند و می‌خوانند و می‌شنوند که امام فرموده من کان مطیعا لمولاه مخالفا لهواه صائنا
لدینه حافظا لنفسه فللعوام ان یقلدوه و با وجود این بجهة اغراض نفسانیه خود متابعت
و انقیاد مینمایند و ایشان را مرجع و ملجاء در دین خود قرار میدهند ایشان از ایشان
بهره می‌برند و ایشان از ایشان ربنا استمتع بعضنا ببعض اگر این گفتگو را در وقت
بعضی از عوام از اهل تدلیس و تلبیس بیمناک فریاد مینمایند که کافر شدی هر کس که
عالم بی احترامی نماید بی احترامی بخود دش نموده و هر کس بی احترامی بعالم نماید بی احترامی
بمنوب او نموده پس بی احترامی بخدا و پیغمبر شده بیچاره آن منوب عنه باید من کان مطیعا
مخالفا لهواه نفرموده من کان مخالفا لمولاه مطیعا لهواه غیر مالک لنفسه غیر
مبال لدینه در زمان هر پیغمبری و ولی شیطانهای انسیه زمان ایشان همین اشخاص
بودند که مردم را مانع بودند از ایمان بانبیاء و اولیاء بلکه مانع بودند از آنکه در پی
تفحص برآیند مثل آنکه مردم معتقد نبودند بلکه ببوده اخبار خود بملاحظه اغراض
نفسانیه خود متابعه می‌نمودند و حضرت خاتم چون حضرت عیسی شب و روز فریاد
مینمودند بمضلین لم تصدون عن سبیل الله و بمتابعین لا تتبعوا اهواء
قوم قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل
آیات کثیره در قرآن در مقام بیان این قسم شرک وارد شده می‌فرماید که متابعت این
اشخاص شرک بخداست اگر خدا پرست هستید متابعت نمایید کسانی را که تابع حق هستند
کسانی را که مخالف حق‌اند و تابع شیطان می‌فرماید ان یدعون من دونه الا اناثا
وان یدعون الا شیطانا مریدا لعنه الله وقال لاتخذن من عبادک

نصیبا مفروضا ولاضلنهم ولامنینهم ولامرنهم فلیبتکن
اذان الانعام ولامرنهم فلیغیرن خلق الله ومن یتخذ الشیطان
ولیا من دون الله فقد خسر خسرانا مبینا یعدهم ویمنیهم
وما یعدهم الشیطان الا غرورا باز می‌فرماید ویوم نحشرهم
جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکاؤکم الذین کنتم
تزعمون ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما کنا
مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم وضل عنهم ما کانوا
یفترون باز فرموده اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون
الله باز می‌فرماید قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون
لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام
هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء خلقوا
کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو
الواحد القهار باز می‌فرماید والذین یدعون من دون الله
لا یخلقون شیئا وهم یخلقون اموات غیر احیاء وما یشعرون
ایان یبعثون باز می‌فرماید ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم
رزقا من السموات والارض شیئا ولا یستطیعون فلا تضربوا لله
الامثال ان الله یعلم وانتم لا تعلمون ضرب الله مثلا عبدا
مملوکا لا یقدر علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه
سرا وجهرا هل یستوون الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون وضرب الله
مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء وهو کل علی مولاه
اینما یوجهه لا یات بخیر هل یستوی هو ومن یامر بالعدل وهو
علی صراط مستقیم ابکم آن عالم و بزرگی بود که در زمان حضرت خاتم اندرونی دل
و برهان نتوانستی گفتگو نماید بلکه بگفته سابقین و بزرگان تمسک جسته مردم را از راه

و راست گردانیدی و من یأمر بالعدل آن حضرت بود که اندرونی عقل و وحی فرمایشات
می‌فرمود که هر عاقلی می‌پسندید باز می‌فرماید و اذا رای الذین اشرکوا
شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء شرکاؤنا الذین کنا ندعوا من
دونک فالقوا الیهم القول انکم لکاذبون چنین بود چه کلام بزرگان را
بجهة اغراض خود قبول می‌کردند و نسبت بخود می‌دادند والقوا الی الله یومئذ السلم
وضل عنهم ما کانوا یفترون الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله
زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون باز می‌فرماید و یوم
ینادیهم فیقول این شرکائی الذین کنتم تزعمون قال الذین حق
علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرأنا
الیک ما کانوا ایانا یعبدون باز می‌فرماید انما تعبدون من دون الله
اوثانا وتخلقون افکا ان الذین تعبدون من دون الله لا یملکون
لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشکروا له الیه
ترجعون الی ان قال وقال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة
بینکم فی الحیوة الدنیا ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن
بعضکم بعضا ومأویکم النار وما لکم من ناصرین باز می‌فرماید ایشرکون
ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون ولا یستطیعون لهم نصرا ولا
انفسهم ینصرون وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم سواء علیکم
ادعوتموهم ام انتم صامتون ان الذین تدعون من دون الله عباد
امثالکم فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین الهم ارجل
یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اذان یسمعون بها قل
ادعوا شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب
وهو یتولی الصالحین و از این قبیل آیات زیاد است که اطلاق الهه و شرکاء بر علما
و بزرگان آن زمان نموده که اهل آن زمان اطاعت ایشان را اطاعت خدائی دانستند و با طاعت

ام لهم اعین یبصرون بها

ایشان و معبود قرار داده حضرت خاتم بودند و مردم را صد عن سبیل الله می‌نمودند و آن
حضرت و اتباع او را اذیت می‌کردند و ایشان را از دین خارج می‌دانستند بلکه گاه می‌شد که اگر بعنوان
تدین متدین نمیتوانستند اذیت نمایند در اذیت و دفع ایشان بخدا تقرب می‌جستند چنانچه
حضرت عیسی را علمای زمان آکش برده و اصرار بقتلش نمودند حاکم شبهه کرده در جواز قتلش
خواست بجهة شود ایشان فریاد کردند که البته باید صلب شود ایشان را گی نمودند تا آن بزرگوار را
بدار کشیدند و همه چنین بوده و هست که کسانی که خود را امین دین و مقید دین میدانند هم
اعتقاد پاس دین بخریب دین می‌نمودند و از اصل دین و حقیقت آن بیخبر و معرض بودند
و دین مردم را ضایع نموده و مینمایند و عوام کالانعام بر خلاف عقل بهوی و وهم
و اغراض فاسده خود ایشان را متابعت می‌نمودند وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا
هر چه با ایشان گفته می‌شد متابعت عقل نمایید و رجوع بفطرت اصلیه سلیمه الهیه نمایید
قبول نمی‌کردند بلکه می‌گفتند فطرت صحیحه مقتضی همین است که ورد سند او بهم و اذا
قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه اباءنا اولو
کان اباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون عقل انسان اول پیغمبر است که
خداوند عالم در وجود انسان قرار داده که به شناسد و به بعرف و به بعرف سبیل الله و سبیل
الشیطان و به بعرف النبی من المدعی الکاذب حضرت می‌فرمود که خداوند عالم بشما عقل
کرامت فرموده که با او جهد السن را باشمائت قبل از ارسال و دعوت رسولان او را حاکم
قرار دهید میان من و بزرگان و علماء خود او را محک کلام من و کلمات ایشان قرار دهید
استماع فرمایشات ایشان را نمودند بلکه گفتند چون علما گفتند که تو بیدینی و پیروی تو را
نباید نمود کلمات تو را استماع نمی‌کنیم بلکه با گفته اند که اگر بر تو بنگریم پنبه در گوش گذاریم
یستغشون ثیابهم اول باید شخص عاقل کلمات علما و بزرگان ملت و مذهب
خود را بعقل تمایز بدهد بسنجد موافق عقل هست یا از روی هوای نفس و غرض است اگر عقل احتمال
حقیت دهد آن را دلیل آن را بجوید دلیل قطعی دارد یا دلیلش وهمی و ظنی است یا هیچ دلیل
ندارد اگر دید متکلم از روی هوای نفس خود کلامی می‌گوید اعراض نماید و اگر دید دلیل

دو همی مطلبی ولیان نماید اعتنا نمایند اخبث کرده در متابعت ایشان می فرماید اَوَلَوْ کانَ
آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَلا یَهْتَدُونَ در هر حال پس از آنکه شخصی مدعی شد
که از جانب حق فرستاده شده اول باید استماع نمود کلامش را اگر عقلش تصحیح مینماید کرد
خود ش باشد قبول نماید اگر چه ناپسند زمان باشد و بزرگان تخطئه نمایند و توهم ننماید
که اگر این کلام صحیح بود چرا بزرگان قبول ننمودند وَاِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ فَسَیَقُولُونَ
هذا اِفْکٌ قَدِیمٌ و بحقیر شخص متکلم ننماید بلکه نظر بکلام نماید اللّهُ یَجْتَبِی مِنْ
رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ و نگوید لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ
عَظِیمٍ و بداند که بزرگی شخص و قرب بخدا بصورت حسن ظاهر نیست و باخلاق پسندیده ظاهر
اعمال صالحه و شرافت نیست ظاهر نیست می فرماید اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ یُزَکُّونَ اَنْفُسَهُمْ بَلِ
اللّهُ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ وَلا یُظْلَمُونَ فَتِیلاً اُنْظُرْ کَیْفَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ
وَکَفی بِهِ اِثْماً مُبِیناً و هم چه فرموده اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقیکُمْ لکن [illegible]
بفرماید [illegible] الحاجات [illegible] هم خلق با همه اینها اگر تو خوف و ترس [illegible] باعتقاد خود [illegible]
از دیگری [illegible] که اگر کلام حق از جای ظاهر شود باید از آن شخص اول [illegible] شود خلق [illegible]
مستفیض شوند نه بر شخص دوم [illegible] قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت و دوست
کدام یک از انبیا الیاس صالحین اهل زمان خود بودند موسی ولید فرعون و چون پدر [illegible]
در معبد [illegible] عیسی نا پسند اهل زمان خود بود که از وی تعجب می کردند که آیا می شود [illegible]
در آید محمد بن عبد الله مضارب [illegible] بود پس معلوم است که [illegible] و اراده الهیه تابع [illegible]
امانی و اوهام ما نیست یکی از نکات آنکه خداوند عالم انبیا را در لباس جنس اهل زمان [illegible]
و ثروت مبعوث مینماید آنست که کسی که او دیگر و از خود بر سر [illegible] از اعتبار و نام [illegible]
و مبتلی بتلک [illegible] اهل زمان شود که مابین هیچ شخصی بوده طعنها می گفتند [illegible]
تابعین ایشان وَما نَریکَ اتَّبَعَکَ اِلَّا الَّذِینَ هُمْ اَراذِلُنا بادِیَ الرَّأْیِ اَنُؤْمِنُ
لَکَ وَاتَّبَعَکَ الْاَرْذَلُونَ و در حق اصحاب حضرت خاتم آمد وَلا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ
رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ

وَما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّالِمِینَ وَکَذلِکَ
فَتَنّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِیَقُولُوا اَهؤُلاءِ مَنَّ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنا اَلَیْسَ
اللّهُ بِاَعْلَمَ بِالشّاکِرِینَ وَاِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ
عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ
تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَصْلَحَ فَاَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وَکَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ وَ
لِتَسْتَبِینَ سَبِیلُ الْمُجْرِمِینَ خود پرستی با خدا پرستی فساد که خواهی خدا پرستی
خود بکیل [illegible] فرموده اند اصل دین آنست که خدا را دوست داری بتمام دل و جان خود
ما جَعَلَ اللّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ اگر خود را دوست داری البته از حق غافل
خواهی شد اینست که انبیا الیاس ظاهر می شوند و بطرز نبی تکلم مینمایند که هر کس [illegible]
و شان [illegible] در مردم داشته باشد نزد ایشان معتبر بود و از جمله طرق شرک پرستیدن کواکب
و [illegible] است که حضرت خاتم اهتمام در دفع آن داشت و در زمان ایشان متعارف بود بلکه
خدا پرستی ایشان بتوسط آنها بود و ایشان را وسایط فیض و شفعاء عند الله می دانستند
و آنها را مختار با لاراده می دانستند چون جمعی از حکما که حال هم قائلند حضرت خاتم [illegible]
فرمود از پرستیدن آنها و فرمود که موحد باید غیر حق را موثر نداند نه اینکه اینها
اثار ندارند یا آنکه سببیت از برای پرورش زمین و نباتات و حیوانات ندارند
بلکه باید نظر بسببیت اینها داشته مثبت او دست کرده اینها حکم فرمان مینماید [illegible]
آن حضرت حضرت ابرهیم کرده بود و از بلاد ایشان هجرت نمود ملهم شد بوحی الهی با ابرام و [illegible]
عبادت آنها اعراض نمود وَکَذلِکَ نُرِی اِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ
وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ فَلَمّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی
فَلَمّا اَفَلَ قالَ لا اُحِبُّ الْآفِلِینَ فَلَمّا رَأَی الْقَمَرَ بازِغاً قالَ هذا رَبِّی فَلَمّا
اَفَلَ قالَ لَئِنْ لَمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَاَکُونَنَّ مِنَ الضّالِّینَ فَلَمّا رَأَی الشَّمْسَ
بازِغَةً قالَ هذا رَبِّی هذا اَکْبَرُ فَلَمّا اَفَلَتْ قالَ یا قَوْمِ اِنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ
اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَالْاَرْضَ حَنِیفاً وَما اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ

وَحاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ اَتُحاجُّونِّی فِی اللّهِ وَقَدْ هَدانِ وَلا اَخافُ ما تُشْرِکُونَ
بِهِ اِلّا اَنْ یَشاءَ رَبِّی شَیْئاً وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً اَفَلا تَتَذَکَّرُونَ
وَکَیْفَ اَخافُ ما اَشْرَکْتُمْ وَلا تَخافُونَ اَنَّکُمْ اَشْرَکْتُمْ بِاللّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ
عَلَیْکُمْ سُلْطاناً فَاَیُّ الْفَرِیقَیْنِ اَحَقُّ بِالْاَمْنِ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الَّذِینَ
آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا اِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولئِکَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ زیرا که
خداوند عالم می خواهد بندگان او در هر چه نظر داشته باشند و همیشه در هر حال خداوند را
با اسما او را بشناسند و توجه باو نمایند چه او قادر است چنانچه سبب [illegible] [illegible]
القا از موحد کسی است که در عالم امکان غیر واجب الوجود موثر نداند از هر موثر بالاتر او را بداند نه آنکه
عالم سببیت را منکر شود بلکه خداوند را ظاهر بر هر سببی بداند [illegible] کسی از هیچ سببی [illegible]
نشود و هیچ سببی خوشنود نمی شود رجا و خوفش از خالق و مسبب سببیت عقل برای [illegible]
می بیند توجه بیک شخص و یک جهت بهتر از توجه باسباب و جهات متعدده است مسبب عالم
اسباب توجه مسبب الاسباب نماید بتمام دل و جان خدا را شناخته و دوست داشته ضَرَبَ اللّهُ
مَثَلاً رَجُلاً فِیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ
مَثَلاً اَلْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ از جمله طرق شرک که در قرآن نفی نموده
و در زمان آن حضرت متداول بوده و اصل بت پرستی بنای تصویر بزرگان سابقین یا
اجرام علویه کرده در معابد خود نصب مینمودند آنرا عبادت حق می دانستند و در وقت
خضوع و خشوع از برای آن صور توجه بباری تعالی مینمودند و آن خضوع و خشوع را سبب
معرفت الی القربی دانستند و می گفتند ما نَعْبُدُهُمْ اِلّا لِیُقَرِّبُونا اِلَی اللّهِ زُلْفی چنانچه
در زمان حضرت ابرهیم و جمله از پیغمبران نیز بود چون بایشان گفته می شد هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ
اِذْ تَدْعُونَ اَوْ یَنْفَعُونَکُمْ اَوْ یَضُرُّونَ می گفتند بَلْ وَجَدْنا آباءَنا کَذلِکَ یَفْعَلُونَ
حضرت خاتم بایشان می فهماند که این صور بیادگار کسی نمی پرستند نمی فهمند بلکه توهم اثری کرده
و گاه می شد بالاتفاق یا للامتحان اثری ظاهر می شد و می فرمودند سلطان و دلیل و برهان
بر بزرگی این صور و امتحان آنها چیست جواب میدادند چون علما و بزرگان از سابقین و [illegible]

چنین می نمودند باید متابعت نمود یا بعضی از اخبار و قصص نقل می نمودند که نمی رسند
داشت و نبرد لا لیکن بتعجب که منکر می گفتند اَجَعَلَ الْآلِهَةَ اِلهاً واحِداً اِنَّ هذا
لَشَیْءٌ عُجابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَاُ مِنْهُمْ اَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ اِنَّ
هذا لَشَیْءٌ یُرادُ ما سَمِعْنا بِهذا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ اِنْ هذا اِلَّا اخْتِلاقٌ
چنانچه حضرت ابرهیم چون فرمود ما هذِهِ التَّماثِیلُ الَّتِی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ قالُوا
وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِینَ قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ اَنْتُمْ وَآباؤُکُمْ فِی ضَلالٍ
مُبِینٍ قالُوا اَجِئْتَنا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللّاعِبِینَ و جواب فرمود اَفَتَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَنْفَعُکُمْ شَیْئاً وَلا یَضُرُّکُمْ اُفٍّ لَکُمْ وَلِما تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللّهِ اَفَلا تَعْقِلُونَ قالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ
فاعِلِینَ از جمله طرق شرک متابعت اوهام و ظنون است که غالب اهل هر زمان مبتلی بآن
هستند چنانچه ما بقا با آن شدیا بعد حضرت بعد از ادعا و نبوت این اقسام شرک را بیان
می فرمودند و بیان نحو آنها اعتقاد و شرع ما نموده اند بلکه بران بوده که بدان طبیعت اگر کسی
بتایید الهی و مشیت در با ایمان از این اقسام و انواع شرک دست بیخ آنحضرت را می شناختند [illegible]
می شناخت بسوی او رسیدند و می فهمیدند مقام آن حضرت را بعلم الیقین بلکه بعین الیقین [illegible]
و اگر شخصی هوا پرست متنبه می شد و از سایر اعلال شرک خود را خلاص مینمود امید آن
نداو بود که اندک اندک بشرف ایمان مشرف شود اگر چه چنانچه حضرت عیسی می فرمود
شتر بسوراخ سوزن رفتن آسانتر است از داخل شدن اهل هوا و دنیا در ملکوت سموات
حضرت خاتم هم فرماید اِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ
اَبْوابُ السَّماءِ وَلا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ در هر حال
شخص هوا پرست که مشرک است باین جهت که اتخذ الهه هواه باین دشواری نزدیک است بایمان
از ان مشرکین دیگر باین طریقه که مذکور شد چه که موج حبوت ایمان از اینها بیرون رفته خارجا
وجلو [illegible] بلکه بعضی چون زنبور و شتر باعظام رمیم شده اند که خود را از احیاء خود [illegible]
کمال مجبت و یاس بوده اند و لکن الله قادر علی ان یحیی الموتی و ان یحیی العظام و هی رمیم اما [illegible]

بشرک هوی چون شخص خواست که تمام روح از غیر بقبول نمودن روح ایمان نزدیکتر است
و این مطالب که ذکر شده هر ملزوم مذهبی نیست به است چه عقل با نها حکم مینماید و از کتب
سماوی استفاده می شود با آنکه هر طایفه خود را موحد و متقی میدانند این طرف شرک را
عیبد اما در سایر طوایف و لیکن کسی که خیال مجاهده دارد باید این طرف شرک را از خود دور
نماید بعد از تهذیب اخلاق که اصل مجاهده است چه اگر شخص مهذب الاخلاق نباشد نتواند
مدارا تجنب خود را موحد و متقی و دیگرا را از مشرک و عاصی میداند و همچنین سایر اخلاق ناشایسته
که شخص را مانع از فهم و درک و ابصار و استماع شود و چون تهذیب اخلاق نموده و موحد شد
خود را می یابد و غرض از این آیات شریفه که بیان شرک و توحید با سایر مطالب که ذکر کرده ایم تا
ثابت شود اعجاز قرآن نه آنها بلکه غرض آنستکه این مطالب همه حق است و مطابق واقع و موافق
حکم عقل شخص عاقل که می شنود باید قبول نماید اگر قبول نکند البته از روی غرض و مرض است
و اگر معجزه برای این مطلب بخواهد از بی خردیست بلکه غالب مطالبی که در قرآنست که متعلق
باصول دین است از همین قبیلست که اثباتش محتاج بمعجزه نیست اگر شخص مستمع نظر تعقل
نماید که کتب و حکما مات و باخی دو عقل باشد قبول مینماید که حق است خواه متابعت
یا مخالفت نماید بجهت غالفتر یا هوایش و اما قصص انبیا که بیان شده است اگر کسی بعنوان
مثل آنها را بخواند و ملتفت باشد که این قصه بجهت مثل چه امر ذکر شده است و در جواب چه
گفتگو مثل زده شده است میداند که تمام است چه شخص مثل آورد نظر بمثل دارد نه باصل
قضیه که بچه نحو واقع شده است بلکه گاه می شود که شخص در مقام تفهیم و تفهیم قضیه که هیچ
واقع نشده نقل مینماید که شخص مستمع ملتفت نکات مثل شود و از او بنکات مثل برد
اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون تطابق القضیة للواقع لینسبوا المتکلم الی الکذب ابتغاء
الفتنة و همچنین اخبارات از قیامت و ساعت و یوم آخر و آخرت غرض بیان تفصیل آنچه واقع
خواهد شد نیست بلکه غرض بیان آنستکه از برای شما یوم الجزا و یوم الحسرة و یوم الانتقام و
یوم الحساب و یوم التناد و یوم المحشر و یوم النشر و یوم الفراق و یوم الطلاق و یوم الفصل و
یوم مشهود و یوم موعود و یوم اللقاء و غیر اینها هست که پروردگار عالم حساب انتقام شما را خواهد

کشید و جزای شما را خواهد داد چنانچه در کتاب اشعیا و ... و غیر اینها تعبیر از روز آخرت
جزا بالفاظ مختلفه و علامات مجمله مرموزه نموده شده است حال اگر کسی با غرض و مرض نباشد
میداند که این متکلم در اصل انذار خود راست میگوید حق خلق را بخود وا نگذاشته البته وقتی
هست که خلق چنین مختار نیستند که هر چه خواهند بنمایند یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ
شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ و انتقام مظلومین از ظالمین خواهد کشید و یک کرده او حسرت
برکرده و نفر بطرح خود می برد يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ روزی که هر کس
گرفتار است بخود يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ روزی که
ملاقات می نمایند امر پروردگار را با کبریائی که از جانب او آشکار و حکم می نماید مقصود آنستکه
اگر کسی ملتفت باشد که غرض متکلم رساندن خلق است اندوز ظهور انقیاد و همت الهی
تا بفکر افتند و خائف شوند و بخدا توجه نمایند میداند که این کلمات حق و صدق است و چون
الهی از برای او حاصل میشود ما ببدر رستگاری و راه هست پس ناطق و ناظر در قرآن اگر آیات
خواند و بچشم سخط نگرد میداند که اثر لذت که وعده و رحمة لقوم یؤمنون و فیه شفاء
للناس و اگر بعین سخط نظر کند و بر جا ظهور بطلانش و کذبش بخواند التزیدی آن است
فان عین السخط تبدی المساوی با حال اگر قرآن را بدست موسوی یا عیسوی بدهی تا آنها
و مطلب آن را ذکر خواهد نمود آیات متشابه را نفهمیده تاویلی نماید که مستمع می گوید
یقینا این از خدا نیست بلکه شخص حکیم و عاقل با این کلمات تکلم نمینماید يَتَّبِعُونَ مَا
تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ لذا مفر موید قرآن را بدست کفار
نده البته کسی که در صدد عیب جوئی و عیب جو است و در نزد خود او این تکلم را
نموده هرگز خوبی بنظرش نمی آید در هر متکلم و هر کلام همین نحو است اگر کتابی در کمال اتقان
و خوبی نوشته شده باشد و محتوی بر مطالب علمیه صحیح باشد نسبت با شخص غیر معروف
غالب اهل زمان چون نبیز اشتید نده گویند از او چیزی نفهمیدیم و اگر مطلب حق و واقع
صحیح در آن بر بینند می گویند شاید از کلمات دیگران التقاط شده است و اگر بدست معرفه
که بان صنف الح بد باشد و او را سواد یا بیدن عباد الله ... پیش از دیدن و متغیر کردن

مذمت مینماید و بدگوید قابل دیدن نیست با شان من بیت که نظر بان نماید و اگر
باصرار و اداری او و اگر نظر نماید در صدد عیب جوئی که شاهد بر بی سوادی باشد بر تجه
برمی آید و البته عیب آن کتاب و صاحبش ظاهر مینماید اگر نتوانست خواهد گفت از آن
شخص نیست از دیگرانست قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً
وَأَصِيلًا ناظرین و مستمعین قرآن مجید اند در زمان صدور وحی و نزول قرآن و این زمان
سه حال بوده وی باشد غالبی در صدد رد و ابطال بوده وی باشند بلکه مدلول کلام
باشد مقدم است چه در خاطر ایشان این امر بوده و هست و با این نحو نظر می کرده
در این زمان تمام اهل ملل غیر ملت اسلام چنین هستند که ابدا احتمال حقیت و صحت در کلمات
قرآنیه نمیدهند اگر اصرار نماید گوش نمیدهند و اگر کسی در صدد جستجو و اظهار و بطلان
باشد بکرها و جمع آیند و تصدیق عیب مینمایند و از آن شخص خرسند و خوشدل می شوند
بعضی بحال انقیاد بوده و هستند که احراز حقیت را با غرض باید غرض نموده بزرگ کلمات
بتبع بزرگ صاحبش دیده و می بینند و در این زمان از این قبیل زیاد است بلکه غالب اهل اسلام
چنینند ابدا تدبر و تامل در قرآن نمی نمایند مگر بعضی از نصایح و مواعظ و احکام را
با بید خبر واحدی که بیان قرآن را نموده باشد بدون استناد بخبر کمال احتیاط را مینمایند
که گفتگو ننمایند مبادا تفسیر برای نموده باشند فیتبوء مقعده من النار و اگر در ماه
رمضان سوال از اثر از آیات قرآنیه شود شخص مقدس جواب نمیدهد که مبادا به
کذب بر خدا افطار نموده باشد در مقابل ایشان جمعی هستند که خود را عالم ببطون میدانند
و مدعی هستند که از ائمه رسیده است هر کلمه و کلامی را بنحوی که مطابق و موافق با هواها
و استنباط خود که با اعتقاد یا ادعای خود از اخبار استفاده نموده بوده باشد تفسیر مینمایند
و اگر خبری ولو ضعیف باشد در دست نداشته باشد می گوید بر من کشف و ذوق شده است
بواسطه کثرت مداومت و ممارست در اخبار آل العصمة و هر چه ادعا می نماید اتباع و مریدان
او از ان تصدیق و تسلیم نموده می گویند یقینا محمد بن عبدالله بلکه خداوند عالم اراده نموده همین
تفسیر را و گاه می شود که خود قرا ... خود تفسیر مینماید بانچه میخواهد و گاهی نظم ...

اعداد مینمایند و آن را دلیل بر دعاوی خود میدانند و از اسرار مکنون شمرند مریدان که امتثش مینمایند
هر کلمه خبری را با اسم محبوب خود در می آورند ولو بتکلف و هر کلمه شری را با اسم مبغوض
خود و اگر عدد مطابق نیامد آحاد را بعشرات می برد یا از عشرات بآحاد و اگر مطابق نشد حسب
مینماید اگر نشد تکرار می نماید تا مطابق شود و اینها را تفسیر برای نمیدانند و تفسیر دیگر را
اگر چه ظاهر لفظ باشد اگر مخالف با خبر ضعیفی باشد تفسیر برای میدانند و اگر آیه ظاهر
باشد در امری که موافق مذهب مخالف باشد تاویل می نماید بنحوی که موافق با مذهب خود
باشد و این تصرفات که می نماید میگوید اعجاز قرآن است که این همه معانی و نکات را متضمن است
و از این جهت است که لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا
الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا غافل از اینکه
هر کلامی قابل این تصرفات هست معجز باید مخالف عاجز باشد از اتیان بمثل این گفتگو
مخالف قبول نمینماید بلکه غیر از مریدان دیگران نیز قبول نمینمایند و کلام آنستکه این نحو
از مطالب که اتفاقی است اگر مقبول مریدان و اذعان ایشان نباشد خود شخص که بر چنین
اشیاء مینماید و در چنین جهل مرکبی باقی می ماند سالها در ذهنش هست و بعد از خود
باتباع و نواب میسپارد و ایشان نیز زیاد می کنند مریدان و اتباع نیز زیاد می شوند از تحقیق
معلوم شد که نوشته شده است از بزرگی از کرامت و بزرگی حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که شنا
بر ولایت کلیه و تصرف کلی آن بزرگوار آنستکه عدد هر اسمی را چون مکرر نماید و یک
بران بیفزاید مجموع را در ده ضرب نماید و بیست بیست طرح نماید ده میماند آن را در یازده ضرب
که عدد اسم آن حضرت می باید که صد و ده باشد مثلا ۹ را مکرر کنی هجده می شود و یک
بران بیفزائی نوزده می شود و ضرب در ده نمائی صد و نود می شود بیست بیست طرح
کرده ده میماند ده را در یازده ضرب کنی صد و ده می شود بدیهی است که هر عدد مکرر شود
زوج است و هر عدد زوج مضروب در ده شده یا بیست می شود یا بیست مکرر چون بیست
بیست طرح شود فانی می شود و آن یک که اضافه شده و ضرب شده در ده یا ده میماند و از
بدیهیاتست که ده در عشر هر عددی ضرب شود همان عدد از او حاصل شود و اگر ده در عشر عدد

دده ضرب شود که یازده است صد و ده می شود و اگر ده عشر سیصد و ده که سه و یک عشر یک
سیصد و ده می شود که مطابق با اسم عمر است و همچنین عشر عدد هر اسمی پس اگر ده را در دو عشر
ضرب شود نود و دو می شود مطابق اسم محمد و اگر ضرب کنی صد و (دوازده) پنجاه می شود مطابق عدد
اسم عیسی خلاصه بعضی از کسانی که در زمان صدور وحی بودند خالی از حالات افراط و تفریط
بوده بلکه بحال فهم کلام بودند خالی از غرض اوهام و سایر امراض این اشخاص اگر چه
کلمات قرآنیه را می فهمیدند و می دانستند که از جانب حق است و موافق عقلست قبول می کردند
چون در مقام عمل بر می آمدند و بحسب اخلاق خود میشوند بمقامات عالیه نمی رسیدند و عاجز
شدند در این زمان نیز اگر کسی در مقام فهم کلمات قرآنیه باشد نه بتقلید کلمات مسموعه
از سابقین و یا تقدم مدلول بر دلیل از بطلان و حقیت بلکه بالطلب خالی از شوب حب و بغض
سابق که داعی بر طلب شده باشد که طالب حق باشد نه طالب حقیت آن یا بطلان و در فهم کلام
نظر باوهام خارجیه نداشته باشد و باخبار آحاد ظنیه یا وهمیه اثبات معانی کلمات قرآنیه
را نخواهد بلکه بفطرت سلیمه الهیه ناظر بکلمات باشد و عقل خود را در هر باب حاکم دارد
و نگوید که کلمات صادره از معصومین مقدم بر حکم عقل است و نفهمد که صادر و خبر منسوخ
بخبر واحد ظنی یا وهمی او از صدور که جز خطا است اگر بر شخص عاقل و حکیمی نسبت کلامی دهند
مستمع بمجرد نسبت اعراض از حکم عقل خود نماید عاقل نیست بلی اگر از عاقل و حکیم کلامی خود
بشنود یا یقین کند بر ما بیش او آنوقت نظر و تأمل در حکم عقل خود را لازم می داند که مبادا
خطا کرده باشد نه آنکه بدون نظر و تأمل تقلید نماید و از حکم عقل خود اعراض نماید بعد از
ظهور خطای عقل خود البته نسبت منافیه از عاقل حکیم منتفی باید همچو کسی کلمات قرآنیه را
صحیح می فهمد اگر کیفیت اعجاز شرا نفهمد مجرد حقیقت را می فهمد و می داند که مبین آن کلمات شخص
بزرگ عاقل و حکیم بوده اگر نداند که بوحی الهی بوده در هر حال عقلش حکم می نماید که متابعت
او در این کلمات لازم است و متابعت حق است و اندازه ترقی بجمله و بسبیل اجمال صحیح است
از خدا باید رسید همیشه خصوصاً نسبت بمقامات هر چه باشد راجع و حامل حق باید معزز و دشد
نقلد بحیة البالغة تا بجعل من نجات الفوت مقدر تعالی عن ذلک و در تاخیر استفهام و مدارات

باطن مصالح و حکم است لا یعلمها الا الله الذی اذ همچو شخصی باید برسد کلام هر متکلم را
بخواهی بفهمی همین طریق باید خود را خالی الذهن نمائی بتأمل و تدبر بلا خطر نمائی تا حق
و بطلان با معنی و بی معنی بودنش معلوم شود اهل کتاب نیز اگر بانی نحو در صدد تحقیق
بر آیند اشکال صعوبتی نخواهند و محرفات نسبت نمی دهند و باید دانست که کلمات سماویه
که از الهامات و وحی صادر می شود چون کلمات انسانیه قضائیه نیست بلکه محتوی بر رموز
و اشارات عمیقه است پس قاری باید ملتفت رموز و اشارات بوده باشد نظرش مقصود ظاهر
لفظ نباشد مثلاً شخص اگر بگوید فلان طویل النجاد یا کثیر الرماد مستمع ملتفت باشد
که غرض متکلم اخبار از سخاوت یا شجاعت هر چه تأمل در لفظ نماید غرض متکلم را نفهمد
بلکه مقدار طول و کیفیت نجاد و رماد و مقدار کثرت او و نظر می کند و شاخ و برگها
برای آنها می سازد که او می شود مثل کتاب و بیان این دو کلمه می نویسد و نتیجه او انکار ها
نماید که در همینها کتبی و اماین مطالب را استنباط نموده ام اگر بیک ملاحظه نمائی و سیر و تتبع
کلمات الهیه سماویه را نمائی می یابی که جمله از کتب تفسیر که در بیان قرآن یا انجیل و تورات و سایر
کلمات سماویه نوشته شده است از همین قبیل است که **لَا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ**
بلکه اشکال کلمات مشکله متشابه را زیاد نموده لا یشفی العلیل و لا یروی الغلیل
کلمه را بخواهی بفهمی چون رجوع بکتب تفسیر می نمائی می بینی که آنچه در آنها نوشته شده است
مطالب خارجه است که هیچ تطبیق با کلمات الهیه نمی شود و چون رجوع بسایر کتب سماویه
منافی و مناسبتی ما بین این مطالب با آنها نمی یابی با آنکه متکلمین بکلمات الهیه لاحق مصدق
سابق خوانده اند و سابق را مبشر بلاحق اذ رجوع باین تفسیرات تابع کتاب سابق لاحق را
مکذب و افتری و لغو می دهد و تابع کتاب لاحق سابق را نسبت بتحریف می دهد و منکر می شود
که از جانب خدا بوده است لو بحرفیش همین تفسیر است که اهلش بعد از زمان صدور وحی
نوشته اند و از رموز و اشاره کلمات الهیه غافل شده اند اگر از تفسیر سابق و این تفسیر لاحق
شاید ناظر و بکلام هر یک را بهم تطبیق نمایند دیگری تفسیر می نمود که سابق با لاحق تناقض ندارد و
لاحق مصدق سابق بود زبان هر متکلم را اهل زبان او شرح می دهند که مخاطب آن کلام اند تعالی

بکلمات سماویه آن اشخاصی هستند که گوش بکلمات می دهند بی غرض و تأویل بر الهی و دو هم
الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ در فهم کلمات سماویه آنکه باید
شنونده استماع نماید نگوید **فِی آذَانِنَا وَقْرٌ** و ثانیاً اهل زبان الهی باشد یعنی ملتفت
برموز و اشارات الهیه باشد و ثالثاً از اموات نباشد که می فرماید **وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ**
مَنْ فِی الْقُبُورِ دلرا دو چیز میمیراند هوا و وهم اگر مبتلی بجهوی هستی استماع کلمات الهیه
نخواهی نمود و اگر استماع نمائی چون متابعتش مخالف هوا است مفید نخواهد بود و خواهی گفت
أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ نظر بگوینده منافی می گوئی اگرچه این کلام حق است لکن چرا
باید متابعت این شخص را بنمایم که بزرگی او را شناخته ام بلی گوئی این شخص می خواهد بجهت
ریاست خود مرا فریب دهد و تابع خود سازد و اگر مبتلی بوهم هستی باز او تو را گوش نمی دهی
که خلاف آنکه در وهم تست و اگر گوش دهی و بفهمی که حق است همان حق فهم را خواهی زد
پس ناچار تو از خود را از هوا و وهم برهان کرده و دشمن بزرگ هستند در راه ایمان بحق و اگر
زهاد و ملتفت باش که بزرگ شوید متکلم بکلام حق را معتقد و متابعت در عدم استماع کلام
حق و متابعت آن فرضاً اگر شیطان کلام حقی بگوید و ضبط نماید و بحکم عقلت بدانی که عمل
بآن را معتقد است آنرا قبول نما الا اگر شیطان بودن او محل شبهه شود حقیقت کلام را دلیل بر
خوبی او بگیری باز عکس است فرض آنکه شیطان بودنش و بد بودنش از جهت دیگر نزد تو محقق
باشد غافل نشو در کلام حق او را محبوب و مرضی او است محبوب خود و مرضی عقلت را که متابعت
اوست در آن کلام آنرا مقدم دار از اینجاست حضرت عیسی چون با او نسبت می دادند که شیطان
او را حرکت و در او شیطانی می فرماید هر مملکتی که بر خلاف خود منقسم شود خراب
خواهد شد حضرت خاتم می فرماید **فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا**
وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ باز میفرماید
وَیَا قَوْمِ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِی أَنْ یُصِیبَکُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ
قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ نگوئی که شیطان
دعا داشتن حق گاه می شود اغوا در امر جزئی که در نظر دارد ای بیچاره متابعت تو در این کلام

حق ضرری بتو ندارد بلکه بالفعل نفع تو در این است از برای تعلیل خدا موفق بخواه که قرآن
نه هد خلاصه این خیالها از تسویلات نفسانیه است که از اغراض و امراض مکنونه در نفس
بر می خیزد عاقل بی غرض چون حرف حقی شنود البته متابعت می نماید و در حرف حق بحث
تسویلات خود را از استماعش باز نمی دارد و مدحوف باطل و زخرف از تسویلات نفسانیه
متابعتش می شناسد و از بر اینش تأویلات می نماید و آن کلمات و قائلش را ... حضرت
موسی کلمات الهیه را در کمال وضوح بیان می فرمود قبول نمی کردند و اگر قبول می کردند در
طلب مطلبش نمی شدند اما گوساله را با اوهام مجعوله پسندیده پرستیدند پس در چاره
امراض نفسانیه بعد از معرفت آنها در علاج آنها بکوش و از دامن عقل دست مکش عاقل تا
مطلب را نفهمد بخارق عادت نیز فریب نخورد و از کلمات و آیات قرآنیه متذکر می شود و
خشیت الهی در قلبش حاصل می شود و ایمانش کامل خواهد شد و فریب کلمات فصیحه بلیغه که
حاصلش معلوم نیست اگر چه استعارات و کنایات و بدایع تعبیراتش شیرین و دلپسند است نمی
خورد ابناء زمان چنان تربیت یافته اند که هر کس ادعای امری بلند تر نماید رغبت بمتابعت
او زیاد تر نمایند و در مطلب او می کوشند و محبت که و بین ایشان را باضداد می کند در کمال
ایمان می آورند اگر بیر سوی بچه گرد و بد ... می گوید انی انا الله شنیده ام عقبش رفتم مظهر الهی
باشد بیچاره بفهم که مطلب چه چیز است تا از برهانش تعقیبش نمائی بلکه برهانش اگر بدهی
... می مانند و هم غریبی بر سر را احاطه نموده است که هر کس انی انا الله گفت باو شایق می شوند
اگر کلمات فصیحه بلیغه از او شاهد نمودند می گرویدند اگر ابلاغ بعضی از کرامات نقل نمودند
مؤمن می شوند بخیال آنکه محبت خدا پیدا نموده و بار عشق و در تبه بیچاره محبت و گرویدن
بمظهر تجلی حق محبت و گرویدن بحق است در صورتی که اثری در تو از حق بروز نماید اگر
محبت مظهر نظر بروح و جسم نداشته باشد بلکه محبت صفات الله باشد که در آن مظهر جلوه گر شده
محبت حق است و البته در تو خودش از پر تو آن جلوه جلوه ظاهر خواهد شد آن صفات الله
در مظهر او از غایب از آن صرف محبت و ایمان بحق است تا که این مظهر چون آینه باشد که روح و جسم او
هیچ ملحوظ تو نباشد و ایمان با ما یان بعالم غیب الغیوب باشد که اصل ایمان کامل همانست تو که

او کلا صفات اقدار در مظهر احراز نکرده مگر بوهم و سماع و تاثیر داده بوجود ایمان با وجود
روح و جسم او لحوق نداری مشترک هستی گوساله پرستیده بتوهم آنکه آن خدا است که از او می
شنود منشاء این فساد از آنست که مقدمات در وجود ایشان مهیا نشود بنده بعضی و همه
بعضی ظنیه بعضی از روی قطع چون نتیجه حاصل بشود این بیچاره غافل از آنکه بعضی از مقدمات
غیر قطعیه است و نتیجه تابع اخس مقدمات نتیجه را در کمال اطمینان چسبیده جان و مال خود را
بذل می نماید و منتج و مثمر است که با تمام رسیده که جان و مال در نزدش قربی ندارد و دیگری
غافل از باطن امر این شخص فریب ظاهر حال او خورده و متابعت می نماید و هکذا دیگری
در دیگری تا آنکه ملتی می شوند و مطالب جدید تواتر و ضروری می رسد چون غالب تواترات و
ضروریات که چون محقق نمانند اصلش خبری یا اثری چیزی بوده که کم کم متواتر و ضروری شده
مثلا موسوی چون اثبات حقیقت خود را نماید بر عیسوی با مسلم می گوید تو اینکه حضرت موسی
مسلم و پیغمبر است که پیغمبر بوده و از جانب خدا آمده و این مقدمه را بر مسلمات احراز می نماید پس
از آن می گوید چون عیسوی و محمدی منکر کنند شخص عاقل از آن منتقل نیابد دست بر دار بیچاره
اگر این دو منکر کنند آن نیز منکر است چون هر سه بیک نحو ثابت شده است و همچنین عیسوی
چون می خواهد اثبات حقیقت خود و بطلان اسلام را نماید می گوید چنانکه پادری نوشته است
که در نزد اهل اسلام حقیقت حضرت عیسی محرز است شک و شبهه در آن نیست پس آن دین که بر
حق است لا حق اگر منافی باشد باطل است یا بر تر است باطل است پس از آن ثناء و مطالب خود
ثابت می نماید باد که آنهم قطعیه نیست پس از این نتیجه می گیرد که اهل اسلام بر باطل هستند
این بیچاره غافل است که مخاطب خود را بفریبد او که آن حضرت عیسی را دین آن حضرت را بالزام
بر خصم حق فرض نموده اگر منصف بودی و غرضش هدایت بود حقیقت حضرت عیسی و دین او را
مدلل بر او نمودی پس از آن اگر توانستی مطلب خود را بانجام رسانیدی لکن او را ممکن نبود
اثبات آن چرا اگر مدعی تواتر شد که تو از اهل اسلام نیز بر حقیقت اسلام هست اگر گفتی
تو از اهل اسلام مسموع نیست جواب شنیدی که اهل ملت حضرت موسی نیز در حق تو از
عیسوی همراه گویند اگر خواستی جواب آن را بدهی باید نیز تو از خود را ید عیسی تمام نماید

پس خوب بود از اول حقیقت خود را بطریقی که بی شبهه باشد و عقل مخاطب قبول نماید ثابت
نمودی پس از آن بانجام کلامش پرداز داگر تواند انجام دهد لکن باین مغالطه اکتفا
نموده کتابی نوشته اهل ملتش چون بخوانند تحسینش می نمایند بد و تعقل دیگران
چون احراز بطلان در کلمات او نموده اند بیچو دیگر جواب بدهند پس بیان و استدلال
او کافی شد و نه جواب بجهت شایع بر آن کتاب در هاء نویسند و بر کتب رد در قالب نوشته
شده و خواهد شد الی الابد اهل هیچ ملتی تابع دیگری نخواهد شد و لئن اتیت الذین
اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک وما انت بتابع قبلتهم وما
بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک
من العلم انک اذا لمن الظالمین اگر شخص عاقل این نتیجه ها که در دست مردم است
ملاحظه نماید غالبا بعضی از مقدمات تابع یا غیر منتج بوده باقطعی بوده و نتیجه را
قطعی احراز کرده و در دست گرفته اند و بر آن اصول دین و فروع دین بنا نهاده اند لا یزال
بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم
حکیم این بیچاره مغلوب مکتوب است چون در مقام تحقیق بر آید و عاجز از بیان شود
بیچاره در طلب اثبات ظاهر می شود و اگر متنبهش سازی می گوید دین مرا خراب کردی غافل
از آنکه خراب بود و خرابی معلوم شد چاره خرابی نما فاگر متنبه نشدی بدانکه بنابر فرموده
چون بر متغاجرف هار بود فانهار به فی نار جهنم شدی و این کلاب پادری که در اثبات
حقیقت خود و بطلان دیگران نوشته نظیر آنست که هر کس هر غرض و خیال اظهار اسلام می نماید
اهل اسلام قبول می نمایند اظهار فرح و سرور می کنند تحقیق نمی نمایند که چرا این راه در آمده
و از طریقه آبا و اجداد که سالها مدار بر معمولی انحراف جسته اگر گوید خوابی دیدم پسندیده
و اگر کسی در صدد تحقیق بر آمده که بجواب از طریقه مسلم نباید دست بر داشت پس از غرض یا
مرضی هست و مراد اظهار اسلام بر او می شوند و فریاد می نمایند که چرا القاء شبهه می نماید و ما
در صدد فهمانیدن حقیقت اسلام و استدلال بر آن بر نمی آیند بلکه مسلما القاء اصول دین و
فروع دین با وی می نمایند و می گویند در قبول اسلام بیش از این نخواسته اند اذا انسکر خود

تقلید و متابعت طریقه آبا چیزی در دست ندانند و لا عقل حاکم است که اگر این امری که
این شخص طالب آن شد خوب است با فهم و تعقل خوب است ایمان بتقلید بتقلید دیگر ز باطل مثل
بتقلید اول ثابت نمیماند این مذاهب و طرق متعدده متکثره الی ما لا یعد و لا یحصی
از بیانات و سستی ایمان اول این از هر مذهب و طریقه بوده که اصل با اصل دیگر مشتغل شده تا
این مذهب بر مذهب دیگر زیاد شده است تو هم نکنی که چنانچه در صدد اسلام هر که اظهار
اسلام می نمود مؤسس اسلام قبول می نمود ما نیز باید اکتفا باظهار اسلام نمائیم چه ما نکفتیم
که نباید قبول نمود اسلام او را بلکه چنانچه مقرر نموده اند و از اسلام کافی است در اجراء
حکم باسلام بلکه فرموده اند اصل در مجهول الحال اسلام است غرض آن بود که چون قبول نمودی
دلیل و محاسنش از برای او واضح نما چنانچه در صدد اسلام با داخلین در اسلام ظاهری بیان
می فرمودند و جمعی از اهل اسلام ظاهری و صوری باسلام حقیقی و باطنی فائز می
شدند و سابقا ذکر شد که اسلام ظاهری در صدر اسلام بجهت اجتماع کلمه و سیاست و تقویت
و حفظ اهل اسلام حقیقی باطنی بوده و الا پر واضح است که اسلام صوری ظاهری که هیچ
چیز نفهمیده و حق را نشناخته بلکه بتقلید الفاظی را بر زبان جاری میسازد چون غالب
اهل این زمان یا بطمع دنیا یا بخوف یا اغراض دیگر چون بسیاری از اهل زمان اول اسلام هیچ
اسلامی بدا خود بکار می خورد و صاحبش معترف نیست بلکه جمله از اهل کتاب از موسوی
و عیسوی و امثال آنها از این طایفه از مسلمین بخلاف دیگر بلکه از ایشان هدایت طلب و
نزدیکتر بقصد حق ایشان فرموده و من قوم موسی امة یهدون بالحق وبه
یعدلون باز فرماید و ممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون پس هر کس
در این زمان از سایر ملل اظهار اسلام نماید باید با او تکلم نموده تفحص کرده که داعی بر اظهار
اسلام او چه بوده است اگر غرض او بدنیا است چون بنیل خود برسد خواهد برگشت و کاه
شود اظهار اسلام مینماید بجهت آنکه خود را متنبه سازد و مثالب و معایب اهل اسلام را تفتیش نماید
و شواهد بر بطلان اسلام تحصیل نماید و بطریقه خود برگردد چنانچه مسموع شد جمعی از
فرنگیان بلباس اهل اسلام در آمده اظهار اسلام نموده بعد از تحصیل مقاصد خود باصل خود

برگشتند و اگر ملتفت معایب ملت خود شده و احتمال حقیت این دین در نظرش قوت گرفته
اندرونی مجاهده طالب اسلام شده با او همراهی نما محاسن اسلام را با و بنما و معایبی که در بعضی
از فرق مسلمین دیده می شود و تفتیش نما که از اصل اسلام و مؤسسان نبوده و نسبت اهل
اسلام و مؤسسش نمی از آن معایب غیر آنها است تا آنکه ثابت قدم شود در اسلام و بتقلید
و اغواء طایفه دیگر از اسلام بر نگردد و مرتد نشود انصافا اگر ما اهل اسلام مثل زمان
اول اسلام رفتار نمائیم و تاسی بحضرت خاتم چون اتباعش نموده عبادت و عدالت و سیاست
و اخلاق پسندیده را چنانچه از ایشان مأثور است بکار بریم از اهل ملل بسیاری طالب
خواهند شد پس از رغبت و میل ایشان می شود حقیقت اسلام را بایشان بنمائیم لکن هر اه حیف
که ما اولا در اعمال و اخلاق و عدالت و سیاست معیوب هستیم چنانچه هر طایفه و جنس
عالم که اطوار ما را می بینند باید می شوند از ما حذر می نمایند و دیگر از احتیاج بروح ثابت
ثانیا اصل دین را با امر استر ابر غیر تقلید و اولاد و همت نکنند است ام فرحال نه علمیه و خلقیه
و ادیم که مردم را مایل بخود نمائیم و بر زبان است که لا اله که بتیغ زبان خلق را بسمت خود کشیم
همیشش آنکه عقل سلیم اصلی را که خدا عطا فرموده بکنار گذارده ایم و هوا و وهم و اخلاق
مذبله را سلاطین قاهر و پیشوایان خود قرار داده ایم هر چه ایشان حکم نمایند اطاعت مینمائیم
و عجب آنکه عقلا را غالبا تابع ایشان می سازیم بلکه شرع را همسایه کرده بستر است نعمتها که خدا
می خورد بهوای نفس و می گوئیم حفظ نفس از واجبات و می خواهیم قل من حرم زینة الله
التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق و هکذا در و فتار با اخلاق دیگر در نظرمان
جز فاز خلاف ادب فساد ها بر پا می نمائیم می گوئیم رفع توهین شرع بحکم عقل و شرع لازم
امور بکر بر خلاف عقل و شرع است مرتکب می شویم و می گوئیم تعظیم شعائر الله باید نمود می خوانیم
ذلک ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب بیچاره تقوی و پرهیزکاری
از همین ما بنام است که عدوان تعظیم شعائر الله بیچه و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا
علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء اتقولون علی الله ما
لا تعلمون باز می فرماید قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن

وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ
أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ودراین آیه شریفه اصول محرمات شرعیه که
عقل نیز حاکم بآنست بیان فرموده و تو کار بعد را چون اهل جاهلیت زمان حضرت خاتم
اسم خوب بر معتقد خود کذاری برنگ مشوی و نسبت بمجوس میدهی و غالبا نسبت مکر جهت
آنکه هوای خود را در آن می بینی والا بالفطره اینقدر بی عقل نیستی که نفهمی آن را تفهمی با این
حالات چگونه امید داریم که کسی قبول طریقه ما را بنماید و داخل در دین و مذهب ما شود
بلکه خیلی از اهل ملت و مذهب ما بواسطه این حالات و اخلاق ما از این طریقه متنفر شده
بگمان اینکه اینها از اصل است و اهل خلاف اینها را شاهد بر بطلان ما و حقیت خود کرده اند
از شخصی یهودی سؤال شد که چرا رغبت باسلام نمینمائی و در صدد تفحص برنمی آئی گفت
چندین سال با مسلمین محشور بودم و از جهت مرافعات و مخاصمات که داشتم با ایشان یا با غیر
ایشان بمحافل شرع و عرف ایشان در آمده ام اسمی از حق نشنیدم و جز هوی پرستی و ارتشا
و نحو آن ندیدم با این حال چگونه احتمال حقیت دهم و از طریقه آبا و اجداد که سالها تحمل
از اشتیه ام دست بکشم دیگری میگفت بواسطه این اعمال و اخلاق که از شما دیدم و دیدیم
یقین دادم که اگر طفلی را دو روز بر بوشیر پرورانی ناچار چنین شد و عقل و کمال رشد ما الفاء
مذاهب و ملل و ادیان نمائی و این طریقه نیز باو نموده شود احتمال حقیت در همه میدهد
و در صدد تفحص بر می آید مگر در این طریقه که بدیهی عقل من حاکم است ببطلان این مذهب
زحمت تفحص عبث است اینها از بیدینی ماست نه از قرار که مؤسس دین داده در اصول
دین و فروع دین که فرموده إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ شخصی از فرنگیها
بحث طریقه قضاوت و حکومت مذهبی نمود بیان طریقه کرد که ما نوشته شده است ذکر شد تعجب
نمود گفت در محاکم قضاة و حکام شرع و عرف شما این رفتار دیده نشده و نمیشود انکار اینکه
که صاحب شرع قویم صراط مستقیم را بنماید و حدود آنرا معین ساخته و ما چنان از صراط
منحرف و ناکب شویم بلکه وراء ظهر اندازیم که بیگانه و آشنا آنرا امر الطاف الله ندانستند بلکه
بلکه عقل حکم نماید که این راه که در دست داریم راه شیطانست و خیال نکنید خود را از اهل این

حق بدانیم و بگوئیم حق که میفرماید إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ
لَنَاكِبُونَ بر ما خود مؤمن باخرت نیستیم و خود را از مؤمنین باخرت می شماریم و رفتار
بر خلاف در اوایل اسلام از اهل ملل خارجه چون در تحت حکم اسلام در می آمدند و محاسن
اسلام و عدالت و نظم اهل اسلام و رفتار ایشان را با خارجه و داخله ملاحظه می نمودند راغب
باسلام میشدند بلکه در تحت حکم اسلام بودن را خوشتر از تبعیت کفار می داشتند بلکه خود را
از تبعیت کفار خارج مینمودند تابع اسلام میشدند بجهت عدالت و حسن سیاست که در اهل
اسلام مشاهده مینمودند بزرگان دین از مسلمین یاد کرده بحثها و براهین بعضی را بتدریج
طلبا مایل باسلام مینمودند هم در مقام تسلیم بودند و مایل بحکومت اهل اسلام بودند که
مؤمن نبودند اجبار دیر ایمان هم نبود هر کس معتقد بحث علما گرویده و هر که نمی شد بر حالت
کفر خود باقی بود در رفاهیت و آسودگی بود و بهتر از زمانی که در تحت حکومت و سلطنت کفار
بود از این جهت فرمودند الاسلام يعلو ولا يعلى عليه علو اسلام نبود مگر بجهت آنکه بر اد
سایرین رفتار مینمودند چون عدالت و سیاست بزرگان اسلام از برای رعایا خوشتر از
رفتار سایر سلاطین بود بر شوکت اسلام می افزود و از شوکت سایرین کاهید این نبود
مگر بجهت آنکه بغیر از داد مؤسس اسلام رفتار مینمودند حال چه شده که کفار بر اهل اسلام
در بلاد ایران تفوق و علو جستند و مردم ایران بر تبعیت کفار بلکه سکنای در بلاد ایشان
مایل هستند نیست مگر بجهت آنکه عدالت در بلاد ایشان بیشتر و خلق در حکومت ایشان آسوده
تر هستند و اموال و نفوس در تحت حکومت ایشان محفوظتر است مؤسس این دین مبین خاتم
سابقا بیان شد صاحب شرع و سلطنت هر دو بود هر گاه پیروی قوانین سیاسیه آن بزرگوار را
نمایند رعیت داخله و سکنه خارجه آسوده و مرفه الحال و باثروت و بزرگان در عزت و شوکت
و علو خواهند بود و اگر پیروی قواعد شرعیه آن بزرگوار را نمایند و اصول دین و فروع
دین را چنانچه بیان فرموده و قرآن و سنتش بآن ناطق است نگاه دارند دین اسلام علو پیدا
کرده دیگران طمع در دین شما نخواهند نمود بلکه مایل بدین شما خواهند شد در صدد اسلام
فرموده الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ حال عبوبها طمع افتاده اند در بلاد اسلام

از علماء خود میپرسند و مبالغ خطیره مخارج می نمایند که شاید شما را از دین اسلام برگردانند
و بدین خود داخل نمایند ببین تفاوت بچه حد است فرموده وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا چون در زمان جاهلیت در تمام بلاد کفر از وثنیین و اهل کتاب ظلم و بیداد
شده بود و عدالت کم یاب و عالم پر از فساد شده فرموده ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا
كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ و شرک نیز اهل عالم را فرا گرفته بود حضرت خاتم مردم را دعوت نمود به
توحید و بیان طرق شرک مردم را نمود و خواند خلق را بایمان بحق حنفاء که شرک در آن نباشد
و فرمود که مؤمن بخدا نمیتوان از برای راه خدا پرستی قرار نمیدهد فرموده وَقَالَتِ الْيَهُودُ
لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ
يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فرموده همه ادیان
کار خوب آید است اگر متدین بآنها چنانچه آمده پیروی نماید در هر زمان بهتر حق است
چون تغییر در آنها ظاهر شود خدای تعالی پیغمبری انگیزاند دیگر را که تجدید دین و تکمیل آن کند
و رفع اختلاف و تغییرات نماید پس اصل همه ادیان که از حق است یکی است و اصل اختلاف از طول
پس هر کس در هر دین که هست توجهش باید بحق تعالی باشد و واسطه را خوب بداند و دین تغییر کم
مانع از ایمان در ظهور دیگر شود که موجب شرک و کفر است و از بولی خود بر تغییر قرار
ندهد بلکه فرموده ادْعُوا إِلَى اللَّهِ و فرموده آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ
الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ
رُسُلِهِ چون بیان اسلام و ایمان را باین نحو نمود که مؤمن بخدا باید ناظر باو باشد دیگر از
برای کفار حجت و سبیلی نماند که ایشان تعنتی نمایند هر چه کافر دلیل و برهان اقامه نماید بر علما
نتوانند تغییر نماید که مؤمن بخدا از عالم الاحد چشم بجلوه و منعس الفا ذکر از برای خود قرآن
را می بینند چون حجت را واضح نموده بود فرموده کافر بر مؤمن نمیتواند حجت آورد که دافع این حجت
باشد از این جهت اهل اسلام و حجت قرآن که معرب بحق است و اما از جهت سلطنت و بزرگی دنیوی که
خدا باو کرامت فرموده بود که رفع ظلم و فساد از خلق نماید چنانچه بیان قوانین عدالت و سیاست
نموده و در مقام عمل خود و اصحابش رفتار نمودند که سلاطین کفر نتوانستند که فائق و طریقه

در سیاست قرار دهند که بیش از قانون اسلام خلق را آسوده نمایند بلکه در تحت سیاست و تحت
اسلام آسوده تر بودند هر کس قانون سیاسی و آسایش خلق را در کمال نظم و عدالت بیان نما
خواهد گفت سلاطین دیگر راهی و تسلطی بر رعایای من نخواهند یافت پس باین ملاحظه آن
بزرگوار فرموده لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا و بطبقش الاسلام يعلو
ولا يعلى عليه اگر کسی حقیقت اسلام را چنانچه در قرآن مجید بیان فرموده فهمیده ببیند و
تأمل نماید و قوانین شرعیه را اگر در سیاست و نظم عالم و اهل عالم از مسلم و کافر و متدین و غیر
متدین عاصی و مطیع فاسق و عادل و مجهول الحال که در شریعت نبویه ماثور است و در کتب فقه
شرح خوب ملاحظه و تأمل نماید آنچه گفته شد چنانکه هو حقه تعقل مینماید چه خوب در اخلاف فرموده
وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ
الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي
هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ
يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ باز میفرماید وَلَوْ
آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ لَنْ
يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ضُرِبَتْ
عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ
يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ حال ما اهل ایمان بدین
آنچه وارد شده است در دین و دول و اهل ملل کمال ذلت را دارا هستیم هیچ اعتباری باقی نمانده و نیست مگر بجهت اعراض
ما و اعراض از آیات الله و تفسیر نمودن کلمات طیبه را برای وهم خود و پایمال نمودن اصول
حقه آنرا و اگر کسی حرف حقی زند و بخواهد از خواب غفلت بیدار کند و متنبه سازد چون
مخالف هوی و هوس باشد تکفیر شود کسی در صدد ایذا و قتلش بر می آید و حکم بنفی بلدش میکند
اثر این کارها این ذلت است که از غضب الهی ست در پیش اهل ملل اسم ما از تو بجاری و و هر

می‌شود در نزد دول و دولت نمی‌شمرند هر دو را آنچه می‌گویند و تحکم نمایند مطیع هستند اگر
[illegible] داشته باشی نزد ایشان مال [illegible] صلاح خود را بنمایند والا ملا یکدم بخود آیی [illegible]
چه رسد به نوع [illegible] و تابع محمد بن عبدالله خاتم انبیا هستی که تمام دول و ملل را در هم شکست و همه
اناو [illegible] نمودند و خراج و هدایا دادند [illegible] عقلی خود شد [illegible]
باد در عقب [illegible] تعظیم و تکریم بنمایند از عزت جوهر حقیقت ایمان و اسلام و از شوکت و سلطنت
سلطان که سلطان سلاطین بود فراموش نموده غفلت [illegible] که می‌شود [illegible] عقل و خبر
می‌گوید که [illegible] دنیا [illegible] خود را [illegible] و از علاء [illegible] خود دست کشم اگر عقل
داشتی با ایمان بالغیب و یوم آخر داشتی عکس [illegible] را [illegible]
در صدد تحصیل عزت و شوکت اصلیه خود بر آمدی و بر غیر خود از [illegible] کرده [illegible]
[illegible] هستند [illegible] که شاید آسوده [illegible] قال الله تبارک و تعالی أَنزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ
فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا
الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ [illegible]
تا آنکه جفاء [illegible] و ما ینفع الناس را که توحید الله و عدالت [illegible] حاصل [illegible]
موسی و عیسی [illegible] بودند باشد [illegible] زمین [illegible] نمود [illegible] آنچه [illegible]
داریم جز جفاء چیزی هست حقیقت [illegible] چون سیلی [illegible] خاک و خاشاک [illegible]
[illegible] خاک و خاشاک شرک و ظلم و فساد و هوا پرستی [illegible]
بر آب [illegible] تامل شوی [illegible] و الا از اسلام [illegible]
[illegible] و لو أنهم أقاموا
التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ
مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ [illegible]
شوی و عزت و شوکت اصلیه خود بر گردی ترک توحید نمودی شرک غلو در مظاهر الهیه
توحید [illegible] چیزی [illegible] چیزی [illegible]

[illegible] که گفتی توجه به ذات غیب الغیوب [illegible] شرکت چون [illegible] ذات ممکن نیست [illegible]
شهود جز تصور مظاهر الهیه که واسطه در تکوین و تشریع هستند [illegible] نشود و
[illegible] بزرگان دین [illegible] که خودشان بری از ادعاء و اظهار آن بودند با خبار [illegible]
[illegible] با اغراض نفسانیه با اشباه [illegible] جعل نمودند [illegible] هوای نفس خود [illegible]
[illegible] از برای آنها قرار دادی و اسم همه را توحید نامیدی چون لفظ شرک مذموم [illegible]
[illegible] نشود که [illegible] هرکس [illegible] که یا الله
یا باب الله یا مظهر الله یا آیت الله یا مهدی [illegible] الله یا قائم بامر الله و امثال آنها اظهار
نمودند و خلق چون غلو [illegible] و از ایمان بغیب [illegible] بود [illegible]
ظاهر [illegible] عالم را از شرک [illegible] توحید [illegible]
[illegible] موحد [illegible] توحید اصلی [illegible] برهان بتحصیل علم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنکه امام فرموده [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] این شرک را [illegible]
[illegible] از بزرگان [illegible] این شرک را [illegible] توحید
[illegible] از اصل اسلام که فرمود إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ [illegible]
و از قرآن مگر [illegible] خواندن [illegible] و تحسین صوت [illegible] معنی قرآن [illegible]
بلکه گفتی این قرآن [illegible] آن [illegible] تا امام غایب
[illegible] و کتاب را که فرمود وَمَا
أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ و فرمود تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ و فرمود إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ
قُرْآنٌ مُبِينٌ [illegible]
[illegible]

[illegible] منجی است و الا اعمال شخص را نجات نخواهد داد مگر [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین و اصحابش [illegible] از حلال حرام [illegible]
[illegible] که عقل و شرع [illegible]
[illegible] عقلی یا شرعی [illegible]
[illegible] عقلیه و شرعیه [illegible]
[illegible] اگر مال مردم را [illegible] ظلم [illegible]
[illegible]
[illegible] امام فرموده [illegible]
[illegible] داخل جهنم [illegible]
[illegible] ثابت شده است که اعمال صالحه [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible]
[illegible] خواهد شد [illegible] از خدا و پیغمبر [illegible]
باسم خدا و پیغمبر قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شرک [illegible]
[illegible] أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ
سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ
يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ [illegible]
[illegible] براهین و آیات [illegible] توحید [illegible]
[illegible] برهان عقلی و نقلی [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible] تکوین و تشریع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بالعدل قامت السموات
والارض إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ
الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ عدل و احسان [illegible]
[illegible] بحکم عقل و نقل و
[illegible]
[illegible] سلاطین و ولاة و حکام [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل و نقل [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
حضرت خاتم [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] خلفا و سلاطین
[illegible]

کلا ایشان با قضاوة قبول نمی‌نمودند و متصدی ریاست بر خلق نمی‌شدند اگر چه بر ایشان واجب می‌بود آری
نمی‌شوند که مبادا ایشان را نفس بحقی ظلم شود یا از تعالش غفلت ورزند یا حیف و میلی در قضا شود
و اگر والی یا قاضی بی‌دین بود اهل اسلام چون قریب بزمان مؤسس دین بود و قوانین نظم ریاست
بودند بر ایشان می‌شوریدند یا بعضی در مقام نهی از منکر بر می‌آمدند و جان و جاه و مال خود را
در راه نهی از منکر و امر بمعروف فدا می‌نمودند حال الغالب از حکام را چون قضای دینی در کار
میل بطلب دنیا و ترکیب نفس می‌نماید و اظهار می‌نماید که غرضی جز رفع ظلم و اغاثه ملهوف
و اعانه مظلوم و آسودگی و رفاهیت خلق ندارم و چون مستولی می‌شود بفکر جمع مال و تکثیر
اعتبار افتد **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى
مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ
الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ
بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ** سلطان و والی و قاضی که بر مسند ریاست می‌نشینند باید همّش
اصلاح امور خلق باشد چون بجهة این امر بر آن مسند نشسته‌اند اگر چنین باشد کرده نظرش جز اصلاح
امر خلق نباشد عند الله معذور و بلکه ماجور و مثاب و بمثوبات اخروی رستگار اگر همّش خودش
باشد و اصلاح امور خلق را مقدمه از برای تحصیل مآرب و فواید خود قرار دهد پس وای بر او در دنیا
آخرت ایشان او هوای نفس خود را بر رضای خالق مقدم داشته و در اوّل بنیان اسلام هم کار دیدند
بکار خلق بود و در فکر خود نبودند مگر بعضی از ایشان چون قدری گذشت و هوی بر بعضی زیاد شد
هوی را امر او در نظر گرفتند و بر مسند ریاست نشستند و در فکر خویش گشتند و تحصیل لذت نفس
بودند و لکن در صدد اصلاح امور خلق هم بودند **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا** حال در این
زمان در ولاة و قضاة هم جز هم نفوس خود دیده نمی‌شود لذا عیبی در زیر دست حکام و مردم آسوده نمی‌شوند
در زیر دست قضاة فصل خصومت فیما بین مردم نمی‌شود و مدتها مردم بدر خانه حکام و قضاة می‌روند تا صاحب حق
شده بعد از خسارت کشیدن راضی می‌نمایند یا از آنجا بجای دیگر می‌روند یا از مایوس می‌شوند و خسارت
ایشان زیاده می‌گردد پس کاری شود که سلطان در نصب حکام ملحوظ نظرش نفع رسانیدن بحاکم است نه آسودگی خلق
در صدر اسلام که خلفا و ولات و امرا و ولاة را تامل الخاطر نمی‌نمودند تمام رعایا و فقرا و ضعفا راحت و الح

نمی‌دادند چون این کار بجهة آسودگی خلق قرار داده شده است البته عقل حکم می‌نماید که همین از جمله
شود والا بداد رعیت رسیدگی نشده ظلم بر فقرا و ضعفا و رعایا است که کسی والی نمائی که در
فکر خود باشد و از حال خلق غافل سابقا ذکر شد که سلطنت بر خلق از جانب حق به پیغمبر خاتم
داده شده آن حضرت هم پیغمبر بود و هم سلطان و آن حضرت آداب سلطنت و سیاست و رعایت
بر خلق را و قوانین آن را معین و مقرر فرموده غیر از قوانین سلاطین سابقین تا بقوانین مقرره آن بزرگوار
رفتار می‌نمایند رعایا و زیردستان و فقرا و ضعفا از اهل اسلام و کفار آسوده و مرفه الحال
باشند اگر انحراف ورزند در تنگی و ذلت و مسکنت خواهند افتاد چنانچه حال افتاده‌اند لکن
نمی‌باشد که سلطنت امر سهلی است که بهر شخص خاتم داده شده یا از قمار بیرون آید خود سلطنت
بلکه الهی نیست اگر از جانب حق باشد و غیر از هوی در آن نباشد و چنانچه ذکر شد هم سلطنت
در رفع ظلم و فساد و حوائج خلق و غرضش انتظام عالم و آسودگی اهلش باشد پس پیغمبر که
سلطنت و نبوّت هر دو باو داده شده از جهة ادا بودن عوام اشرف از آن پیغمبر بلکه مقصد سلطنت
نشد از جهة بامیل که طالب آسودگی بوده باصلاح الهیه سلطنتش بوده که باو داده شده
و این سلطنت جزو اعظم یکی از دو امر یک فرموده اند اصل دین است که خواستن از برای همسایه آنچه
از برای خودی خواهند بود چه من سوای سلطان همسایه او محسوب چون از برای خلق غنی
و ثروت و عزت و آسودگی و رفع ظلم را خواست جزو اعظم از این رکن از دو رکن دین را
متحمل شده است پس سلطنتی که در آن سیاست و عدالت حقه بوده باشد و بامر الهی و حکم حق رفتار
در آن باشد از سلطنت الهیه است پادشاهان مظهر شاهی حق عارفان مرآت آگاهی حق نیمی
که مظهر حق است در علم و سلطنت اشرفیت از آنکه سلطنت ندارد و همچنین در رعایا اجرای
که فصل خصومت می‌نماید بیش از اجر عالمی است که منصب قضا نیست چنانچه اجر عالمی که
نشر علم می‌نماید و امر و افتا می‌نماید بیش از اجر عالمی است که تحصیل علم بجهة کمال خود می‌نماید لکن
شرط حسن همه با عدم هوا و حب ریاست یا هوی و حب ریاست عالم و قاضی چون سلطان در
خطر عظیم می‌باشند عالم اخطرش در قول بغیر علم است هر گاه بی علم تعلیم نماید اگر دا عی تعلیمش
حکم عقل و شرع بحسنش باشد فهنیئا له و اگر داعی حب ریاست باشد نفس شرعی داده است

چون ثبت اختلاف و رذایل نموده و محفوظ از آن نیست که هر گاه با حق معارضه نماید احقاق باطل
و ابطال حق نماید چون علماء سوء که معارضه با انبیاء می‌نمودند لکن با التسبیر عنصار و مقلّد
خود و ندی بر گردند نگر قضا قاضی علاوه بر خطر عالم خطر میل با حد طرفین خصوم الّا و شاء الله نیز
دارد هست که از خطرهای عظیم است که فرموده القاضی علی شفیر جهنم چه باید میل در قضا بلکه
کوتاهی نموده در حق یکی از مترافعین از اهل جهنم است و سلطان یا والی از جانب او باید
عالم باشد بطریق سیاست و قوانین انتظام امور خلق که زیر دست او و در تحت سلطنت و حکومت
او هستند اگر عالم نباشد و متصدی شود معصر است اگر چه قصدش حب ریاست نباشد بلکه
غرض آسودگی خلق باشد چه جاهل بکیفیت سیاست ضررش از نفعش بیش می‌باشد هر گاه عالم
شد یا نفس یا بیده دیگری باید عامل باشد و تغافل از حال رعایا و زیردستان ننموده و اعتماد
هر ظاهر الصلاح نماید در امر برایا و یا باعتماد تفتیش از حقیقت حال نماید مبادا از آن معتمد ظلمی
باخلاق در حق رعیت ضعیف شده باشد و زیردستان خود را با لجود الله در هر شدة که ایشان را
نعی دهد خود را مؤاخذ بدانند عند الله پس خطر سلطان و والی اعظم از خطر قاضی و عالم است چه
قاضی در خصوص محل نزاع مترافعین مواظب حال مترافعین را باید داشته باشد و حیف و میل از او
نسبت بایشان در امر ترافع نشود لکن سلطان و والی در تمام امور و مهام و حوائج تمام زیردستان
باید مواظب باشند و تغافل ننموده عاقل اگر چه خود با طبیعت این امور در پاسبانها وامی بینند
اقدام نماید و چون یکی باید تشلید رضای او نماید و الا دیان که او است از حالت سابقین نقل می‌شود که
بعضی چون خود را قابل قضا نمی‌دانستند اقدام نمی‌کردند یا اعراض می‌نمودند و همچنین بعضی از
ولات غرض از این کلمات و مطالب بیان آنست که اسلام دنیا و آخرت عزیز و منیع و بلند و حقیقت
و مستحکم بود مؤسّسش بزرگ بوده و طریق قویم و صراط مستقیم که ما للشأن آن هر دو دنیا و آخرت
در زیر دست او خلق تا بر گشته از آن ابتدا و خصوصیات دنیوی تر و اخروی تر طی و ودیعه خود را خواهد
شد شاهد این مطلب عقل است که با عقل سلیم غیر مشوب هر کس تفکر و تدبر نماید در کلمات مؤسس
این دین مبین از قرآن مجید و کلمات صحیحه دیگر آن بزرگوار و اتباع و اصحاب و رفتار ایشان
در سلوک با اعداء و خلق می‌یابد که آن شخص بزرگوار طریقه قرار داده که اهلش **وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا**

عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا در آخرت بجهت دنیا و بعد از آن الحسن در دنیا آسوده
مرفه الحال **لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ** لکن **مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ** که سیاست
کرده بلکه نا باب هستند **وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ** بلکه کلّهم الّا نادراً **سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ** لکن شرط تفکر و
تدبر آنکه چون بنقل سوای حکم و فرمایش عقلت اعراض نکنی و تغافل ننمائی و مدهم حال هوی
و هوا از نظر بینداز که دشمنهای داخلی تو تر هستند فرمود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا** باز فرمود **نَزَّلَ عَلَيْكَ
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى
لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ
عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ** باز فرمود **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ
هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ** ایمان بخدا ایمان و اعتقاد و گرویدن بصفات و افعال و آثار و الهیه است بجهت
فهم ماسوی بذات او که منزه و مبرّی و مقدس از ادراک و فهم صفات او که هو عین صفات و جلال
و کبریاء و عظمت چیز لا یبلغ احد کنه صفاته البشر ممکن درک صفات و جبرا چنانچه هست نتوانند نمود
لذا گفتند صفاته عین ذاته بعضی گفتند لا هو هو و لا هو غیره در وجودش گفتند شیء داخل فی کل الاشیاء لا
بممازجة خارج عن الاشیاء لا بمزایلة بلکه گفتند کمال التوحید نفی الصفات دوست داشتن خدا نیز
دوست داشتن آثار و صفات و افعال او است تمام دل و جان گفتند او را دوست دارد و دوست داشتن ذات و
صفات کامی معقول نیست چون صفات نیست و دوست داشتن مجهول مطلق ممکن نیست پس راه دوستی داشتن
ذات من حیث الصفات و آثار ها و ایمان برسول ایمان برسالت او است که از جانب خدا است بعین محل و درجه
محبوب الهی است پس ایمان برسول ایمان بخدا است **مَنْ يُطِعِ
الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** چون **مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى** حضرت عیسی فرماید آنکه کسی مرا
ایمان می‌آورد بمن ایمان نیاورده است بلکه بر آنکه مرا فرستاده است و آنکه مرا بیند آنکه مرا
فرستاده است می‌بیند و ایمان بکتاب منزل نیز ایمان بمنزل کتاب است که کتاب کلام الهی است که از زبان پیغمبر
او رسیده است پس ایمان بخدا و رسول بتصدیق و تفکر در کلام او و کتاب او نیست مقصود عقلی

علی و عینی الطاعت قسم لا بخالطه الا ایمان بخصوص او و کلام الهی و کلام او و بکل ما جاء

که خداوند عالم در وجود مت قرار داده بجهة تمیز و فرق بین الحق والباطل بین کتاب را کمال زالیسیح اگرچه
عقل خوش مهذب کی و کلام خوش وانشراء ایمان باو و بمنزله لوه عمن زند علی قلبه وجری علی لسانه
خاص آورده اهل انجیل این کلمات انجیل را که منسوب بحضرت عیسی است کلمات عهد از من اقدس
آن بزرگوار می دانند و می گویند هر کس تامل در مضامینش نماید بعد از آنکه حق است و باید بنا بعد نحو
و همچنین اهل توریت در حق توریت می گویند اگر غرض و مرض نباشد چون این کلمات مطابقه
شود در توریت و انجیل می گوید اصل دین آنست که خدا را بتمام دل و جان دوست بدار می در قرآن
می فرماید بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف علیهم
ولا هم یحزنون باز می فرماید ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسک
بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور در انجیل می فرماید احتیاط کنید تا صدقه خود را
پیش روی مردم مدهید که آنرا ببینند و اگر نه نزد پدر خود که در آسمانست اجر نخواهید داشت
پس هرگاه صدقه میدهی پیش خود در کرنا منواز چنانکه ریاکاران در مجامع و بازارها میکنند
در قرآن می فرماید ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء
فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیئاتکم عقل حاکم است که قصد آن بزرگوار منع از
ریاست و قصد این بزرگوار آنکه یا عدم ریا یا بقصد تاسی مردم یا رفع تهمت یا خالی بودن از
غرض صدقه دادن بهتر از ترک است در انجیل می فرماید هیچکس دو آقا را خدمت نتواند کرد زیرا که
یا یکی عداوت خواهد کرد و دیگری را محبت و یا یکی خواهد چسبید و دیگری را حقیر خواهد
شمرد پس خدا و مونا را عبادت نتوانید کرد و در قرآن می فرماید ضرب الله مثلا رجلا فیه
شرکاء متشاکسون ورجلا سلما لرجل هل یستویان مثلا در انجیل می فرماید چرا آن
خس را که در چشم برادر تو است می بینی و آن شهتیری که در دیده خود داری نمی یابی و چون است که
برادر خود را میگوئی که رخصت ده تا خس را از چشم تو بیرون کنم و حال آنکه در دیده تو شهتیری
هست ای صاحب ریا اول شهتیر را از چشم خود بیرون کن آنگاه بکمال بینائی آن خس که در چشم برادر تست
بیرون توانی آورد و در قرآن می فرماید اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم
تتلون الکتاب افلا تعقلون باز می فرماید لم تقولون ما لا تفعلون کبر

مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون در انجیل می فرماید هر درخت خوب میوه‌ها
نیکو دهد و درخت بد ثمرات فاسد می آورد هیچ درخت خوب نتواند که میوه‌های بد آورد و
نه شجرهٔ بد تواند که ثمرات نیکو آورد هر درخت که ثمرهٔ نیکو ندهد بریده و در آتش افکنده
شود غرض آنکه از ثمرات آنها آنها را خواهید شناخت و در قرآن می فرماید الم تر کیف
ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء
تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم
یتذکرون ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض
ما لها من قرار در انجیل می فرماید هر که این گفته‌های مرا استماع نماید و آنها را بعمل آورد
او را بمرد دانائی تشبیه خواهم نمود که خانه خود را بر سنگ بنا نهاده است پس باران بارید و
سیلابها روان شدند و بادها وزیدند و بر آن خانه حمله نمودند و خراب نشد از جهة آنکه بر سنگ
نهاده بود و هر که این کلمات مرا گوش کند و بر آنها عمل نکند بمرد جاهلی ماند که خانه خود را
بالای ریگ بنا کرده است پس باران بارید و سیلابها روان شدند و بادها وزیدند و بر آن خانه
حمله نمودند و منهدم شد و انهدام وی عظیم بود و در قرآن می فرماید افمن اسس بنیانه علی
تقوی من الله ورضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به
فی نار جهنم والله لا یهدی القوم الظالمین لا یزال بنیانهم الذی بنوا
ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم در انجیل می فرماید آنانی
که تندرستند محتاج بطبیب نیستند بلکه آنانکه بیمارند محتاجند لکن شما رفته مضمون این کلام را بفهمید
که رحمت می خواهم نه قربانی زیرا که بجهة آن نیامده ام که عادلان را دعوت نمایم بلکه عاصیان را بتوبه
بخوانم و در قرآن می فرماید ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین
من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف
علیهم ولا هم یحزنون در باب عید باز می فرماید لن ینال الله لحومها ولا دماؤها
ولکن یناله التقوی منکم کذلک سخرها لکم لتکبروا الله علی ما هدیکم
وبشر المحسنین در انجیل می فرماید هر آینه بشما می گویم که شتر را در سوراخ سوزن داخل

شدن سهل است از داخل شدن دولتمند در ملکوت خدا چون شاگردانش این مقدمه را شنیدند بی
نهایت متحیر گشته گفتند پس کیست که نجات خواهند یافت و عیسی بایشان توجه فرموده ایشان را
گفت این مقدمه نزد ایشان محالست لکن نزد خدا همه چیز ممکن است و در قرآن می فرماید ان الذین
کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون
الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط وکذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم
مهاد ومن فوقهم غواش وکذلک نجزی الظالمین در انجیل می فرماید خوشا آنانی
که روح مسکینند زیرا که ملکوت آسمان از آن آنهاست و در قرآن می فرماید تلک الدار الآخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین
در انجیل می فرماید شما هستید روشنی عالم شهری که بر بالای کوه بنا شده پنهان نتواند شد
و هرگز چراغ افروخته در زیر پیمانه نگذارند بلکه بالای چراغدان نهند آنگاه همه کسانی که در خانه
اند روشنائی بخشد باید که روشنائی شما بر مردم چنان تجلی نماید تا اعمال حسنهٔ شما را ببینند
و اسم پدر شما را که در آسمانست تمجید نمایند و در قرآن می فرماید مثل نوره کمشکوة فیها
مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة
زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور
یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء علیم
فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال
رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون
یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من
فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب در انجیل می فرماید هرگاه تقصیرات مردم را
بایشان ببخشید پدر آسمانی شما تقصیرات شما را خواهد بخشید اما چنانچه جرائم مردم را نبخشید پدر شما نیز
جرائم شما را نخواهد بخشید و در قرآن می فرماید ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله
لکم والله غفور رحیم در انجیل می فرماید پس فریسیان و صادوقیان پیش آمده بسبیل امتحان
از وی سؤال نمودند که آیتی آسمانی بر ایشان ظاهر سازد آنگاه ایشان را جواب داده گفت چون شام

شود گوئید که هوا خوش خواهد بود بجهة آنکه آسمان سرخ است و در صبح گاه امروز هوا ناخوش
خواهد بود از این رو که آسمان سرخ و گرفته است ای ریاکاران روی فلک را تمیز می توانید کرد
و علامات این عصر را نمیتوانید دانست طبقهٔ شریر فاسق آیت را خواهش می نمایند و سوای
آیت یوناه پیغمبر هیچ آیتی بوی داده نخواهد شد و در قرآن می فرماید وقالوا لولا یأتینا بآیة
من ربه اولم تأتهم بینة ما فی الصحف الاولی در جای دیگر می فرماید وقالوا لولا انزل
علیه آیات من ربه قل انما الآیات عند الله وانما انا نذیر مبین اولم
یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم
یؤمنون در جای دیگر می فرماید واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءتهم آیة لیؤمنن
بها قل انما الآیات عند الله وما یشعرکم انها اذا جاءت لا یؤمنون ونقلب
افئدتهم وابصارهم کما لم یؤمنوا به اول مرة ونذرهم فی طغیانهم یعمهون ولو اننا
نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا
الا ان یشاء الله ولکن اکثرهم یجهلون قصد هر دو بزرگوار بیان آنست که کلمات
و آنچه حقست خود بنفس محتاج بمعجزه و آیت نیست عقل حاکم است که کلام حق را باید قبول نمود و مانع از
عدم قبول اوهام و هواهای نفسانیه است و تا آنها زایل نشود آنچه معجزه و آیات آورده شود
شود مفید نیست بفرض ایمان هم ایمان ناقص خواهد بود که ثابت نخواهد ماند پس از آنکه اوهام
و اغراض زایل شد کلام حق را هر کس شنید قبول خواهد شد در انجیل می فرماید ملکوت آسمان
ده باکره را ماند که مشعلهای خود را برداشته باستقبال داماد بیرون رفتند و از آنها پنج نفر دانا
و پنج نفر احمق بودند و آنانکه ابله بودند مشعلهای خود را برداشته هیچ روغن با خود نبردند
و دانشمندان روغن در ظرفهای خود با مشعلهای خود برداشتند و از آنجا که داماد تاخیر نمود آنها
پینکی زده خوابیدند و در نصف شب خروشی برخاست که اینک داماد می آید بجهة استقبال وی
بیرون شتابید پس تمام دوشیزگان برخاسته مشعلهای خود را آراسته ساختند و آن بیخردان بخردمندان
گفتند از روغن خود قدری بما بدهید زیرا که مشعلهای ما خاموش می شوند لکن آن خردمندان ایشان را
جواب داده گفتند که شاید بعد از کفایت ما و شما نباشد بهتر آنست که نزد فروشندگان رفته بجهة خود بخرید

باشید و در حقیقتی که ایشان بجهة خویش چو بید و دزد بودند و اما در داخل شده آنان که الحد بودند با
وی در حرم سوی داخل گشتند و در دروازه بسته گردید که دختران دیگر بعد از آن آمده گفتند که خداوندا
برای ما باز کن جواب گفت که بدرستی که بشما می گویم که شما را نمی شناسم و در قرآن می فرماید یَوْمَ تَرَى
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَوْمَ يَقُولُ
الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا
وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ
مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ
وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ
مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
در انجیل می فرماید هر کس در محل گوسفندان از در در نیاید بلکه از طرف دیگر بالا برود او دزد
و راهزن است و اما آنکس که از در دروازه در می آید پاسبان گوسفندان است و دربان برای او در را می گشاید
و گوسفندان آواز او را می شنوند و او گوسفندان خود را بنام می خواند و آنها را بیرون می آورد و چون که
گوسفندان خود را بیرون می آورد پیش آنها می رود و گوسفندان در پی او می افتند زیرا که آواز او را می شناسند
باز می فرماید من دروازه گوسفندانم و همه آنکسانی که پیش از من آمدند دزدها و راهزنها هستند
لکن گوسفندان سخن آنها را نشنیدند من دروازه هستم که هر کس که از من به درون بیاید نجات خواهد یافت
و او بدرون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و عیش خواهد یافت دزد نمی آید مگر برای آنکه دزدی کند
و ذبح نماید و هلاک گرداند و من آمدم تا آنکه حیات از برای آنها بوده باشد و آن افزون داشته باشد من شبان
خوب هستم و شبان خوب جان خود را در راه گوسفندان می نهد اما مزدور و آنکس که شبان نیست و گوسفندان
از آن او نیست چون گرگ را می بیند که می آید گوسفندان را ترک می کند و می گریزد پس گرگ گوسفندان را
می ربایند و آنها را پراکنده می کند و مزدور می گریزد زیرا که مزدور است و برای گوسفندان نمی اندیشد
من شبان خوب هستم و خاصه خود را می شناسم و خاصه من مرا می شناسند آنچنانکه پدر مرا می شناسد و من
پدر را می شناسم و جان خود را برای گوسفندان می نهم در قرآن می فرماید يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ

قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ
الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ باز می فرماید
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ
رَحِيمٌ حضرت عیسی بیان می فرماید حال علماء سوء زمان خود را که دزدان هستند و خلق خدا را دور
نگاه میدارند با آنکه خداوند عالم آنها را شبانان قرار داده در فکر خود هستند و در فکر خلق و آن بزرگوار
در فکر هدایت خلق و نجات ایشان هستند پس شبان مهربان هست اگر اهل زمان عقل داشتند
بعقل ملاحظه می نمودند همین فرق را می دیدند و می فهمیدند حضرت خاتم نیز شبان مهربان خود را می فرماید
و بیان آنکه کلیتا در هر امری از امور اصول دین از راهش چون آمده برطلب سعی از راه دیگر غیر طریق باید بطلب
افتد در انجیل می فرماید چون نماز گذاری مثل ریاکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند که در مجامع
و سر کوچه ها ایستاده نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم خوب باشند بشما راست می گویم که آنها اجر خود را
یافته اند لیکن تو چون نماز می کنی در حجره خود داخل شو و در را محکم ببند پدر خود را که در خفاست نماز
بگذار و پدر تو که در خفا می بیند ترا آشکارا اجر خواهد داد در قرآن می فرماید قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ باز می فرماید فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ
سَاهُونَ وَالَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ در انجیل می فرماید شنیده اید که بزبان سلف
گفته شده است که زنا مکن لکن من بشما می گویم هر کس بزنی از روی خواهش نظر کند همان دم در دل خود
با او زنا نموده است در قرآن می فرماید قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ
ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ
أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ
يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ
وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ در انجیل می فرماید شما که مرا
متابعت نموده اید در نو آمدن در آن زمان که فرزند انسان بر کرسی جلال خود نشیند شما نیز بر

(حاشیه:) إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ

دوازده تخت جلوس خواهید نمود و حکمرانی بر دوازده فرقه بنی اسرائیل خواهید نمود و هر کسی که
خانه ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را بجهة اسم من رها کرده است
صد مانند آن را خواهد یافت و وارث حیات ابدی خواهد گردید و در قرآن می فرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ
يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ
وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ
تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و می فرماید مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا
وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ غرض از ذکر این چند فقره
از انجیل و قرآن بطریق مثال بیان آنست که فرمایش این دو بزرگوار در نزد کسی که احول نباشد و
هر دو را یکنور بداند مطابق یکدیگر است چه متکلم بزبان هر دو روح القدس است بزبان عیسی
و محمد تکلم می نماید حضرت عیسی خود را مغایر با محمد نمی داند حضرت محمد نیز خود را مغایر با عیسی
نمی داند چنانچه حضرت عیسی حضرت یحیی را می فرماید ایلیا بود آنها التبس شخص ایلیا که باسمان رفته
بود نمیدیدند و روح حیوانی ایلیا در حضرت یحیی حلول ننموده بود بلکه مقصود آن بزرگوار آن بود که
روح الهی که در ایلیا بود و مردم را هدایت می نمود همان روح بود که بزبان حضرت یحیی مردم را هدایت
می نمود و در قرآن می فرماید إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ
أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَ
يُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا لکن چنانکه چون هر دو طایفه بسبب
امراض نفسانیه و اوهام مکنونه نابینا شده احوال و دو بین و صاحبان عین رضا و عین سخط
می باشند این کلمات را هیچ ملت نمی پسندند اهل انجیل می گویند انصاف نمودی که غیر آن را از انجیل
قرار دادی که می فرماید و خالق الروح بعضی از کلمات ملتفته مصنوعه با الهام الهی که بالهام وحی الهی
زبان جو صادر شده مقابل نمودی اهل قرآن می گویند کمال بی انصافی است که کلام خلق را که جوی
تاریخ نوشته شده و نقل از حضرت عیسی نموده با کلامی که از خدا وند عالم نازل شده بتوسط جبرئیل

بر حضرت خاتم نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ
مُبِينٍ مثل هم شما ای بیچاره ها نظر بعبارت کلام نمایید بلفظ و بحقیقت متکلم نظر بصورت و
شخص حقیقت ملک جبرئیل و مدخول روح القدس را تعقل کنید اوهام مصوره خود را که حقیقت
و کنیش و رسالت و مثال آنکه مثل منزه و مقدس از آنها هستند از قلب زایل کنید تا دو فقره از نظر
محو شده غیر کلام حق نبینی حضرت عیسی خود را نور خوانده و روشن سازنده عالم حضرت
خاتم نیز خود را نیز نور خوانده آن نور که عالم را روشن نموده چون کلام این دو بزرگوار نیست و
روشنائی جز هدایت نیست هر دو هدایت کننده است عیسی که گوید روشنی زمان عیسی شفای نابینایان
و بینائی کوران و زنده شدن مردگان بود غافل از آنکه این شفای بی مالیه و زنده شدن پنج
نفر و بینا شدن چند نفر نوری نیست که می فرماید خداوند عالم از زمان اشعیای نبی خبر داده
و بآن مژده داده شده و در سایر وعده زمان آن حضرت تا آنکه حضرت خود مردم را از غیب و تحریص
بحیات جاوید و محظوظ از نعیم او می کند و نیز صنایع معجزه می فرماید اگر چشم تو ترا لغزاند بیرون
آن کنید آن را بکنی و خود را بحیات جاوید رسانی بهتر است تا آنکه با چشم بدوزخ افکنی بر
شخص عاقل ملتفت پوشیده و مخفی نیست که این روشنائی و نور و بینائی که خداوند عالم
بزبان آن دو بزرگوار و سایر انبیاء فرموده غیر هدایت و توحید و خداشناسی و محبت الهی نیست که
این بزرگواران بایمن بیانات خلق را بخداشناسی نمایند و مردم دوست خدا و خلق می شوند
ظلم و فساد از میان برداشته می شود نور همان حیات بخش است و روشنائی همان حیات ابدی
و همان تولد ثانوی است که می فرماید از روح تولد شود همان زندگانی است که می فرماید أَوَمَنْ كَانَ
مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ
بِخَارِجٍ مِنْهَا اگر العیاذ بالله هنر حضرت عیسی همین بود که در مدت سه سال که اظهار امر خود نمود
ده نفر مبروص و چند نفر فالج و ده نفر مصروع ده نفر کور را شفا بخشید و ده نفر مرده زنده نمود و مثل
آن را موحدین خدا پرستان نبود و گمان نکنی که این کارها سبب هدایت خلق شده است چه مکرر بقا
بیان شد که هدایت و ایمان خلق بشفای امراض باطنیه می شود نه بدیدن خارق عادت با یاسودگی
در دنیا و نجات کسی که آسوده گی دنیا را طالب است بذل جان و مال بجهة دین و ایمان نمی نماید

اگر این کارها کشف از بزرگی و معنویت نماید آن بزرگی لازم خصایص این امور منکشف شود پس این بزرگی
خود را بکلمات هدایت آمیز خود ظاهر و منکشف نماید پس اگر خواهند بزرگی حضرت عیسی را
ظاهر و هویدا سازند اهل انجیل خوب بود تاویل میفرمودند این شفاء بیماران و احیاء موتی را بشفاء
مرض جهل چنانچه در حق قرآن فرموده شده وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و
احیاء اموات معنوی در احیاء و بیدار نفوس با ایمان چه این گفتگوها از زبان حال اهل انجیل و اهل فرقان
اگر کسی از اهل تورات نیز که باقی بر دین خود هستند و حجت از دین خود گواه ایمان نیاورده اند خواهد
این دو فرقه شود خواهد گفت عجب که عقلاء بی خردان هستند بجهت باطل خود را از جهت دو چشم
فرو نمیکنی و باطل را که واضح البطلان است بطلان آنرا که چو ابجدی که هر دو قبول دارند بیرون
نمینماید و تامل کنند که تقلید آباء بی دلیل و برهان چرا از حق واضح و روشن که آبا و بنده کان نیز قبول
دارند و حقیقتش کالشمس فی رابعة النهار است که کور نیز چراغ تحقیق ده هدا اعراض نموده اند چرا
رجوع بتوان برهان بی شبهه و غرض و مندلین که حالات عیسی و محمد را نوشته اند و بیان کرده اند بتو که
حجتی از برای کسی باقی نگذاشته اند و حالات هر دو را چنان واضح بیان کرده اند که هیچ عاقلی شبهه
نماید که هیچ یک قابل نبوت و دیانت نیستند بود مجوز هم سلطنت و دیانت و فساد در خیال ایشان چیزی
نبوده نمینماید اگر طالب حق هستید باشید که یک مادا شیخ نباشد و اندکی انصاف اما بحث مجتهد
تا حق بر شما روشن گردد بجهت دو باطل مقابل هم نشده اند و حمایت از باطلی بجهت رفع باطل دیگر
نمایند عقل هر عاقلی حکم می نماید که از دو که مسلم است بعد الفرق که حق بود دست باید بیان حق
شد و ما بعد نمود تا حق دیگری هویدا شود و اگر مدعی ظاهر شود بطلان و حقیقت از اهل
حق ما نیز باید استفسار نمود نه از پیروان و اتباع مدعی اگر رجوع با اهل حق مسلم نمینمایید
کلمات پیروان مدعیان با آثار ایشان و با کلمات ایشان مقابل کنید تا حق را بفهمید و تمیز دهید و رجوع
بنفس خود نمایید که این اذهان و اعتقادات دلیل است یا از تقلید بزرگان که منشاش حب نفوس است از
آباء باطل و کتب سماوی خبر داده اند و سببش پیروی آباء و سلف صالح بوده است که پیروی حق نموده تمام
حق نموده اند نه اعتقاد عالم ابتدا اگر که مردم را بآن متوجه او آثار اسلاط نمود و برهان ایشان حجت
در دفع آن ما بود و سلاطین عجم اسلاط نمود و در کتب سماوی خبر داده اند که همه مردم از دین خواهند برگشت

وهرکس بدین حق باقی باشد بنا بر خود را خواهد بود و در آخرت با بزرگان محشور اگر شخص
منصف باشد ملاحظه نماید که حضرت موسی که بزرگی و نبوتش مسلم کل است و خدا با او تکلم نمود
و با غیر او با هیچکس تکلم ننموده مشافهه از زبان خود فرماید پیغمبری مثل تو از میان برادرانت
بر انگیزانم که کلام خود را بدهان او می گذارم هر چه گوید اطاعتش نمایید و هر که امتثال نکند
هر چه گوید همان شود آیا هیچ از این اشخاص را می توان گفت مثل حضرت موسی است که آیات و
بیناتش مسلم کل و کالشمس فی رابعة النهار است اگر بینات ایشان نیز واضح بود چرا ما که یهود
حضرت موسی هستیم نفهمیده ایم اگر معلوم بر ما شده بود البته قبول می نمودیم لکن بزرگان به
جستجو رفتند کذب و بطلان ایشان را فهمیدند بر فرض آنکه خوارق عادات داشته باشند با این
دعاوی که تمامأ بت پرستی است چگونه می توان قبول نمود و حال آنکه حضرت موسی فرموده اند
زنهار خوارق عادات را نخورید که خداوند امتحان هست هر چه در آن بت پرستی است باطل است بلی
چون حضرت موسی مبعوث و احکام آورده و مردم را متعبد نمود و شایعه آن بزرگوار صعب و
دشوار است و این دو فرقه خلق را از قیود اطاعت ها بدر آورده اند آنچه را حضرت موسی حرام نموده بود حلال
نمودند با آنکه در انجیل می نویسد که یک نقطه یا کلمه از تورات و احکام آنرا ناقص نمیکنم بلکه آمده ام
تکمیل تمام ختنه را بر داشتند و گوشت خوک را مباح نمودند اغذیه که حضرت موسی کمال اهتمام بر آن
داشت بر داشتند و همچنین زیکیار از محرمات او خلق را فریب دادند که عقبه اختلاف باید نمود اجتناب
از این محرمات و ختنه و شنبه نگاه داشتن تصفیه قلب و تکمیل ایشان را می نماید اهل فرقان نیز می گوید
بخلق که وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ و روز شنبه ممنوع باشند از کار و کاسبی و تحصیل معاش خلق در تنگنا هستند
و در کشتن مردم اهتمام می نمودند نه تحصیل سلطنت و ریاست ملکی قرار داده اند که هر سال لشکر
جمع آورده و خلق را جبرا باسلام دعوت نمودند خلق بیچاره خوشحال طالب بعضی از ترس و بعضی طمع
اندوختن مال و بعضی بجهت فرار از قیود احکام داخل در این دین شدند حال اهل این زمان میگویند سلف ما
از روی مجبوری زحمتها کشیدند حقیقت این دین را فهمیدند و اسلام را قبول نمودند بعضی فریب خورده بعضی
تقلید آباء و بزرگان خود می نمایند بعضی از روی صعوبت و سختی دین حق را طالب ندارند آسان دین را مینمایند

لاعن شعور و تعقل داخل در دین میشوند اگر در مقام تفتیش بر آمده تعقل بنمایند و متحمل بار تکلیف
شریعت الهیه شوند هر دو فرقه رجوع بحق خواهند نمود لکن حیف که مردم طالب آسودگی و مشغول به
اوهام خود هستند کسی در مقام تحقیق بر نمی آید هر گاه روز روشن حاضر بود دیده میکمالات این فرقه را
می شنید از روی تعجب نگریستی و گفتی این بیچاره ها هر یک فرقه در ضلالت هستند بجهت کلمات
بزرگان خود از دین قدیم قویم و طریق مستقیم که سابق بر همه آنها بوده غافل شده بگو الهی
کاش دعا میفرمودی و حق را از ما استفسار نمودید تا ایشان را از وادی ضلالت رهانیدیم
و بشاره حقیقت نموده او و دیدیم و بیان کردیم از برای ایشان که اصل این فرقه از حیره بوده است و تابعین
آنها عجم بلند بر رفتند و از برای خود طریقه اختیار نمودند آن طریقه رفته رفته قوت گرفت تا آنکه مذهب
و آیینی شد و بآنجا کشید که مدعی می شود این شخص هر دو بنیان نهود را از اصل میباید و مردم را
دعوت مینماید بطریقه رد زدشتی و عباسی اصول و فروع ایشان و قبایح و مثالب اصول و فروع دیگران را
مینماید و همچنین سایر فرق و ملل و لکن انصاف آنست که هیچ کدام بهتر بود دیگری در مثالب کار دینشان هم
در ثبات خود و اعراض از دیگران باشند تو از حق خود و کلمات بزرگان خود می باشند و کلماتی که از
مؤسسین ادیان صادر شده است همه حق و موافق با حکم عقل است و هیچ تکذیب و ابطال کلمات
دیگران ننموده سابقا بیان کردیم که نسخ در اصل دین که موافق حکم عقل است نشده و نخواهد شد
بلی مجدد مؤسس دین بر حسب اقتضاء زمان و مصلحت خلق بملاحظه نظمش قرار داده و سبب تعدی
و تحریف تابعین فساد آن ظاهر شده که دفعش را از مصلحت ملاحظه سابقه است شخص که بعد از آن بزرگ
از جانب حق می آید بجهت آسودگی خلق و دفع آن فساد آن حکم را بر می دارد و نسخ مینماید مثلا سبتی که حضرت
موسی قرار داده بود فساد نداشت لکن سببی که در زمان حضرت عیسی هجرتی با آن مشغول بودند که واضح
شده که شخص مریض شفا داده شود یا اگر شنبه بجهت خود و نفع خود چیزی نماید خلاف شریعت از صلاح بود
که حضرت موسی ملاحظه نموده بود و همچنین بر حرام نمودن بعضی از امور که عقل حاکم بجهت آن نیست اگر
پیغمبر لاحق صلاح در رفع حرمتش ببیند رفع مینماید چنانکه قبل آن شخص که حکم بحرمتش نموده بود بلکه
بر او حکم حلیت نموده بود كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مثلا حضرت

موسی نهی فرموده از جمع بین الاختین و حضرت یعقوب دو خواهر را بعقد خود در آورده بود و الحال
انتهار باد است عقل نیز منع از آن نمی نماید چه معلوم است حسن و قبح بعضی از امور عقلی و ذاتی
نیست بلکه بوجود اعتبارات است که پیغمبر بملاحظه مصلحتی و حکمتی امر میفرماید و حکم میفرماید چون
اطاعت پیغمبر بحکم عقل لازم است پیروی لازم است بحکم عقل اطاعت نماید چون پیغمبر دیگر آید که
مصلحت خلق را ملاحظه مینماید بر حسب اقتضاء زمان رفع حکم سابق را مینماید و بر تابعینش لازم
اطاعت او پس نباید گفت چرا نسخ حکم نموده و این را دلیل بطلان گرفت بلی باید تحقیق نبوتش نمائی
نه از این گفتگوها دوش نمائی هم آنکه دین یک بعضی احکام را بر داشت بنا بر سایر کلمات حکمت آمیزش
نظر نمی بدانی اگر کلامش با شد موافق عقل اطاعت نمائی بلکه چون از او صادر شده نمائی
نهایت عجب آنکه اتباع موسی ایراد می نمایند که محمد بن عبد الله چرا امر بر امر کشتن فرامرز نموده که
حضرت موسی و غیر او از پیغمبران که ایشان را قبول دارند بارها حکم بقتل کفار را کشتند بلکه حیوانات
و ساکن آنها را شهر امتاکر نمودند اگر بر خوب نموده اند که بامر حق جایز است کشتن نوع انسان بجهت کفر و نیز
که بیادآورده دیگر از ابنای امر و اداره چنانچه حضرت موسی با این اشاره فرموده در تورات چرا از حق خضر
خائن احتمال میدهی چنانچه خود مثل موسی و خضر را بیان فرموده که غلام را کشت و فرمود
فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا از این کار را ثبات بطلان نمایند و نه آنکه نفهمند
که از حقیقت نمایند کلام حق را پسندید فعل و قول حضرت الحال را دلیل و شاهد حقیقت و بطلان همچنین
نگیرد چون در حق حضرت عیسی گفتند اکول و می پرست است بیان صفر باطل را نشنیدند در حق
حضرت محمد چون عیسی گفتند شهوت ران و خونخوار و این را دلیل و شاهد بطلان گرفتند بیچاره ها
اگر اینها دلیل بطلان و تحقیق نبوت محمد است از اینها بر پیغمبران که یهود معتقد قبولش دارند
و کلمات ایشان را نسبت بوحی و الهام میدهند این صفات بد هم بوده است نوشته اند که حضرت داود
زنا کرد با حوا را پسندید شوهرش را مقابل دشمن فرستاد بعد از کشته شدن شوهرش او را بحباله
خود در آورد و حضرت سلیمان با حضرت عیسی از او متولد شد نیز از حضرت داود و کلمات روح القدس
میدانند و حضرت سلیمان که در هزار گیتی شبهه ندارند می نویسند هزار زن داشت یازده و صغره داشت و
حضرت یوشع که نوشته اند آفتاب و ماه بجهت او از حرکت توقف نمودند بعد از حضرت موسی مشغول کشتن

حضرت موسی فرموده عهد را بعقد خود در آورده بود و حال
بعقد خود در آورده با آنکه پیشتر از آن ... بود
ع

واسیر کردن زنهای او و شهرها و قرای کفار را بر بنی اسرائیل تقسیم نمود حضرت داود در عمر خود
قتال کفار نمود از بسیاری خون ریزی خواست بنای خانهٔ خدا نماید او وحی شد که چون زیاد خون ریخته
خانه بیت تو بنا نخواهد شد پسرت آن را بنا خواهد نمود حضرت عیسی با آنکه فرمود هر کس نظر خواهش
بزنان اندازد همان ساعت با او زنا نموده می‌نویسند در حق زنی شیشهٔ عطر را بر سر آن بزرگوار ریخت و
موی خود پاهای او را خشک می‌نمود اگرچه در زمان خودش مثل این اعمال دال و شاهد بر نبی اگر
لکن پیروانش این افعال را نقص ندانسته بلکه از بزرگی او می‌دانند و چنین است اگر شخص بزرگ و خدا شناس
باین امور قدح در او نباید نمود حضرت موسی و داود باین نحو جنگ کرد اختیار نموده بود با آنکه دیگران را
منع از زنا و مجبور نموده بود هرون و مریم ملامت نمودند متغیر و ساختند پس چرا این را
موجب قدح آن بزرگوار ندانسته پس معلوم است که در هر طوایف مدلول که در ذهن ایشان قرار گرفته
معتبر و دلیل داشته پس از آن دلیل اقامه نمایند مخالف اول یکی موسی و عیسی و محمد را اقرار نموده افعال
و اقوال متشابه را دلیل و شاهد بطلان گرداگر رفع شبهه را ملاحظهٔ البته محبوب ایشان اعتقاد نموده
بلکه یکی ایشان متمسک شاهد دیگر نظر آن می‌شود چنانچه موافق هر چه از بزرگی بینند با
تشنیع اگر شاید یکی در ظاهر زشت باشد توجیه و تصحیح مینماید و گاه می‌شود که نبی صحیح نمیباشند در
سند عمل نماید و فعل او و قول را توجیه مینماید چون مدلول که بزرگ و حقیقت آن شخص باشد در دو شهر راست
باین شبهات متزلزل نمی‌شود بلکه همان را بدلیل تأویل شاهد بر حقیت می‌گردد هیچ یک از مخالف و موافق
ملتفت نمی‌شوند که این امور ملازم با حقیت است که از باطل سر نزند و نه ابطال آن که از حق سر زند بلکه
عقل حقیت و بطلان را بامر دیگر تمیز میدهد و خلل باین شواهد ندارد در زمان خود در پیغمبر بعضی انکار حق
پیغمبر و ائمهٔ اطهار اظهار معرفت نامه می‌نمودند منکر مواضعهٔ ایشان با زوجات بودند یکی از ابکار این
نقص در پیغمبر و مقام اثبات با آنکه در قرآن می‌فرماید ... مرسلین وجعلنا لهم ازواجاً وذرّیة
و دیگر فرماید انهم لیاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق حضرت عیسی خود بیان فرمود حال بر
فرمود یحیی با لباس زهد و ورع آمد قبول ننمودید و من با لباس آدم قبول ننمودید تحاشی ای مانند
کرد ای ایشان اسباب عزا و گریه فراهم شد نگریستند و اسباب طرب فراهم آورده شد رقص ننمودند منین
فرموده چون مانع از ایمان ایشان این صفات نبوده و نیست مانع امراض قلبیه و اوهام نفسانیه است

که در قلوب و نفوس مردم بود باشد تا آنها را باطل نشود ایمان نمی‌آوردند و اگر بهمین قدر غرض ثابت شد
مانند حضرت عیسی که فرماید هیچ پیغمبری بعد از من و کسانی که بعد از من بیایند سارقانند گمان شد که هیچ پیغمبر بعد
زمان خود چنانچه باید بعد از من باشد که بعد از خودش در دلها ... نبی جلال آن که جهان
کاذب باو هم بودند بلکه تقوی و اشتغال او در نظر حضرت بیشتر اند اهل زمانش نیز او را مثل خود
دیده گوشت از آنکه انبیاء سابقین در حال خود چنان اخبار کرده که بعد از زمان خود و امثال آن پیغمبر
نمی‌دید بلکه بر خلاف آنها شاهد مینماید از اینجاست که یاد می‌کرد و نیک خود را که ... می‌نویسد که هر پیغمبری
که خلاف پیغمبر سابق باشد در قول و فعل باطل است بعینه رفتار و اقوال حضرت عیسی را با زمینه
نحوی که دیدند جای داده و رفتار و اقوال حضرت محمد را بیان نکند نحوی که در ذهن خود جای
داده پس از آن نتیجه می‌گیرد که محمد باطل است اگر حضرت عیسی را چنانچه بوده نه بر سبیل افراط که او
می‌گویند نه بر سبیل تفریط که جهود می‌گویند و حضرت محمد را نیز چنانچه بوده نه بر افراط موافق و
تفریط مخالف تصور نمایند مخالفتی باید از جهت رفتار و اقوال مگر بملاحظهٔ اقتضای زمان و اهل زمان
حضرت عیسی که در میان بنی اسرائیل بود زمانی که طریقهٔ حضرت موسی را با تغییرات و تحریفات معتقد
معمول می‌داشتند و غالب اشخاص که در اطراف و نواحی بودند از مذهبین بودند و بت پرستی ظاهر کم
بود و حضرت محمد در میان مشرکین قریش بود زمانی که اصل دین ایشان بت پرستی بود و از اهل کتاب
در آن نواحی قلیلی بودند قریش مدعی بودند که دین خود را از حضرت ابراهیم دارند هر ملتی با هر طایفه
مناسب حال ایشان گفتگو نمود چنانکه مقتضی هدایت و ارشاد و اتمام حجت باشد اگرچه مکرر این مطلب
بیان شد مبادا گفته می‌شود شاید بتکرار او مؤکد در بعضی مفید و مؤثر شود تمیز حق و الباطل ...
ممکن نیست اگر ملتفت غرض خود نیست و در هر امر که هست چون ملتفت نمایند اعراض نکرد مشافه ...
تا ملتفت غرض خود نشود تا در صدد علاج برآید و اگر جهل مرکب ... ملاحظه نماید کرم خود را بیابد
و در غرض چه هست چه وهم در وجودش راسخ چه هوای مکنون در وی نفس باشد علاج نامقبول از معالجه
مجاهده نمودن غیر مفید است خصوصاً اگر طرف مقابل نیز مثل او باشد کسی که در اثبات ملل و مذاهب
رد آنها نوشته شده است ملاحظه شده غالباً از هر دو طرف در مسئله‌ای ... و این نبوده مگر
بجهت اینکه مقصود جز وهم یا غرض نبوده که ملتفت خطای خود نشده غرض از این تقریرات و تحریرات

اثبات حق و ابطال باطل در میان ملل و مذاهب نیست اگر گفتگوئی از مذاهب و ملل می‌شود بر سبیل مثال است
بلکه غرض بیان امراض و اعراض است که باید ملتفت آنها شد و از خود زایل نمود و اگر مذهبی را حق یا باطل
فهمیدی با خود راجح الراجح تمامی خاطر جمع از آنچه فهمیده باشی الا در صدد تحقیق و تعقل برآئی
تعقل نیز در صدد احقاق رای و نیز در صدد ابطال دیگری از تعقل و ادراک مطلب ملتفت خود باش که رای
نباشی که امر خرج باشد حق را باطل و نه باطل را حق مثل شخصی در اثبات مطلب خود قضیهٔ موجبه
جزئیه را بیان نماید مخالف در جواب سالبهٔ جزئیه را بیان نه نماید بلکه عکس یا ... بیان نماید اگر
فلان محمول بر فلان موضوع بار شود موضوع محمول دیگر خواهد بود صغری و کبری مرتب شود و نتیجه
خواهد داد قضیهٔ دیگر را بعید از آنکه ترتیب معتقد به قضیهٔ حملیه نتیجه بگیرد با مخالف حملیه فرضیه کند
و در صدد جواب برآید و هکذا این مغالطات در مباحث علمیه زیاد می‌شود خصوصاً در مباحث
مذهبیه و ملیه اگرچه در مباحثات و اثبات مذهب یا ملت ملاحظهٔ علم منطق که عاصم از خطاست
نماید و در ترتیب مقدمات تمیز آن ترتیب صادق و قضایای قطعیه و ظنیه و وهمیه را از هم تمیز دهد
ممکن نیست خطا در مناظرات کمتر می‌شود که هفتاد ملت اگرچه ایشان مذهب خود را بر قضایا ترتیب
سازند و نتیجه بگیرند همه مدعی حقیت می‌شوند و نسبت خطا بسایر دهند چون خود مدعی می‌شود
از قضیهٔ ظنیه یا وهمیه نتیجهٔ قطعیه بگیرد و اگر طرف مقابل از قضایای قطعیه نتیجه بگیرد با منکر قطعیه
مقدمات می‌شود یا قضایای ظنیه و وهمیه نتیجه می‌گیرد با آنجا بر مدعی می‌دهد چون خود ادعای
تواتر نماید به خبر یا که اکتفا نموده مدعی تواتر می‌شود البته ملتفت نمی‌شود که در تواتر باید بعض خبر
در تمام طبقات بعدد تواتر رسیده و عدد تواتر اخبار صحیح معتبر است اگر مخبرین با بعضی از ایشان نقل معنی
نمودند آنکه این معنی را شنیده باشد و لفظی که شنیده است محتمل از معنای آن متعدد باشد تواتر معتبر
حاصل نمی‌شود و همچنین اگر مدعی علم شود بدون اینکه شنیده باشد خبر شود تواتر مفید نیست اما اگر
طرف مقابل ادعای تواتر نماید این مناقشات را نماید و می‌گوید باید معلوم شود که در اول صدور این مطلب
چند نفر مطلع شده‌اند و از ایشان منتشر شده آیا بعدد تواتر بوده یا نه مثلاً مسلم ادعای تواتر خبر انشقاق
قمر اگر نماید این مناقشات و غیر اینها را هیچ مینماید اما خود ادعای تواتر بر خاتمیت حضرت عیسی
از فرد او یا آسمان رفتن مینماید اگر کسی شبهه نماید گوید از کمال وضوح و ظهور قابل شبهه نیست و

بالعکس پس این احوال که آن نبی که غرض از تحریر و تقریر این کلمات احقاق حق یا ابطال باطل باشد
یا امید آنکه مخالف از معتقد خود برگردد چه این امر را قریب بمحال میدانم چنانچه حضرت عیسی بیان نمود
تا تولد تازه نیابد شخص داخل در ملکوت سموات نشود و حضرت خاتم می‌فرماید صمٌّ بکمٌ عمیٌ فهم لا یعقلون
و مانند اینها نشنوانیده باشند او را گویا که مانند باشد با چیزی ... تا زوال امراض شود ولادت جدید نمود
باید چنانچه ... شده است که این کتب ... غالباً در حق مخالف ... نماید و حق موافق نیز غالباً ...
حاصل است بلکه غرض تنبیه بر امراض و اعراض نفوس است اگرچه هر کس ادعا نماید که من صاحب غرض و نفع
چون ... نظر ... هستند حتی راضی ... ذلک تقدیر العزیز العلیم بار می‌فرماید لا عاصم
الیوم من امر الله الا من رحم بار می‌فرماید ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و فرموده
وما انت بمسمع من فی القبور خواهی گفت این حرفها مکرر گفته شده است تا کجا ... منهاج
اهمیت و شکر ... از آیات تورات و انجیل و قرآن را ملاحظه نمائی تمامی مکرر است حضرت موسی ...
تمام مطالب بعضی مکرر ... سفر تورات مثنی از تکرار ... و تفصیل حالات بیان ...
حضرت عیسی از برای ملکوت آسمان امثال متعدده می‌آورد و بار دو بار دیگر مثل می‌آورد در قرآن بعضی
نمودند با آنکه مکرر است چون غرض متکلم دلسوزی برای مخاطب است تعبیر امکن می‌نماید شاید در
دفعهٔ اولی اثر ننموده در دفعهٔ ثانیه اثر نماید و هکذا کذلک لنثبت به فؤادک ورتلناه
ترتیلاً از تکرار نصایح مکدر و ملول مشو چون طالب نیستی ملول می‌شوی هرگاه بطلب آنکه راغب
شوی هرگاه ... ساعت نمودم ... دفع امراض برای بعضی آثار امراض رفع شود از ظلمت
اندکی وارهی خوشنود خواهی شد و الا تأمل نمائی که اعتقادیکه در خاطرت هست آنکه موجود حاصل شده
و به چه سبب حاصل شده در صدد تحصیل حاصل مباش اگر معتقد تو منشأ صحیح بوده ...
بوده و اعتقاد و ثابت باش در رد مخالف نیز جوی تأمل نما امور دیگر نسبت بمخالف داده شده است که
ترتیب اوست ... از مخالف از احباب ... گویند غرض داشته یا بغرض ...
بر فرض شوخ نیست مقتضی یکی او هستی باشد در هر حال ملتفت باش هوای نفسانی که اهل ...
با کوا اهل مخالف غافل از شعب هوی مباش که شعب‌هایش بسیار است گاهی می‌شود شخص گاه کند ...
خلاف هوای او است از بعضی جهات چون تأمل میکند موافق است با هوای او لازم ملتفت اوهام خود

[illegible]

قَالُوا لَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ [illegible]

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ [illegible]

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ [illegible] وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ [illegible]

[illegible] قُل لَّا أَقُولُ لَكُمْ

عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من شما را دوست دارم و عهد دوستی من ثابت باشید اگر شما احکام مرا نگاه دارید در عهد دوستی من خواهید ماند
چنانچه من فرمانهای پدرم را نگاه داشتم و در دوستی او ثابت هستم تا آخر فرمایشات پس ایمان کامل و تمام
[illegible]
فرمایشات [illegible] قرآن نیز می فرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم واهلیهم یوم القیامة الا ذلک هو الخسران
المبین [illegible] الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم الذین خسروا
انفسهم فهم لا یؤمنون [illegible] الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون
ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون [illegible]
[illegible]
کلما رزقوا منها من ثمرة
رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل واتوا به متشابها [illegible]
ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون [illegible]
[illegible]

[illegible] اسباب قوت و شوکت و عزت و ثروت [illegible]

[illegible] حضرت موسی مؤمن آل فرعون گفت

إِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ [illegible]

[illegible]

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

[illegible] أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ [illegible] جواب لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ

[illegible]

لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [illegible] وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ

مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ [illegible]

[illegible] إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ [illegible]

[illegible] مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ [illegible]

[illegible] كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً [illegible]

[illegible] إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ [illegible] أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي إِنَّ الصَّلَاةَ [illegible] كِتَابًا [illegible]

[illegible] وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ [illegible]

[illegible] كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ [illegible]

[illegible] هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ [illegible]

[illegible] وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ [illegible]

[illegible]

عاليا كان او سافلا فعلها كان لطافتها او بهائها او وجاهتها بجاهها من العظمة كبرياء مثل الملائكة
بل هم عباد مكرمون ولا الكواكب والشمس والقمر بل الكل مأمورون بامره مطيعون له لا يعصونه
هو الملهم ومثبتهم وجاعلهم سببا للمسببات فلا توجهوا اليها في سببيتها بل توجهوا الى بارئها
وجاعلها مظاهر العظمة كبريائه ﴿وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾
المراد من الآيات آيات وجود الانبياء والاولياء المهديين المبعوثين من الله لهداية الخلق الذين كلماتهم
كلمات الله والعاقل المتأمل في كلماتهم وحالاتهم واقوالهم واطوارهم ونظرائهم بحاله على الحق والوهم و
الغرض بعيد عن ... الكلمة الصادرة كلمة الله والمتكلم روح القدس ... والتابع طور شرع النحو
من ... تقليد الاوهام والمانع عن ادراك الحق الموجودة كلماتهم لا يصغون اليها بل هم عنها معرضون
وكذا الآيات الدالة على حقيتهم من خوارق العادات يعرضون عنها لا مرض الحجة في نفوسهم كالوحوش من
المعجزات التي اوردها موسى وعيسى وغيرهما ﴿فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُوا
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ المراد بالحق كلام رسول الله ... ويوم القيامة من الله وقالوا اساطير الاولين ...
ويستهزؤون ... الانباء والآثار ... على كلمة ... على الكفار
وابتلائهم بالبلايا الالهية ... وقتلهم واسرهم ... في فتح مكة وغير ذلك و
العقوبات الاخروية التي اوردها بعد الموت ... الى يوم القيامة والعقبى ... المعرضين المكذبين
كانهم ... بعض الآيات الآمنين ... من اهل الجنة وهذا التذكر لعلهم يتفكرون
... ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ
مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم
بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ بعد ان انذرهم بالامر الاخروي انذرهم بالامور السابقة ...
... حال السابقين ... لم ينفعوا ... اهلكهم الله بذنوبهم مع ان
نعم الله كانت سابغة عليهم وكانوا اكثر قوة واشد تمكنا في الارض فلم يغنوا عنهم اموالهم ...
فاهلكوا واحيا الله بعدهم قرنا آخرين ... تعقلوا وارجعوا الى ربكم ... البر ...
لعلكم تنجون من الهلكة وهذه الانذار ... محسوسة ... لا ... على حيا
... الله ... ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ

كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ ...
بين ان المانع من ايمانهم ليس عدم المعجزة وخارق العادة حتى اذا ... بل المانع ما في قلوبهم من الامراض
وفي انفسهم من الاوهام واعتقادات النبي والرسول المبعوث من الله لا يكون مثل هذا الشخص من حيث الفقر
وانقياد ... من حيث ... والعلم الذي كان ... لا عندهم بل عدم كونه من اهل الورع والتقوى والمشايخ
... عند الناس ... وكونه حامل الذكر ... من حيث العبادة عندهم حيث
انه لم يكن ... ومستغفرا ... الكلمات الحسنات ... الاولين
... من الله ... السماء ... الاولين
الله ... الكتاب النازل ... والسماء ... هذه السماء ...
الكتاب ... رسول الله ... الروح الامين من السماء ... الله ...
من الله ... ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ﴾
ذكر بعض ما في نفوسهم المانعة من ايمانهم وتصديقهم الكتاب المنزل من السماء في القرطاس حيث اظهروا
اعتقادهم ان النبي المنزل اليه كلام الله ينزل بعد الملائكة كما كان ينزل على الانبياء السابقين حسب اعتقادهم ان
السابقين كانوا يرون الملائكة حيث ... نزول الملك ... ان هذا المدعي ليس من الله وليس نبي
رسول ... الله لا ينزل الملائكة ... الا ... الى ...
بعث ... العذاب على المنكرين المعاندين كما كان ... وغيرهما فاهلكوا الكفار
... ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ﴾ ...
في نفوسهم ... من الناس ...
بين الله والخلق ... لكلام الله ينبغي ان يكون ملكا ... الملك ... على صورة
الاصلية ... بصورة البشر ... بهذه الصورة ...
... الملك ... بصورة البشر ...
حيث ... المملك ... النبي
فيكون المراد من اللبس ... ﴿وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ
سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ ... المستهزئين ...

المستهزئين السابقين الذين تمتعوا ... الدنيا ثم اصابهم سيئات ما عملوا فاذاقهم الله عذاب
الخزي في الحيوة الدنيا ولعذاب الآخرة اخزى ... لا
وابتلاهم ... بعذاب الدنيا والآخرة ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾ ... الاعتبار بحال السابقين ... انكم
... في الارض في الظاهر ... عن حالهم ... احوالهم ... في
الباطن ... في احوالهم ... الى انفسكم ... الانبياء والاصفياء والكلمات
الرسول المختارة ... القرآن ... ان القرآن ...
... الله ... الناس ... ولا ...
... من تكرار النصايح والمواعظ ... المستمع الاول ... الثاني
قد تتبعنا ... اهل ... الكتب من التواريخ والسير والكتب
المنسوبة الى السماء وغيرها ... اهل العالم من نوع الانسان الممتازين
من سائر الحيوانات بالنطق ... الناس على ... لا يقولون ...
للعالم سوى الطبيعة بل يقولون ان الامور الواقعة في العالم اتفاقيات ...
صادرة عن حكمة او صادرة عن حكمة هي مقتضى الطبيعة من دون ... او سواها
مدبر ومؤثر حكيم مختار ... الافعال ... وحكمة ...
... من الناس ... لا واظهار ان كان الذين
... واحوالهم ... اهوائهم ... عند عدم
تأملهم وتفكرهم وتدبرهم وعدم ... لعقولهم ... بل ...
الملل المختلفة حتى المتعبدين بعبادات ... عند ...
... كذلك ولو ... تقليدا ...
... في اظهار اعتقادهم ... من التقليد
... لا عن تحقيق وتأمل وتفكر ... الهام ...
ان هذا الصنف المظهرين لاعتقاد نفي المؤثر المدبر الحكيم المختار للعالم لا يستندون

في هذا الامر الى دليل ... عقلي او كشف والهام بل لا ... دليل يدل على النفي ...
الى الاثبات او الى ... ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا
وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾
... ولا دليل ... سوى ... والظن ...
من خبث النفس وحب الهوى ... النفس من العذاب ... الانسان ...
... الانسان مجبول على ذلك ... عاجلا ولا ...
... والالم ... الشهي ... طبيب ...
... الطبيب ...
... الاخرى ... اذا استمع
ان البكاء على الحسين ... الذنوب العظام ... هذا الكلام ...
... المعاصي وكذا اذا سمع ... على الاخرى

... لا ... خبر واحد
كما ... الصدق والكذب لا يجوز العاقل
الاقدام على ... دليل قطعي
... خبر يحتمل ... هذا
الشخص العاقل ...
عن حكم العقل
القاطع

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الاحد الفرد المتعال عن المكان والزمان والكيف والاين المتقدس عن دريافت ابصار و [illegible]

الافكار المنزه عن الحلول والاتحاد والتشبيه سبحانه الذي لا تدركه العيون والابصار ولا تدركه العقول

والافكار ولولا وصف الحق نفسه بصفة الواصفين تعالى عن وصف الواصفين ولولا [illegible]

الناعتون منزه عن نعت الناعتين ولولا الهام المتفكرين [illegible] على آثار المبصرين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والحيوة الابدية الطيبة فان حجب العبد المحجوب عن لقاء الله هي المانع [illegible] الداعي [illegible]

الاوهام و [illegible] الفوز بلقاء الله والزهد عن [illegible]

وكان [illegible] الى التبع وهو شهيد [illegible] فاهتدى به الى الصراط المستقيم

بسم الله الاول والاخر الظاهر والباطن الذي لا اله الا هو المهيمن القيوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب [illegible] والله اعلم حيث يجعل رسالته [illegible]

لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم [illegible]

ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض [illegible]

هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب [illegible]

[illegible] قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله حتى اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا يا حسرتنا على ما فرطنا فيها [illegible]

ولو ترى اذ وقفوا على ربهم قال اليس هذا بالحق قالوا بلى وربنا قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون [illegible]

[illegible] قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء [illegible]

قل فمن يملك من الله شيئا ان اراد ان يهلك المسيح ابن مريم وامه ومن في الارض جميعا ولله ملك السموات والارض وما بينهما يخلق ما يشاء والله على كل شيء قدير [illegible]

ليس البر بان تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى واتوا البيوت من ابوابها [illegible]

[illegible]

وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون [illegible]

ارأيت من اتخذ الهه هواه افانت تكون عليه وكيلا [illegible]

[illegible] وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى تلك امانيهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين بلى من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون وقالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا قل بل ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين

افغير دين الله يبغون وله اسلم من في السموات والارض طوعا وكرها واليه يرجعون قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شيئا ولا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون [illegible]

وان هذه امتكم امة واحدة وانا ربكم فاتقون فتقطعوا امرهم بينهم زبرا كل حزب بما لديهم فرحون [illegible]

وقالت اليهود ليست النصارى على شيء وقالت النصارى ليست اليهود على شيء وهم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون [illegible]

نزل به الروح الامين على قلبك [illegible]

ويهام الشاعر فرايا امر وفيه للر الغيبة في وجوده فلا تنكروا لا اثر شيء مثلنا ولا لا اثر ليس من صنف العلماء
ولا لا اثر ليس من اشراف الناس ولا لا اثر ليس من العباد والزهاد ولا النبي ولا لا اثر الشمس لم
تطلع من مغربها ولا لا ان السماء لم تنشق بالغمام او الملائكة لم تنزل او السموات والارض لم
تقم او ابواب السماء لم تفتح او الجبال لم تسير او لم يجعل كثيبا مهيلا او الارض لم تزلزل او
النفوس والارواح لم تخرج من اجسادهم او لم تبعث الاموات والنفوس او لم تسمع الصيحة او لم يرجعا
الذين كانسوهم لو لم الكواكب انتثرت والسماء انفطرت او كشطت او غير ذلك من الاوهام بل نعلم
علما يقينا ان كل هذه الامور ظهر بظهور الحق بحيث لا يراه الاعمى ويرى كل من كان بصيرا ولا يدرك
ولا يشعر بالاموات الا من كان حيا ولا يسمع من كان اصم بل من كان له قلب او القى السمع وهو شهيد
لكن ليس علينا ان نقبل ونؤمن بمثل ذلك من الاوهام بل اذا كشفنا حجبات الجلال من غير اشارة
وهتكنا الستر لغلبة السر ومحونا الموهوم بصحو المعلوم واجذبنا بجذب الاحدية لاح صبح التوحيد
المشرق من صبح الازل وفزنا بلقاء الله ولا يتوهم ان من اظهر امرا فان كان مبطلا وداعيا الى غير الله
لاخذه الله باليمين ولقطع منه الوتين بل لو اتى بخوارق العادة فلا نعتز بها ما لم نصل الى
الامر ولم ينكشف لنا الامر ان يرجع الى الله او الى نفسه وانه هو الداعي الى الله وانه فان في وجوده ام لا
فاذا انكشف لنا ان المتكلم في وجوده هو الذي كلم موسى تكليما فعلينا الاقبال عليه والرجوع
[illegible] والاذهان اوهام كالاوهام السابقة فان الله تعالى امتحن عباده كما امتحن
[illegible] حيث قال لو جاء احدكم الى عبادة الاوثان وادعوا النبوة فلا تقبلوا منه وان اتى بخوارق
العادة واجراها الله على يديه فان الله يمتحن عباده والاخذ باليمين والقطع للوتين ليس تراه
بالعين الحاسرة بل يدرك بالبصيرة الناظرة وان يوما عند ربك كالف سنة مما تعدون والحق
عند كم عند كم مثل التداخل بينا الحق وعرفنا اياه وتبينه اياه غير معاندين لو لم يظهر بل
منتظرين لظهوره ولعانه ان لا يحجب امره ولا يرد سائله واعلم انك اين ادرت وحيث ان
نجمع الناس على امر واحد ونرفع الخلاف فلا يمكن ذلك برفع طريقتهم ونسخ احكامهم وعرائمهم
بل ان نقول كل كان من عند الله والان كما كان وانما الباطل ما اخذه المحرفون والمتحرفون من
الشرك والبغي والفحشاء لا اختلاف في كلمات الله وانما الاختلاف من تحريف المحرفين كلمات الله

بلغ مقابلة

فانه لا يامر بالفحشاء بل انما يامر بالعدل والاحسان وان لا يقول على الله ما لا يعلمون فالله ولي
الاداء لجماع الناس ودعوتهم الى التوحيد من دون جهة وتعين بحيث يعرف كل احد من تعين الموجب
لانكار الحق في ظهوره الاخر فاذا ذهب عنه تعينه وجهة جاءوا الى كلمة سواء فحينئذ توجه الى شطر اهل الحق
فيا سريع البرهان عن قريب انقادوا وان جهل ابو بكر معاندا فانظر في حال السابقين من مظاهر الله كيف
دعوا الناس الى الكلمة الفصل كما يقول عيسى اني جئت لاجمع لاغنام الشاردة عن طريق التوحيد الى الحق
ويقول انما بعثت للاشرار لا للابرار غرض آنكه كلمه جامعه كه مردم را آسوده نمايد سعيا الههات
ومودت كه مردم را از شر نجات دهد آورده هم لواء يكديگر شوند وكسى بفكر خود مثل ان بكر ابن نبات
وخود را ادراي مقدم بر غير نداره ومولا دراموال واقعاتها بايد ناهم آسوده ومرفه الحال بوده شما
اين كلمه در خلق بكلمه جامعه توحيد توجه نظر الله تعالى اگرچه حقيقت توحيد توجه مسلزم اين
امرات وحال الخوف واتحاد ابن امر موجب اتحاد طريقه ومات غيشود چه جامع عيسى كه در اين امر حقيقت
مي باشند هرگز راضي نميشود كه شخص متدين بغير دين عيسى باشد وغير عيسوى را مظهر حق بداند بلكه
راضي نميشوند كه كسي غير عيسوي را با او هم برابر بداند چه كه معتقدي باشند كه نجات در همين دين است ولو بعث
چون آن حضرت بعثت و هر كس بغير اسم او دعوت نمايد او را دجال و نبي كاذب مي دانسته بلي اگر چه اهل اديان
او امر را اندر شود چنانچه نقل كه هم لا طريقه جمهور بر كه موجب آسايش خلق و سبب امنيت مي شود
لكن بعثت انبياء و رسل نيز از جهت همين امر است بلكه امر بكر يكديگر نظر داشته اند كه مردم را اباحت خلق
الحق وارد ساختند و كلمه جامعه كه مردم را دو اين ساحت وارد سازد نيست مگر رفع تعينات از نظر
عباد او را و انطار ان كه داشته شود آنچه انبياء و رسل آورده اند حق است هر گز زايل نميشود چنانچه
عيسوي فرمايد ان السموات والارض يكوان يزولا و كلام ابن الانسان لن يزول ابدا و حضرت محمد فرموده
لانفرق بين احد من رسله واختلاف در بعضي عبادات يا معاملات و در حال اختلاف جهت آنست كه مظهر حق
[illegible] بابواب كه حاجب بعده لا ابان بالوهمى داود و در كل مطلوب لحسن الباس بكر را داوده ما مردم
از حديد يكد موجب اختلاف است مرفوع آيند انما يدعو الى الكلمة الجامعة من يقول ومن قوم موسى
امة يهدون بالحق وبه يعدلون انما يدعو اليهما من قال وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه
يعدلون انما يدعو اليهما من قال ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا

ولم يقترحوا الجفاء مظاهر الله بل آووا الى الكهف عقولهم وافئدتهم وانخرجتهم من بلد الشرك الى فضاء
التوحيد انما يدعو اليهما من قال قولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل الى ابراهيم واسمعيل
واسحق ويعقوب والاسباط وما اوتي موسى وعيسى وما اوتي النبيون من
ربهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا
وان تولوا فانما هم في شقاق انما يدعو اليهما من قال ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين
والنصارى من آمن بالله واليوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون انما
يدعو اليهما من قال ومن يسلم وجهه الى الله وهو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى والى الله
عاقبة الامور انما يدعو اليهما من قال ليس باماניكم ولا اماني اهل الكتاب من يعمل سوءا
يجز به ولا يجد له من دون الله وليا ولا نصيرا ومن يعمل من الصالحات من ذكر او انثى
وهو مؤمن فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون نقيرا ومن احسن دينا ممن اسلم
وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهيم حنيفا واتخذ الله ابراهيم خليلا انما يدعو اليهما من قال
لكل امة جعلنا منسكا هم ناسكوه فلا ينازعنك في الامر وادع الى ربك انك لعلى
هدى مستقيم انما يدعو اليهما من قال لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا ولو شاء الله لجعلكم
امة واحدة ولكن ليبلوكم فيما آتاكم فاستبقوا الخيرات الى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما
كنتم فيه تختلفون وقال فان حاجوك فقل اسلمت وجهي لله ومن اتبعن وقل للذين
اوتوا الكتاب والاميين أأسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا فانما عليك البلاغ
والله بصير بالعباد وقال ليسوا سواء من اهل الكتاب امة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل
وهم يسجدون يؤمنون بالله واليوم الآخر ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسارعون
في الخيرات واولئك من الصالحين وما يفعلوا من خير فلن يكفروه والله عليم بالمتقين
حاصل آنكه كسي كه دعوت مي نمايد مردم را بكلمه جامعه اگر بر شته محبت بخواهد خلق را بهم پيوند و محبت
حقيقت ايشان در نظم ابد و الحاد در مظهر محبوب محبت حقيقت مي نخواهد بود چه معلوم است
كه مردم بمجرد محبت مظاهر هميشه دست از محبت حقيقت بر داشته بوده اند و ما سوي را بجاي مظهر ميخوانند
بلى حال از چگونه اتحاد ميسر مي شود و اگر چشم از مظاهر بپوشند و بمحبت حقيقت سر دارند في دين

خواهند شد فليس لهم في الاخرة من خلاق واگر خواهند جلوه تمام مظاهر را بخلوص بنمايند دايم
كه در ظنون و اوهام هستند ميسر نميشود از براي كسي جلوه غير مظهر را كه خود اختيار نموده بودهم
با تحقيق ببينند و قبول نمايد پس بايد كسي كه در صدد اين امر است اول مردم را از جنود ظنون و اوهام
برهاند و ثانيا از قيد بتيكه نفوس و هوا آزاد نمايد و بفهماند كه تعين و جهت و حصر نيز از ظنون و اوهام
فاينما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم در اين هنگام ميسر مي شود از براي ايشان اجتماع
بر كلمه توحيد كه بوي گل را از هر درختي بشنود طالب و بجذب او شود نفحه روح القدس از هر جهت
بوزد با هر از مي آيد و در ميدمد مي شود آنوقت بمحبت حقيقت در صدد دادن خلق بر مي آيد و آسوده گردد
طالب شود ولي فرط محبت مظهر غالبا حاجبت از جمع مردم بر كلمه جامعه توحيد چه كه شخص را از
جاده توحيد بشهر شرك مي كشانند با عقيده آنكه دعوت بتوحيد نمايد لا نظر نمايند دعوت عيسي را كه در
كلمات خود از براي خود ابنيت جز سر آنجت مثل ليلى براه ياد كرد يعني ايد مردم را بكلمه جامعه دعوت الى
الله مي نمايد چون سر دعوت بجواد من مي رسد بعد از آن نزد گوا از فرط محبت مي گويند اول كلمه كه از حق
صادر شده نور عيسي بود و ما سوي از او خلق شده بلكه سلطان بزرگ آن نزد گوا در ما مي نمايند كه حالا
ممكن نيست بجهت آنكه بگويند كه در غير جهت عيسى نيز حق پيدا مي شود بلكه در سلطان حلول محمد نيز شريك هيچ
و خير قبول نمي نمودند كه محمد بن عبد الله دعوت الى الله نمايد بلا واسطه عيسي ولذا غير بودند وكذ قال الله
يا عيسى ابن مريم ءانت قلت للناس اتخذوني وامي الهين من دون الله قال
سبحانك ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما في
نفسي ولا اعلم ما في نفسك انك انت علام الغيوب ما قلت لهم الا ما امرتني
به ان اعبدوا الله ربي وربكم وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني
كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شيء شهيد اهل حقيقت و توحيد خود را
از وادي سراب بحر عذب توحيد رسانيده اند و اهل ظنون و اوهام در سراب بگمان آب آرام دارند
دعوت اين گروه موقوف بر اينكه را نشان بنمايد كه در سراب هستند و ما روئيد براي چشم ايشان
ترتيب دهي كه سراب را از آب تشخيص دهند تا رفع تشنگي خود نمايند و از آب كوثر حيات بنوشند عوض
آن گروه تشنه كوثر حيوان كه از منبع بحر توحيد مي جوشد با آنكه از كوثر حيوان با ايشان بجشاني

اگر بخواهی تمام خلق بر کلمهٔ جامعه وارد بشوند و از حوض کوثر توحید بنوشند بنا باید منحصر بیک نفر
مظهر نبی بلکه تمام مظاهر و منابع بحر توحید الهی هستند که در همه از رشحات بحر مشاهیر تشخیر شده
تشنگی خلق ظاهر شده نه آنکه بگوئی آنچه بوده است ظاهر شده چه این اهر کسی کرده در رشد و طریقه
خود از اهل توحید باشد قبول نخواهد نمود چه معلوم است که حقیقت توحید حد و حصر ندارد
نزد طول دهر در عرض چنانچه عنوان گفت که جلوهٔ حق منتهی شده است بعد از این جلوهٔ دیگر
نخواهد نمود نتوان گفت که جلوهٔ که از جائی بروز نموده از جای دیگر بروز ننماید جلوهٔ موسوی
در زمان آنجناب و بعد از آن جناب عالم را بتمام عالم نمود و الحق خلق از جلوهٔ حق در هیچ زمان محروم نشوند
و همچنین در جلوهٔ عیسوی و محمدی پس کجا اکر نتوان گفت که بانها برسند نه از روی تقصیر بلکه قصور
گمان مبر که از جلوات حق محروم بوده اند و افاضه بر ایشان نشده مانع از اجتماع خلق بر طریقهٔ واحده
بعد از انها هوی و اوهام خلق چیزی نیست مگر آنکه از برای ظهور حق در همین که مشیتش قرار گرفته
در آن حین ظهور نماید حصر قرار دهند و گویند از غیر این حین خدا را ظهوری نیست اگر بدعا
فذر بگو قل کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و از و وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ
الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و اگر سعادت نطلبی فَادْعُ إِلَىٰ
سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ اهل هوی را از هوی بند انجه بر بنیاد نظر
ایشان و اهل وهم را از وهم بعد نما چشم بصیرت ایشان را باز نما تا حقیقت از موهوم تشخیص دهند که
موهوم موهوم نمایند و از برای ایشان چه معلوم شود کما اینکه از بن بحار یا فقرا ایشان از کوثر
حیوان الهی که بان رسید عطشان کَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ
این مثل غالب اهل ملل که حقیقت طریقهٔ خود را میخواهند بابن نحو بمردم برسانند و مکن نیست که
چون خودشان از حقیقت طریقهٔ خود چیزی بدارند چگونه می توانند بدیگر را هدایت نمایند کور است
و میخواهد رهنما شود کر است و میخواهد بشنواند بر ظلمانیست و میخواهد نور دهد اینها باید گفت و
میخواهد بیان نماید صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ
مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ
يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ با وهم چگونه میشود شخص را بحقیقت

برساند بیا باشد که کسی که شخص مظهر را شناخت چون در حقیقت توحید بینا و آگاه باشد بینا
مظاهر را چنان نماید که شخص طالب چون ببیند بشناسد و بیابد که شخص با لسان در هم فائق
بر همه ایمان ناقص و چند بعضی اثرش دو رو بود او نماند او بی اگر مقصود دعوت بکلام مبنا
توحید است از راه فی جهتی دعوت نماید که تمام جهان در او هست و خارج از عدد و بشر است اگر
چه جلوهٔ اش در بشر است چون شنوند که کلمهٔ جامعهٔ توحید است فهمیده مظهر آن را خود می باید و لطفا
الله قائم بر مرکز به اگر خدا بخواهد لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا و لکن فرموده وَلَا
يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ فَادْعُ
إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وقل للذين
اوتوا الکتاب آمنا بما انزل الله من کتاب فی الحنا والحکم و احد و له اسلموا و الیه توجهوا من ای جهة ظهر
ان کنتم به مؤمنین ضعفاء العقول که بر هم و ابا و هام و ظن رید باشی تو این جمع نمود بر انقیاد از برای مظهر
نا آسوده گرانی برای ایشان حاصل شود چنانچه حواریون بر کلمهٔ عیسویه جمع نمودند و اصحاب محمد بر کلمه
محمدیه بلکه خوب نظر نمائی حقیقتا حواریون و عادات با برهمت مظاهر جاری میشود از اینجا اجتماع مردم
بر کلمهٔ الله و الاظهور حق در مظهر اعلی و اجلی است که بمعجزه ظاهر شود بل دال علی ذاته بذاته
کسی که اهل حقیقت است و انجه نمیفهمند و اوهام خلاصی یافته اعراض از ما بعد نفس نموده و مطیع
عقل خود گشته جلوهٔ حق را در مظهر مشاهده مینماید از کلام او که نور الهی است مستغرق می شود
بر بیان آن او هدایت می یابد نه غرض از بیان فصاحت و بلاغت اصطلاحی است تعالی الله ان یکون
جلوه شناخته شود بلکه بیان آنکه کلمات هدایت حق چنانچه فرموده أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَنُنَزِّلُ مِنَ
الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ انقیاد بمعجزه انقیاد طوعی نیست بلکه
کراهی است چون کور است مطیع و منقاد گشته اما انقیاد بیان انقیاد طوعی است که نور حق در او
تابیده شده چنانچه فرموده اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولی الامر بالمعروف اثنا کرها انقیاد بیکمک
معجزه خلق را متوجه بطرح حق نماید چنانچه او ها و عیسی این نیز موجب تحیر و انقیاد می شود
لکن کل اینها از برای اهل وهم و هوی است که از حقیقت توحید بوئی نبرده و بوی شرک نشنیده و ما

يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ اگر این نوع از اشخاص را بخواهی با انقیاد مظهر حق
در آوری ما دامی که در وهم و هوای ایشان را از ایشان زایل نموده بلیه باو ها می نمیدهد منقاد نمی
واگر وارستن از هوی و وهم را بخواهی که الساق باو انظر نیست حقی که منکور نام آثار و جلوات و ظهورات
همه مظهر را باو بنمائی باید بنفسه متوجه همه مظهر حق شوند و خاضع و خاشع شوند و نحمد الله حمدا دائما
ابدا و نستغفره اتمامنا الا یلیق من شئونات الخلوع تسبحا نهم سبحانه من ان یوصف بالسنتنا او نسبح
بتسبیحاتنا او تهلیلنا و نوحده توحید الیلیق بجلاله و عظمته تعالی الله عن توحیدنا ایاه باوهامنا و ظنوننا
و نستغفر الله من تمام شئوناتنا و من تحمیدنا و من تسبیحنا او تهلیلنا او توحیدنا و نسئل الله التوفیق لمعرفة
مظاهره و مرایاه لمن یعرفه معرفته لامنا لا یری غیرهم سوی الله و ان یعید نا و یحفظنا من شئونات
نفوسنا و متابعة اهوائنا لکی لا یمنعنا عن التوجه الی الله با لانقیاد و الخضوع لمظاهره

بسم الله الاحد الواحد الملک القدوس السبوح الذی لا اله الا هو لا شریک له و الملک و الملکوت و
العزة و الجبروت و القوة و الناسوت و السلطنة و اللاهوت لا یدرکه احد تعالی سبحانه و تعالی کیف
یدرکه من هو مقهور تحت قدرته و تدبیره و مشیته تعالی کیف یتجلی لمن یشاء و یحیی من یشاء و یحکم
بحکم ما یرید لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی امره و ید بیده ملکوت کل الامور بید و تحت قدرته اظهر انا
اولیائه و مظاهره و انطقهم بکلمته و جعلهم کلماته و حیث لا یشاؤن الا ان یشاء الله و لا یختارون
الا ما یختاره و لا یتکلمون الا ما شاء الله القوا الخبار هم و مشیتهم و صاروا محال مشیة الله و مصادر
ارادته و مجاری قدرته اظهر بهم ربوبیته و اعلی شئون الحجة التی کان فاد امت بها علینا فهمناه
علی ان و فقنا الحمد و شکره علی ما لا نحصیه الا انه العبد الوجود اذ لم نکن شیئا مذکورا و لم یکن وجود
لسوانا فهو خصنا من بین الموجودات بجنانه بجماله و صرنا نازلین من عالم السرور و اجبانا و اکرمنا من ظلمات
الجهل الی نور العلم و الحیات البشریة و الارادة و القدرة بل جعلنا مظاهر آیاته و جعل نفوسنا دلائل
و براهین توحیده نعرف و نقصد عن بیته و اصطفانا بالعقل الذی کی به التمییز بین الحق من الباطل
و الشرّ و الحسن من القبیح و جعلنا مختارین فی امره لکل متحان و برید فهم من عظمته و قدرته کل یوم بعث
انبیاء و رسله و اولیائه لهم و جعلهم مظاهره ثنائه لیهدونا الیه و یرشدنا الطریق المستقیم و یدلنا

نعم الله الباطنة اجلی و اتم و اعظم من نعم الظاهرة لان من نعم الظاهرة اخذ الدنیا و هم یوصلونا الی
روح و ریحان و جنة نعیم و حیات ابدیة دائمة بهم اکمل معرفة النفس بل لولاهم لم تستر عقولنا للتوجه
الی ربک و نیل المعرفة و توجیه الامر شاء الله فاوی الی الکهف علما ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم
کانوا من آیاتنا عجبا کل من آیات الله فظاهرة آیات السلطنة و العقل من آیات القدسیة و کل بر
و جهک الی الله لکن الاوین الی الکهف تحسبهم ایقاظا و هم رقود فقد وصلوا الی معرفة فی انفسهم
بینهم و کانهم فی غفلة و الظاهر السلطنة ایقاظا ببعون الناس با علی اصواتهم الی معرفة الله بقوا انفسهم
و یدعون الخلق الی الله و جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده و نطقوا بتوحیده حتی انطقوا جماد الله و ملئوا
السموات و الارض من اسمائه و صفاته و حرکوهم بطالب رجال الیوم باشره و عظمته و کالبور حمته و قدرته و علمه
و سبح جمیع الامور بعبادته شکره و یعبدوه و یعرفوه حق معرفته اللتی هی الغایة العلیا من الخلق لانه سبحانه
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ او جدهم لسوا ابو جود محض لا وجود لسواه الهداة الوجود
و اعلائه لربوبیته فوجود الموجودات فی تکوینها من الله و لکل شیئ تسبیح تسبیحا و لله بکینونیته فهم بلسان الله
لا یعرفه الا الله من حیث و خص الانسان الذی جعله فی احسن تقویم بزیادة معرفته بعباده و انقیاده و خضوعه
و خشوعه و تقدیسه بان هیئه التجدد و جعله مختارا بما حمل فیه من الامانة التی ابت عنها السموات و الارض
و الجبال و ابین ان یحملنها فمن ادی الامانة الی علمها و عبد الله حق عبادته التی هی لمعرفة الله بل معرفته
هی العبادة فی الحقیقة فقد رجع الی الله فی الجنة و فی یوما و انقلب الجاهل الذی یدعی من عشر و یاود خل جنته
فربه کان سعید مشکورا و من اهلها و لم یوتها کان ظلوما جهولا و یرجع الی الله خائفا مذعورا و یدعو ثبورا
و یصلی سعیرا و بر بر الله لعا الرحمان علیه و بحر ا هیلا مثورا اولئک الذین اعرضوا عن مظاهر الله
باتباع اهوائهم و اوهامهم التی لم ینزل الله بها من سلطان لعلم بصدوها فی کتب الله المنزلة بل فی
الکتب التی کتبوها بایدیهم ثم قالوا هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فضلوا عبادالله
و صدوهم عن سبیل الله و یبغونها عوجا اولئک الذین لا خلاق لهم فی الآخرة و لا ینظر الله الیهم
یوم القیمة و لا یزکیهم و قد اضلهم الشیطان ضلالا بعیدا بل الذین یضلونهم هم شیاطین الانس الذین
لعنهم الله لعنا وبیلا اعمی الله ابصارهم فاعموا ابصار اتباعهم و اخرجوهم عن طریق الهدی الی الظلمات
فاتخذوهم اربابا من دون الله فقد ضلوا و اضلوا عن سواء السبیل

سبحانك اللهم انت الذي تحرث عبادك تصرفهم وتقلبهم كيف تشاء من شئت ان تهديه بحينه
وتبعثه وتحشره وتنشره فاقمته من الموت وجعلت له نورا يمشي به في الناس واخرجته من ظلمات
الوهم والحيرة والجهل والغفلة وجعلت بصره حديدا او ادخلته ملكوتا وتعينه مكانا عليا فضاء
جنة توحيدك وساحة قدسك وشربه من كوثر الحيوان وسلسبيل البقاء من ايادي جودك ورحمتك
مظاهر آياتك ويتبارك فاسمع عقله واطلع ظاهرك واستشرق بانوارهم واستظل في ظلال الحقايقهم
بالنفقة الاصال وحرفهم بنور آياتهم وعرفانهم واستضاء بضيائهم وتجمل بجمالهم وتحلى بجلالهم
وتخلق باخلاقهم في سمع كلمات الله من السنتهم ويرى جبروت الله وملكوته في انفسهم فيفوز بلقاء
الله في نفسه على آياتهم ومن تردان تضله تجعل الا انك جعلت صدره ضيقا حرجا كانما يصعد في السماء
كذلك يجعل الرجس على الخلق والمرحب اتبعوا اهوائهم وظنونهم واوهامهم واقتدوا باسلافهم و
آبائهم فقالوا ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾ ولم يجتنبوا الفواحش
ظواهرها وبواطنها وافتروا على الله فعلوا الفواحش وقالوا ان الله امر بها والظلم ولا يتفقهون جهلا ولا
يميزون الفاحشة التوحيد كما العقول الثابتة والقلوب السليمة وذلك بانهم اعتمدوا واتكلوا على آرائهم
واجتهاداتهم ولم يلجؤوا الى الله ولم يطلبوا الهدى منه ولن اظهر الله الطلب فطلوبهم ابواب اهوائهم و
اوهامهم يظهرون الطلب ويلبسوا باطالبين ويقولون انا معرضون عن الدنيا وام بمعرضين عن الحقيقة
الهائمة عابرا لاقبال عليهم ومن الاعراض ليقبل اليهم على الله فيترشون عليهم يقولون بالسنتهم ما
ليس في قلوبهم كبر مقتا عند الله وهم كانوا يحسبون يعلمون الناس ما لا يعلمون ولا يعملون شيئا بما يرون المرء
وما هم بمؤمنين وينهون عن المنكر وما هم بمنتهين انا نفتري في منهم ومن اعمالهم فخذلهم الله وافتراضل
اعمالهم حبهم انهم يوم يقوم الناس لرب العالمين عن ربهم لمحجوبون وفي جهنم داخرون عن لقاء ربهم ابو
وفي العذاب خالدون وان جهنم لمحيطة بالكافرين يوم يغشيهم العذاب من فوقهم ومن تحت
ارجلهم والملائكة يضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب النار جزاء بما كنتم تعملون يوم تبدل الارض
والسماء وسيرت الجبال فيذرها الارض قاعا صفصفا لا ترى فيها عوجا ولا امتا ولا تملك نفس لنفس شيئا
والامر يومئذ لله رب العالمين يا ايها الناس ان وعد الله حق ولا تغرنكم الحياة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور
فيصدكم عن سبيل الله ويوم القيامة هم بربكم كافرون تحكم معرضون انما الذين امنوا واتقوا تمام جاتو

يومهم الذي يوعدون وكانوا بلقاء الله من الراجين وكانوا يرجون ان ينظر الله اليهم يوم القيمة
ويكلمهم فلهم اجرهم هم الفائزون ويوم القيمة ترى وجوههم ناضرة من انوار ربهم ضاحكة مستبشرة ليس
عليها غبرة ولا ترهقها ذلة هم في ظل رحمة الله والطائر آمنون في الفردوس وارثون كذلك يجزي الله عباده
المخلصين الذين اخلصوا دينهم لله ولم يشركوا بالله تعالى شيئا كيف سبحانك بكونه ظاهرهم شركا ودهم
لرعاية ورزق ساحة قدسه وجلاله خاشعون في صلواتهم دائمون ولوجه ربهم ساجدون لا يملكون لانفسهم
نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا او هم يامر الله عاملون لا اله الا هو خالق كل شيء وبارئه ومصوره
كل شيء وقاهره لا يشبهه خلقه كفر الذين يرون انهم يعدلون من في الذي بيده ملكوت الملك تبارك الله رب العالمين
كذلك كان من قبل ومن بعد في كل حين فاعبدوه واشكروا له ولا تكونوا من الغافلين ولا تغتروا بحلم الله
وامهاله فانه شديد العقاب ان اخشى عليكم ان ياتكم العذاب من حيث لا تشعرون واحذروا ايام الله فان اجل
الله اذا جاء لا تستاخرون ساعة ولا تستقدمون وان الدنيا لو تشبهوا انها ما كريح اصبح هشيما
ثم تصبح حصيدا كان لم تغن بالامس والعظم الاخرة هي الحيوان للعاقلين ولا تفوزوا بالتجارة الاخرة ما لم
تعرضوا عن الدنيا وشهواتها وتقبلوا الى الله رب العالمين وتسلموا وجوهكم لله وتكونوا من المحسنين فتفوزوا بجنة
وتكونوا من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون واعلم ان اصل الايمان معرفتك بربك بانه خالقك
وخالق ما سواك وانه لا شريك له في الالوهية والانفس وانه لا حول ولا قوة لما سواه الا به وان القلوب
والارواح بين اصابعه يقلبها كيف يشاء ويحدث ما يشاء من الارادات والعزايم ويمحو ما يشاء ويثبت ما يشاء
فيستقر ومستودع كل في كتاب مبين وانه لا يعزب عنه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء وان مظاهره
وسابطه بين عباده لا يشاؤون الا ما شاء الله ولا يملكون لانفسهم نفعا ولا ضرا وانما هم رابطة وحال الظليا
وكلمات الله واياته وانبيائه ورسله ومن عرف الله تعالى ثم ظن ايمانا بايمانه لم يكونوا بالله يبهم ايمانا بالله ولا
شرك باثبات الله الايمان ولم تكونوا من المشركين وان تحولوا الامر بيده وازمة الشرع والخلق في قبضته
وتحت قدرته وامره يدبر ما يشاء كيف يشاء ويخلق ما يشاء كيف يشاء تعالى الله عما يصفون وان تجليات
وكلماته لا تحيط بها ولا تتناهى ولا تنفد اطوارها ولا يحصر انواعها ولا اسماء ولا حدود ولا يكور ولا تحصر سلطان الله
عما يصفون وان ما سواه لا يحيط بافعاله وحكمه بل لا يدرك حكم الله الا هو ويحيط بما سواه ولا يحيطون
بشيء من علمه وانه ما يفعله ويختاره من تحبيبه وحكمه ويريده ويقضيه ويقدره لطف وحكمة ليس

وشرع ما يشاء كيف يشاء
م

والحكمة ما تعقلها وتدركه بعقول الناس قاصرة عما يعلمه ويعقل اذ لا يصدر من الحكيم الا الحكمة ولا
من اللطيف الا اللطف تقدس وتنزه عن ان يبعد احكام افعاله ويحيط بها المخلوقون بل كل حكمة
بيده وكلهم سواء البيت محكمة ساحة قدسه افعاله اذ لا تدرك الحكمة الا بالمقايسة ولا في الناس الى عواني
يشبه فعل افعال ما سواه فتفكروا ان كنتم تعقلون خلق ما سواه بحكمة لا يقاس علم وفق حكمه والطافه
لكن سواه تعالى ان يكون له شريك في الوجود والخلق والامر والحكمة واللطف والرحمة ابحلوا
انفسكم شركاء لله في شيء ان كنتم عالمين الله نور السموات والارض فاستضيؤوا بنوره واخرجوا من
ظلمات انفسكم واتصلوا بانوار قدسه وجلاله لتكونوا من المشرقين من لم يستضئ من شمس الحقيقة
كيف يكون له نور يمشي به في الناس فترى الناس في ظلمات الغفلة والجهل والحيرة والوهم والظنون
وشبهات الاهواء والنفوس الامارة بالسوء متفرقين لعلهم لقاء الله هو الفوز والفلاح الكبير
لا بالاعراض عن الدنيا وعلائقها وشهوات النفس ولذائذها لتعرضوا عنها ان كنتم للفوز بلقاء الله راجين و

سبحانك اللهم يا الله مالك الملك مجري الفلك مدبر الامور فالق الاصباح مقلب القلوب والابصار مقدر
الليل والنهار مجري الانهار ناصب الجبال رافع السماء مسطح الارض مسخر البحار عالم السرائر والضمائر
اللطيف الخبير البصير بامور عباده منشئ الارواح خالق الابدان مبدئ ما يرى وما لا يرى معيد
الناس كما بدأهم فاتق الارض والسماء بعد ان كانتا رتقا ممسك الطير في الهواء والسماء عن الماء مرسل الطير
لواقح مخرج النبات في العز والجبروت والملكوت معز كل ذليل ومذل كل عزيز القائم على كل نفس بما
كسبت المحيط بما سواه الشهيد على كل شيء الذي لا يفوته شيء ولا يخلو منه مكان ولا يحيط به مكان جاعل الليل
والنهار نور كل شيء وخالق كل نور وظلمة الدائم الا ازلي الابدي الازلي الذي كان ولم يكن سواه فكون ما
سواه وقدره ودبره وخلقه وبرأه لا كيف ولا يدرك من سواه كيف خلق الخلق وابدعهم انا افضال الخاضعين
عن الكيف وهو خالق الكيف وما تصورناه مخلوق مثلنا مردود الينا فالعجز عن ان يكون لنا ادراك سواه
بفعل ما يشاء كيف يشاء حيث يشاء تنزه وتقدس عن ان يحيط به شيء وارادته العقول المخلوقة سبحانه
هو كما وصف نفسه وفوق وصف الواصفين لو لم يار بنا يحمده ويشاء كان حمدا كفرا وشاكرا كما نحمده كما
امرنا على ما انعم علينا به من نعمه الظاهرة والباطنة ما ندركه منها وما لا ندركه ونثني عليه بالحسن اللطفا

وعرفنا من شانه وشكره على الاء حمدا لشانه وشكرا يليق بمقام عبوديتنا وامكاننا وفقرنا الا كما ينبغي
بجنابه وساحة قدسه كيف يمكن المخلوق ان يذكر خالقه والمصنوع ان يذكر صانعه والمجعول ان يذكر
جاعله كما ينبغي لخالقه وصانعه وجاعله اذ لو يكن حين خلقه وصنعه وجعله شيئا مذكورا السعفرا لله
هذا الكلام اذ لا وجود لما سواه الا بوجوده ولا حياة له الا بحياته ولا بقاء الا ببقائه سبحانه وتعالى
عن ان يشبه خلقه خلق ما سواه وصنعه صنع ما سواه وجعله جعل ما سواه وخلقه خلق مخلوق سواه
ومجعوله مجعول سواه ومصنوعه مصنوع ما سواه فتبارك الله احسن الخالقين

سبحانك يا الحي وخالق الموت وباقي ورازق وجاعلي ومكوني ومنشئ وموجدي واللطيف بي ومن هو
اقرب الي من نفسي وادم وبين نفسي ومدبري والمفيض علي من روحه الذي به احياني وحياته طيبة
ثم اذا شاء اماتني ثم يحييني بحياة ابدية سرمدية دائمة ابد واحد وانه لا اله الا انت من عرفك كيف
يعرف غيرك ومن فاتك كيف يرى سواك انقدر عين ان ترى في شعاع نور وجودك ما سواك انام
تقدر ان تنظر الى جمالك وجلالك وعظمتك وبهائك وسنا ملكك كيف يرى لنفسه حيلة يرى
نفسه ثم يرى غيره ويقدر بك عند سناء ما سواك في ديننا انفسنا وحكمتك البالغة اعقلنا او لمحات ابصارنا
وصيان تاعي انوار جلال قدسك فرايناك لا انفسنا وجودا ثم نظرنا باعيننا الغير المستضيئة الى ما سواك
ونوجهنا ابصارنا بالحجوب عنك الى غيرك جلت قدرتك عن فاء وتعلق معتقد لا يحيط بحكمته و
انما الدين سواه تعرفت مخلوقات بآثارك فجعلتهم برهانا آثارك من دونك ثم خذلت بعضهم فلم يرى
الا آثارها حتى انكروك وانكروا آثار تبارك عرفنا السواك فحجبنا عنك وعن معرفتك بآثارك وتعاليت
في عز جلالك وسلطانك وقدرتك علوا كبيرا لا اله الا انت ما اعظم قدرتك واجل عظمتك واعلى جلالك
واجلى سناؤك واسنى بهاءك وابهى نورك وانور جمالك واجمل كمالك واكمل شرفك واشرف عزتك واعز
اسمائك واكثر اسمائك وصفاتك وما آثارك عرفتنا من آثارك واحتجبنا من آثارك علمنا من آثارك
وجهلنا من آثارك ادركنا من آثارك وعقلنا من آثارك اقررنا بربوبيتك من آثارك وانكارنا لك
من آثارك واردتنا من آثارك وانقطاع عزائمنا من آثارك توجهنا اليك من آثارك اعراضنا عنك من آثارك

سبحانك ما اظهرك وما ابطنك وما اعطاك وما اخفاك وما اجلاك وما اسرك خفيت عن اوهامنا

وتعوسنا وظنونينا في غاية الظهور وظهرت بالآثار والوجود في غاية الخفاء وحارت في كبريائك العقول والافكار وتاهت في سبيله [illegible] وجلالك وانوار [illegible] الالسن عن ثناء [illegible] وذكر صفات [illegible] وخرس المتكلمون عن الكلام [illegible] ولم [illegible] بفضلك [illegible] على النفس [illegible] والاشياء الجاهل [illegible] انت كما اثنيت على نفسك [illegible] العزة ومقدس عن ثناء من سواك

سبحانك من منفرد في عزة وجلاله وجلاله وعلمه وقدرته [illegible] وكالنور [illegible] وجبروته وملكوته وخلقه وصنعه واشباه [illegible] وجوده ووحدته وقهره وسلطانه وابانه [illegible] كيف يعرفك من لا وجود له الا بوجودك كيف يوحدك من [illegible]

بسم الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السبوح المتعالي عز وجل [illegible] المنفرد الذي لا ضد له ولا شريك له ولا ند ولا [illegible] ولم يكن معه شيء فكون الكائنات [illegible] الوجود اذ لا وجود لسواه [illegible] الروح والحياة والقدرة والارادة والعلم اذ لا قدرة ولا حياة ولا علم لغيره واصطفى الانسان واجتباه [illegible] من عالم الامر المودع [illegible] اللاهوت والملكوت [illegible] في احسن تقويم [illegible] الشؤونات النفسية والعلائق البشرية [illegible] الى اسفل سافلين [illegible] رفع الحجاب [illegible] الاعظم الذي هو لقاء الله لان لقائه هو الوصول [illegible] والقرب [illegible] برفع الحجاب [illegible] قال الله جل جلاله نحن اقرب من كل احد اليه [illegible] من حبل الوريد [illegible] حجاب [illegible] وهتك السر [illegible] العيون [illegible] القلوب [illegible] لا يكون الا بالموت عن لوازم البشرية والفوز بالحيات الابدية [illegible] الدنيا بالفناء [illegible] ظلمات [illegible] الناس [illegible] جنة القرب بالتوحيد [illegible]

بعلايق النفس الدنية الامارة بالسوء فانت في اسفل سافلين محجوب عن ربك [illegible] بين الفائز بلقاء الله [illegible] باطنه فيه الرحمة من جهة الرحمن وظاهره من قبله العذاب [illegible] هذه هي النار الموقدة التي تطلع على الافئدة كلما [illegible] اهل الدنيا [illegible]
لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين وان جهنم لمحيطة بالكافرين [illegible] علم اليقين [illegible] عين اليقين [illegible] الموت [illegible] التي فيها الفوز بلقاء والقرب [illegible] الدنيوية [illegible] وجوده [illegible] الروح [illegible] عالم الامر [illegible] روح انسان [illegible] خود دارد [illegible] پرده حجاب [illegible] [illegible] است [illegible] از حجاب [illegible] روح [illegible] روح القدس [illegible] روح القدس [illegible] از پرده بيرون آمده جلوه [illegible] ظاهر مى شود چنانچه [illegible] فرموده **نزل به الروح الامين على قلبك** وفرموده **ينزل الملائكة بالروح من امره على من يشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون** [illegible] آن وجود مقدس [illegible] بلقاء الله [illegible] [illegible] هر كه [illegible] وجود مقدس [illegible] بلقاء الله [illegible] [illegible] **او من كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا يمشي به في الناس** [illegible] روح [illegible] ظاهر مى شود [illegible] [illegible] **ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض** [illegible] بلقاء الله [illegible] [illegible] الوجود [illegible]

القدس [illegible] **وكذلك نري ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين** [illegible] بلقاء الله [illegible] [illegible] بلقاء الله [illegible] [illegible] الى المؤمنين [illegible] فرمود **ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة** [illegible] القرب واللقاء [illegible] هذا هو الموت [illegible] الرجوع الى الله [illegible] **الذين يظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم اليه راجعون** [illegible] الموت الاختياري [illegible] الموت [illegible] [illegible] الدنيا [illegible] الدنيا [illegible] [illegible] الدنيا [illegible] بلقاء الله [illegible] **يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي** [illegible] **يا ليت قومي يعلمون بما غفر لي ربي وجعلني من المكرمين** [illegible] بلقاء الله [illegible] جنة توحيده [illegible] قاب قوسين او ادنى [illegible] ملكوت السموات والارض [illegible] العلوم [illegible] بلقاء الله [illegible]

باتباعه وابتغائه فقال **يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة وجاهدوا في سبيله لعلكم تفلحون** [illegible] بلقاء الله [illegible] [illegible] روح [illegible] الروح [illegible] روح القدس [illegible] بلقاء الله [illegible] **هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا الذين ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا اولئك الذين كفروا بايات ربهم ولقائه فحبطت اعمالهم** وقال **وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا** [illegible] لقاء الله [illegible] **فلا تك في مرية مما يعبد هؤلاء ما يعبدون الا كما يعبد اباؤهم من قبل وانا لموفوهم نصيبهم غير منقوص وان كلا لما ليوفينهم ربك اعمالهم** [illegible] بلقاء الله [illegible] اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمان ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئا ووجد الله عنده فوفاه حسابه والله سريع الحساب [illegible] لقاء الله [illegible] [illegible] الدنيا [illegible] **ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون** [illegible] ملكوت السموات [illegible] المؤمنين [illegible]

من مصابيح الافئدة المقتبسة من بيوت ابدانهم الشريفة فيحيى بحياتهم الابدية حياة طيبة بعد ان توفيه الله
فخرج من حد حظ النفس وسلطنة الشيطان بقدم الصدق الى مقعد صدق عند مليك مقتدر ولكل من هؤلاء
الفائزين بلقاء الله مراتب في درجات بحسب مراتب كشف الحجاب وافناء الموهومات والشبهات وبحسب درجات
الانوار المتلألئة من سموات الارواح على ما يقتضيه استعداد المخلوق التابع لمشية الله وارادته فيفيض الكشف والشهود
على من يشاء حيث يشاء وبحسب معرفة المتوجه الى شطر مظهر الحق وتجليه حتى يرى جلال الحق وجماله في
ملكوته ورؤيته في الحسن وقدرته واقتداره بوجود المظهر وفي وجوده ومعرفته بفناء المظهر في جنب
واختلاف مراتب هذه المعرفة باختلاف مراتب المتوجهين في القائهم الظنون والاوهام والاهواء المحجبة
للشرك وخلوصهم في توحيد الله جل جلاله فاجهد واجتهد في اصلاح نفسك واخراجها من حجب اشتغال ظلمات
الحس بقويم لتصير اهلا للدخول في الجنة والفوز بلقاء الله ان كنت من الطالبين فلا تفوز بلقاء الله
الا بمعرفته بنفسك وتوفيقه اياك او بمعرفته في مظاهره ولا بمعرفته حق المعرفة حتى توحده وما توحده تمام
التوحيد حتى ترى ان لا مؤثر في الوجود الا هو ولا معبود سواه فلا تشرك بعبادة ربك احدا ولا تكون
سادقا في توحيدك حتى تموت فتكون بين يدي الله كالميت بين يدي الغسال التعليل كيف يشاء وتشهد جلال
الحي القيوم فاذا صرت بين يدي الله وقد عرفته حق معرفته فقد فزت بالدخول في ساحة قربه وتحظى بلحظة
وآياته فان نظرت وتحاببت الوصول الى ساحة قربه والفوز بلقائه لا يكون الا من باب واحد بل الذي يحييها
كان ابو البشر كل احد قادر على ان يطلع ملكوت السموات من ابواب كثيرة كانت على البحر كان اذا شاء لقاء الله دوحي
للمعيبها كان بسبب شكره ان حضرة الطريق الى الله في جهة او كيفية عند الى الشرك واشرك من حيث لا
يشعر وبيت على عقبك بعيدا عن هدى الله كالذي استهوته الشياطين في الارض حيران له اصحاب يدعونه
الى الهدى ائتنا فقول لك ان الهدى والجهات شطر الحق مولى وجهه وقول لك القائل لا يجعل شطر الحق من
حيث ما تولى وكل يدعى ان الحق ابواب الاعرج فتلك قل ان هدى الله هو الهدى وامرنا لنسلم لرب العالمين
انزلوا ان من كان يجب النفس لي كريم عند الله باب لمن يلقي على ان يصطفي ويدعو من عباده الى سماء قربه لو دعم
ان يتنزل من انبيائه ورسله فان الحق الذي يدل الا من حيث كلا انه ان هذا الا عظيم قل فاتوا بكتاب من عند الله
من سماء امر على رسله فاتوا بها ان كنتم صادقين فلا تتوهم ان كل موت يوجب الفوز بلقاء الله فالموت موتان موت
لتفرح البشر وموت يا ابنك يقهر الحالك فاذكر هنينا من الذين تتوفيهم الملئكة يضربون وجوههم واد بارهم

وان استعمت الى قول الذين تتوفيهم الملئكة طيبين فهذا جانب تعجبات الدنيا لموتك عن شهواتها
الدنية فان كان اختيار ذلك فلك في الروح والريحان وجنة نعيم وان حملت نفسك دين مالت شهوته
كالفعل باشياعك فانت مشتغل بالدين بحرمانك عن شهواتك حيث انك مغفل اليها وحوقهم
علقت ونار بعيد لك عن لقاء الله وعن درجات المقربين بكاوس العلوم الالهية التي كان مزاجها كافورا او
تجنيلا وعيون الفيوضات الربانية التي يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا والتي تسمى سلسبيلا او
حرمانك عن ان تفتك بلذة الالهي واعراضك عن بارئك وصانعك فحيط اعمالك في النعيم
للنعيم الفيضوية فاما عوض عن الدنيا وشهواتها لكونه تشرب من كاس كان مزاجها كافورا ثم تشرب كاسا
كان مزاجها زنجبيلا ثم تيفيك يلك بمن فضل وجوده شرابا طهورا وتجزى عن اعراضك عنها لو اخلتك
على كرهها بها جنة وحريرا وتفوز بلقائه وتقعد في مقعد صدق عند مليك مقتدر ومعنا حالك
عند فراقك الدنيا فان كنت معرضا عنها او احببت لقاء الله متمنيا للموت الذي يريح عبدا اخرجتك
وروحك حيث ان الدنيا وشهواتها الحالي بك عندك محبوبا مبغوضا وكنت من المقربين الفائزين
بلقاء الله في الدنيا فروح وريحان وجنة نعيم وان كنت دون ذلك وانت من اصحاب اليمين فسلام
لك من اصحاب اليمين وان كنت معرضا عن الموت مقبلا الى الدنيا كارها للموت الذي فيه الفوز بلقاء
الله وحبوا اخلدت الى الوصول الى النعيم الابدي فنزل من حميم وتصلية جحيم والملائكة باسطوا ايديهم يضربون
وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحريق ومن لم يتحقق الموت الاختياري لم يلبث بالموت الحيوة الطيبة
ولم يحث لا يتصور هذه المعاني الابدية كما لم يتحقق ولا يتحقق ويقول ائذا متنا وكنا ترابا وعظاما ائنا
لمبعوثون او آباؤنا الاولون فيقول الحي بالحيات الابدية والمبعوث من الله والمولود من ملكوت
السموات انتم وانتم تاخرون فانما هي زجرة واحدة فاذا هم ينظرون ولا يخطر ببالك ما تلوت عليك
ان الله لا يعيد الابدان في المعاد ولا يبعث كما ذكرناه وان الحياة بعد الموت هي الحياة التي نتلوها بل الحياة
والموت والبعث والحشر والنشر والقيمة والسلام والحاشر والظالمين والصالحين الفائزين وغيرها لها معان ومعانيها
كلها لها مذكورة ومرادة في كلمات الله وكتب المنزلة على انبياء ورسله الم تسمع ان للقرآن سبعة ابطن او سبعين
بطنا وان لكل بطن بطنا وبطن وان له ظاهرا وباطنا وكذا التورية والانجيل بل كل حكيم اراد ان يتكلم
بكلام واصح مع جماعة ولو اراد ان يفهم كلا منهم بما يناسب حاله اتى بكلام جامع يفهم منه كل ما يريده

وله استعدادهم فكل المعاني مقصودة للمتكلم من كلام واحد وقد يأتي بمثل الجامع بما يناسب حال
كل منهم من جهة ولا ريب ان المخاطب بكلمات الله التي لا تعاطها تمام الخلق والمقصود هداية الجميع منه
وان اختص الموجود في زمان التكلم بالخطاب ظاهرا بل لو خاطب شخصا مخصوصا او ذكرها الا وهو المراد
المقصود من الكلام منحصرا فيه ولذا قال عيسى ان السموات والارض يكون ان تزولا وكلام ابن الانسان لن
يزول ابدا وكان القرآن حجة للخلق اجمعين الى يوم القيمة بل لو تفكر تعلم ان هذا الامر ما يجري في كلام
الحق من كلام الخلق من بعض الناس اذا لا يكن المخاطب ان يأتي بكلام جامع يناسب حال تمام الناس ويستفيد
منه كل احد ما يفيده وينفعه ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا وكان في كمال الفصاحة والبلاغة فظاهر الكلام
يحتمل في زمان التكلم ويفهم من يفهمه وهو حجة لهم والتأويل منه ما يتبين لاهله في ذلك الزمان و
يتبين للراسخين ومنه ما لا يعلمه الراسخون او يعلمونه ولم يات زمانه او يلقوا اذا جاء وقت تأويله كما
لم يتبين لاهله فيكون حجة لهم هل ينظرون الا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين نسوه من قبل
قد جاءت رسل ربنا بالحق بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله فكان تكذيبهم لعدم
احاطتهم بتأويله فلعن عليهم الاية فانكروا كونها من الله والراسخون في العلم يقولون آمنا
به كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب فلو احتمل شيء من معاني كلمات الله فلا يكذب
ما لم يحط بعلمه ولا ينحصر مراد الله ومقصوده في بعض معانيه بل الكل من عند الله ولو كان البحر
مدادا لكلمات الله لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات الله تعالى عن ان يحيط بكلماته ومعانيها عينا

حقيقت نبوت جلوه وانكشاف وصفاء عقلست بنحوى كه محو موهوم وصحو معلوم نموده واز ظلمات
هوى ومفاسد آن مطلع گشته در صدد علاج ورفع آن برآمده پس از وارستگی خود بتربیت وتعلیم خلق
پرداخته وتعبیر از این انکشاف وصفا بوحی وکلام الهی ونزول روح ونحو آن می شود معجزات وبینات و
شواهد وآیات نبی معجزه بلسان خودش می باشد که بیّن باو نیکان او بوجود وبیانات خلق
احتیاج بمعجزه دیگر نیست اگرچه او بنده عالم بر همه افعال وعادات جاری نماید تفضل است از جانب او وده
آن مصالح وحکم است غیر از حجیت ارسال ووجه این خلو آیا نمی بینی که حضرت عیسی اینهمه خوارق عادات که بدست
او جاری شده معروف بدعوی او نبود بلکه دعوی او امری بود که محتاج برهان نبود از برای عاقل حسنتر

هذا چون اراده ومعجزه می خواهند توبیخ وسرزنش می نماید ایشان را که امر واضح وکلام صاحب
برابر است می فرماید که بشما نموده نمیشود وحتی بعضی از انجیل می فرماید اثر داده نمیشود مگر اثر
حضرت یونس که بعد از سه روز از شکم ماهی برون آمد اگر غرض از این معجزه اثبات نبوت خود بود از برای
طالب معجزه از آن معجزه آن شخص طالب بعد بگر این چه حاجت که ای اطلاع بهم رسانیده وانکه تعبیر
نموده در بعضی از انجیل که از او آثار سماوی خواستند با ظهور آن معجزات واجزم از آن زمیه گوارا نداد
از سماوی بودن تعلق باین آسمان ظاهر وظهور آن بوده باشد بلکه مراد سماوی حقیقت واز آثار سماوی
اراده شده علامتی که دلالت بر وحدت ونبوت ویند گران بر گواه نماید این حجت می فرماید صریح جواب
ایشان که علامات الهی بای می بینید وعلامات ملکوت سموات را با اینکه آشکار وهویدا است نمی بینید
وهمچنین ملاحظه نوبه را نما که حضرت موسی معجزاتی که آورده نه محض اثبات نبوت خود بود زیرا که
بفرعون کل آن نفر موجود جز آنکه بنی اسرائیل را عذاب نکن وایشان را رخصت ده تا بندگی خدای خود را نمایند
واین کلام حق است که هر عاقلی ادراک مینماید واثباتش محتاج بمجازات عادت نیست خدا اوند آیات را بخود
بفرعون نما او را بر سلطنه تا قدرت خود را ونحوی طلب اظهار نماید چنانچه در سفر خروج اشاره
بآن نموده که می فرماید من دل فرعون را سخت می کنم که با این آیات نزد همه بنی اسرائیل او را فروغ
می فرماید وما نرسل بالایات الا تخویفا بلکه اگر تهیک تامل نمائی ارسال وهدایت خلق
وگروید ایشان دعوی خوارق عادات مکمل نیست چه شخص با کلام متکلم دانسته که حق است
واز عمل نمودن بآن خود سعادت مند شده ونور انفتح وتقرب الی الله نمایند بلبصالة توبا ووفوق حق
کلام او اگر انسته دروغ بعقل است ونحو که اگر عالم شود بوجود شمس برهان ودلیل استضائه
از برای او حاصل نمیشود همچنین فایده شموس حقیقت که از آفاق نفوس مظاهر حق ظاهر می شوند
استضائه خلق است بانوار حکم وبیانات آن شارق مقدس علم واعتقاد نبوت ومظهریت او بدیگر
کسی از برای دیگری مفید نیست بلکه وجدان بزرگوار جلوه نماید که شعاع آن جلوه برداشته شخص
تابع ظاهر شود وباین مطلب اشاره نموده حضرت عیسی که می فرماید بحوار بین که اگر شما ایمان کامل
بمو یلو بدیه کسید آیه بخرد را می کنم از شفای مریضان ووفق دعا رفتن بالحال کلمات سماوی وافتح
که مراد از بیمار بیمار جهل وضلالت است ومراد از شفا هدایت است چنانچه در قرآن می فرماید وننزل

مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا [illegible]

نماند که ایمان معتبر کامل که غرض کلی و اصلی از بعث انبیا و ظهور مظاهر حق است [illegible]

[illegible]

[illegible] فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا [illegible]

[illegible] يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ [illegible] وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

[illegible]

[illegible] قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ [illegible]

[illegible]

چنانکه [illegible]

[illegible]

غافلون [illegible]

على معرفتك لا وصفا ولا اشارة ولا اذا انا تعاليت عما يقول الظالمون علوا كبيرا كنت مختفيا
بارادتك في غاية الظهور فاردت ان تعرف خلقك فلهم تجليت بهم وبآثارك آثارك
باثنين وذواتهم فانت كل شيء هالك الا ما يرجع اليك وكل اليه راجعون نحمدك بالحمد على
ما عرفتنا من جلال قدرتك وجمال وجهك فلولا انت ما عرفناك ولا اجترأ على من تجرأ
فلك الحمد على ما ادخلتنا بجنة معرفتك وفردوس توحيدك وحجبوا عن غيرها آثار الهيئات
الصادرة عن قدرتك الحقيقية اذ كنت متكبرا اكبر ما سوى التكبير لعلمه انك المتفرد بالطهر في كل
مهيمن هيمنتك وخاضع عند جلال قدرتك عظمت بعظمتك الاشياء اذ كانت مخلوقاتك

سبحانك اللهم لا اله الا انت تغفر لمن تشاء وتعذب من تشاء انك كنت بعبادك بصيرا تبسط
الرزق لمن تشاء وتمنع من تشاء تحيي وتميت بيدك الخير انك كنت على كل شيء قديرا تشكر من شكرك
وتعفو عمن عصاك انك كنت عفوا شكورا لك الحمد بدوام ملكك وسلطانك وجبروتك
انك كنت حميدا مجيدا نشكرك على الائك ولا نحصي الائك ولا نقدر على اداء شكرك الا
بتوفيقك وتأييدك انك كنت بنا رحيما لا يعجزك شيء في الارض ولا في السماء انك كنت قديرا حليما

سبحانك اللهم انت الذي عجزت السن الخلائق عن حمدك وتسبيحك وتمجيدك كيف يقدر الخلق
الخالق الذي [illegible] وذرته لا من شيء وهو الآن كما كان في ساحة قدسك وجلالك على اجراء
اسمائك ونعمائك على لسانه لولا توفيقك ومشيتك فلولاك لم يسبحك احد ولولا هدايتك
ولا آلائك لم يحمدك حامد سبحانك انك كنت بعبادك رؤوفا رحيما انك انشأت خلقك
تعرفهم نفسك بانشائك اياهم ولولا مشيتك ما عرفوك بل عرفوك ومعرفتك افضل النعم
التي مننت بها على عبادك فلك الحمد على ما مننت ولك الشكر على ما اوليت انك كنت محمودا شكورا

سبحانك ما اصعب الوصول اليك حارت الافكار في كيفية الوصول والقرب الى جنابك لا يقرب
العبد اليك بعبادته لكي يعبدك ولا يذكرك لكي يذكرك حتى يصل اليك ولا بالتفكر في صنعك

واقعالك

واقعا الك قربك والوصول اليك كنت بل لا يدركه الواصفون والعارفون ولا يحيط به العالمون والعاملون
لولا ثناؤك نفسك لم يصفك الواصف ولولا تلقينك الجهال ما حمدك الحامدون [illegible]
او تدبرك او نعت بجلالك او صفتك او نعتك على خلقك ما يصفونك به فلولاك لم يدرك احد ما به كيف
انت جل ثناؤك وعظم شأنك وعلا سلطانك وجلى هاتك فانك المحيط بكل شيء حيث لا يخلو منك شيء
لا شيء الا وفي كنفك وحفظك وحراستك بل انت القائم بكل شيء والمقيم لكل شيء فيوم [illegible]

اللهم انت القاهر لعبادك تسخرهم وتحركهم كلا بما امرته الا انت اقدرتها تفعل بها ما تشاء كيف
تشاء لا يعزب عنك مثقال ذرة في الارض ولا في السماء انك انت العزيز الحكيم سبح لك في السموات وفي
الارض فعظمت فتقدست اسماؤك لا اله الا انت السميع البصير لا يعجزك سواك وكل مؤتمر بامرك
ومشيتك لا اله الا انت اللطيف الخبير نحمدك حمدا لا حد له ولا نهاية حمدا يعجز عنه السن خلقك وحمدك
لا اله الا انت المحمود للثناء لكل شيء يسبح لك ويحمدك ويكبرك ويعظمك ويمجدك لا اله الا
انت السبوح القدوس لك الشفاعة كلها لا يشفع احد الا باذنك ولا يشفعون الا لمن ارتضى
وكل لك مطيعون من اطاع الله فقد فاز ومن عصاه فهو من الخاسرين لا اله الا الله الملك
المهيمن العزيز الجبار سبحانه وتعالى عما يشركون من اشرك بالله لم يدخل الجنة ولو اتى بعبادة
الثقلين وعبادة كل الرهبان [illegible] فهو لا حرم الاجر تعالى الله عن ان يشرك به وهو لكل له مخلوقون

اللهم لك الحمد حمدا يليق بجنابك على ان اذهبت الليل وجئت بالنهار مبصرا ولو جعلت الليل علينا سرمدا
من كان اله يأتينا بضياء نستضيء سبحانك لا اله الا انت الملك القدوس المهيمن المتفضل لم يزل ولا يزال
نعمك على خلقك تغيث غير لا ترى نعمك ومن لم يشكرك على نعمائك التي لا تحصى ولا تعد اللهم ما
من نعمة فمنك وما بنا من بلاء وضر وما ساء فبما كسبت ايدينا وتعفو عن كثير سبحانك اللهم ما ابتليتنا
ببلاء الا وجبرت رحمة منك علينا تبتلينا بالبأساء والضراء لعلنا نتضرع وتشرك [illegible]
الى بعضنا ثم تبتلي ببلاء الخوف [illegible]
وفتحت علينا ابواب كل شيء حتى اذا فرحنا بما اوتينا اخذتنا بغتة فتنسيهم رب بالحسنى

من ان تمكرنا وتستدرجنا وتتم علينا النعم ولا تبتلينا بالبلاء فتخذلنا وتكلنا الى
انفسنا اللهم انك ان وكلتنا الى انفسنا هلكنا سبحانك من اين لنا الخير ولا يوجد الا من عندك
ومن اين لنا النجاة ولا استطاعة الا بك بك عرفناك ومنك التوفيق وانت ولي التوفيق

اللهم اني اشهدك واشهد جميع ملائكتك وسكان سمواتك وارضك وما خلقت من الجن والانس
ولا اجلو ولا اتجابا واشهد انك انت الله الواحد الاحد الفرد الذي لم يزل ولا يزال الباقي حي
قائم دائم حي قيوم لا شريك لك ولا عديل ولا ضد لك ولا ند ولا يشبهك شيء ولا تشبه شيئا كلما سواك
مقهور تحت قدرتك وما سواك عبيدك ما شئت كان وما لم تشأ لم يكن خلقت الخلق ولم يكن شيئا مذكورا
تعرفهم بخلقك اياهم ولولا ذلك ما عرفوك بل عرفنا الرحمن لم نسجد له لولا انك انت العلي
على كل نفس بما كسبت عجبت لمن يترك عبادتك وخلقت ما سواك كيف يشرك بك مخلوقات ام كيف يشفع
عندك من لا حول له ان يتجاوز امرك كل موتمر بامرك بل لا وجود لاحد الا بوجودك ولا تحرك متحرك الا
بارادتك ولا ينطق ناطق الا بمشيتك علوا ان الملك المشركون لم يشركهم ظلمهم توحيدك وظلمهم
عدلك ووسعت رحمتك كل شيء ولا يفوتك شيء ولا يعزب عن علمك شيء لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك

شهد الله انه لا اله الا هو الملك السبوح القدوس الفرد الاحد المتفرد بالوحدانية لا شريك له في
الملك ولا ولي له من الذل وكبره تكبيرا سبحانك لم تزل كنت ولم يكن معك شيء وتكون ولا شيء معك
تعاليت عما يقول الظالمون علوا كبيرا قل اللهم فاطر السموات والارض انت وليي في الدنيا والآخرة
وانت ابو ذي وانت صدري وانت خالقي انك كنت بنا بصيرا تباركت وتباركت اسماؤك كيف احصي
ثناءك ام كيف اذكر الاءك او احد نعمك والطافك وانا فاني في وجودك سبحانك انك كنت علاما عالما
علينا لا يعزب عنك شيء في ارضك وسمائك ولا يفوتك شيء تطلبه ولا يعجزك شيء من خلقك
وكل كان تحت امرك مقهورا خلقت الاشياء بيد قدرتك ووسعت رحمتك كل شيء انك كنت
بخلقك لطيفا خبيرا سبحانك انك انت كل شيء فان ويبقى وجهك الباقي لا بقاء لغيرك قهرت ما
سواك بالفناء وتجبرت بجبروتك وتعاليت بعلوك وتقدست بقدسك وتباركت بكبريائك انك

كنت

كنت قهارا قديرا قل اللهم خالق كل شيء وبارئه تؤتي الملك من تشاء بما تشاء كيف تشاء وتنزع
ممن تشاء بما تشاء كيف تشاء لا تسأل عما تفعل انك كنت مقتدرا عليما اللهم انت الذي لا اله
الا انت لا شريك لك ولا عديل ولا نظير ولا ضد لك ولا ند انك كنت بكل شيء محيطا لا يحيط
بك شيء ولا يدركك الابصار وانت تدرك الابصار انك كنت بكل شيء لطيفا سبحانك انت خالق
كل شيء وبارئ كل شيء ساجد لعز جلالك وخاضع بقدس جلالك انك كنت عند خلقك جليلا

شهد الله انه لا اله الا هو المهيمن القيوم الذي لا يعزب عنه شيء في الارض ولا في السماء انه كان بكل شيء
محيطا احاط بكل شيء علما وقدرة فلا يفوته شيء ولا يعجزه شيء انه كان بخلقه بصيرا قديرا كل ما لله ولم يكن معه
شيء فاراد ان يعرف بخلق الخلق لكي يعرف انه كان معروفا مقتدرا عالما عليما سبحانك اللهم لا اله
الا انت سبحت بتسبيح كل شيء وتقدست بتقديس كل شيء وتعاليت عن تسبيحهم وتقديسهم علوا
كبيرا اسبحك وانزهك عن تسبيح ما سواك لولا مشيتك وارادتك لم يكن احد قادرا على تسبيحك
انك كنت سبوحا قدوسا تقدست اسماؤك وجلت وعظمت صفاتك لا يخلو شيء في الارض ولا
في السماء وبينهن ولا يحجبهن عن اسمائك وصفاتك انك كنت بكل شيء محيطا لا اله الا انت الفرد
الاحد المهيمن القيوم المتكبر المتجبر كما شهدت لنفسك وشهد لك ملائكتك في السموات
وفي الارض انك كنت متوحدا متفردا اجل لطيفا لطفت بعبادك ووسعت رحمتك غضبك لا تغضب
الا على الذين من خلقك انك كنت قهارا جبارا تكبرت وتجبرت فلا يقهرك شيء انك كنت متكبرا

شهدت وشهد كل ما سواك بانك انت الله لا اله الا انت فشهادة ما سواك بحاجته وفقره وضائع
اذ لا وجود لشيء سواك الا بفيض امدادك فكل يعرف ان لولاك لم يكن موجودا ولا حادثا بحدوث فقده
وهذا دليل الوحدانية وقربه لك اذ لو كان لغيرك اثر لرأى ما سواك اثره وكل موثر راجع اليك
محتاج الى امدادك ومشيتك فما لم تشأ لم يكن سبحان المتفضل المتفرد الذي لا يعزب عن قدرته ما سواه
شهدت بوحدانيتك انك لم تزل قائم ومقتدرا على كل شيء وخبيرا ولطيفا بكل شيء تعاليت من ان يعرفك
غيرك من عرفك فيعرفك لك اياه عرفك وكيف لا يعرفك من سواك وانت الخالق له والقاهر له

المقتدر عليه الحق خلقتني بمشيتك وهديتني وابدعتني واحييتني وانشأتني واحدثتني واوجدتني
وجعلتني وربيتني وعرفت جلال وجهك لكل ما سواك وتجليت بظهورات جلالك وجمالك
اذ لا جلال ولا جمال لغيرك فكل معبود دونك جلال عزتك ولولاك الحق كالطمس معرفتك
وتوحيدك فوفقني لان لا اشرك بك شيئا واجنبني ان اشرك بك ظلما انا احرم من شركائك وعزائك

شهد الله انه لا اله الا هو وشهد به كل ما سواه بتكوينه وذاته ووجوده وحتى عن حيث لا وجود
له الا بوجوده سبحانك انت الموجد لكل شيء والقائم بكل شيء والمدبر لكل شيء لا وجود لاحد
بغيرك ولا بقاء لما سواك الا ببقائك فبقوة ظهورك كل شيء وكل بقاء لك فانون سبحانك
انت الذي عظم سلطانك وعلا برهانك وسطع نورك ووسعت رحمتك السموات والارض
ولا يعزب عنك شيء ولا يهرب عنك هارب كيف يهرب وانت محيط به والى اين يهرب ولا مفر
الا اليك فمن يهرب عنك فاليك الهرب ومن يخاف منك فاليك الملجا لا ملجا منك الا اليك سبحانك
لا اله الا انت انك كنت ظاهرا على العالمين يا عباد الله وحدوا الله واعلموا انه لا اله الا هو ولا تنظروا
الى الاسباب ومظاهر اسماء الله الذين جعلتم لله اندادا وعليه اشرفوا القربات فلا تجعلوهم لله اندادا
وانتم لا تشعرون تحسبون انفسكم موحدين غير مشركين باعتبار الله وانتم تعبدون غير الله وهم ليسوا الا صنعا مقربو
اسماء لا وجود لهم الا بوجوده فكيف ترجون وتخشون دون رب العالمين ان الذين تدعوهم لا يستجيبون لكم بشيء
فلستم الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاؤكم الا في ضلال مبين [illegible]
المظاهر يموتون بل هم ميتون وما الكون ليس الباقي والموجود في وجودهم الامر خلقهم ولطفهم وهديهم
[illegible] اعرضوا الحكم بالغيب [illegible] سبحان الله عن التحديد تعالى الله عما
يتوهم المتوهمون ان الله جل تقدس [illegible] صغار في تلك النفوس فانظروا الى اصنامهم التي
ليست الا من الله [illegible] الى اجسامهم [illegible] لا وجود لهم [illegible] ولا حركة ولا
يملكون موتا ولا حياة ولا نشورا ان الله يبعث من يشاء كيف يشاء [illegible] وهو قائم بالله والله قائم
عليه [illegible] الا الله ولا تبصروا غيره فلا تنظروا اليهم بل انظروا الى الله
تعالى [illegible] ان كنتم تعقلون اللهم اني استجير بك من ان اشرك بك شيئا واري لغيرك وجودا

او ظهورا الا نزلك وكل شيء هالك الا وجه جلالك وقدرتك ولا نزال الكون ولا شيء معك بل كل ما سواك
موجود فلولا قيامك به لما بقوا انا فسبحانك لا اله الا انت تعاليت وتباركت عن ان يعدلك شيء او يضاهيك
المتقون لك المجد بدوام ملكك الابدي الازلي السرمدي بما يعجز عنه الواصفون الحمد لله رب العالمين

يا ايها الناس اتقوا ربكم واعلموا ان الله لا يغفر لمن اشرك ومن يشرك بالله فلا يعادل الشرك شيء
ان الله عزيز ذو انتقام الغيور من المخلوق شيء امر من غيره احد لا غيره انه هو الخلاق والرزاق ذو
القوة المتين كيف تشركون به وتعلمون ان من سواه لا يملك شيئا النفع ولا الضر ولا شفاعة الا لله تعالى
الله عن هذا الظلم المبين ان الشرك لظلم عظيم على الله وظلم على من سواه وظلم على انفسكم فاحذروا من الله
واتقوا الله رب العالمين يا عباد الله ان هؤلاء الذين تسمونهم مظاهر لا يملكون لانفسكم نفعا ولا ضرا ولا
موتا ولا حياة ولا نشورا فكيف تجعلونهم الهة لكم ان كنتم تعقلون انظروا الله الذي هو الله في السموات و
الارضين واعلموا انه ما سوى الله هالك دونه وجه الله هو الباقي القيوم لا اله الا هو سبحانه وتعالى عن
شركه وتعالى عما يقول الظالمون لا تجعلوا لله اندادا انه الاول والاخر لم يعقلون لا انتم تعقلون المشركون
فاذا تعقلون تدعوا الله ربكم تشركون وتزعمون انكم موحدون من اعرض عن ذكر ربه واشتغل بذكر
غيره وهو يزعم ان التوجه اليه توجه الى الله فهو عند الله من الكاذبين ان الله غني عن ان يحتاج احد
في التوجه اليه الى التوجه الى غيره بل الكل اليه يعرفون واليه مفتقرون سبحان الذي هو اقرب اليه
الناس من حبل الوريد فكيف تجعلون توجهكم الى غيره مقدمة الى التوجه اليه وهو اقرب من المخلوق
ان يجعلون خلقه معبرا ان الله عما تفترون توجهوا اليه خالصا لا تشركوا به شيئا ان كنتم له مسلمون
اسلموا وجهكم الى الله قبل كل شيء وبعد كل شيء ومع كل شيء ان كنتم مؤمنين فان كنتم في شك فانظروا الى
ما انزل على موسى وعيسى ومحمد من كتب الله كي تعلمون ان الله غني عن العالمين الم تعقلون ان
المظاهر الذي يجعلون واسطة بينكم وبين خالقكم من توجه الى الله فكيف انتم لا تتوجهون تعالى الله عن ان
يكون احد اقرب اليه خلقه منه وهو معهم اينما كانوا احياء وامواتا مؤمنين او كافرين ان الذين
يتوجهون المخلوق مثلهم ليتقربوا الى الله لو لكان في عقلهم يعمهون ذلك يحجزهم عن الوصول الى الله
فهو محل الوجه من حيث خلقوا لله وطينتهم من طينة المشركين ان الله اقرب اليك منك فتوجه اليه

بجلالة القرب وتكون من الغافلين بتوجهك الى الغير الذي هو اقرب اليك من نفسك ان الذين يجعلون
الى المظاهر جعلوها اندادا لله هم بلقاء الله منكرون هذا الوزر عليكم ربكم وقال الذين لا يرجون
لقاءنا لولا انزل علينا الملائكة او نرى ربنا لقد استكبروا في انفسهم وعتوا عتوا
كبيرا كيف وعد الناس بلقائه وبالرؤية ان زعموا ان الرؤية لا يكون الا المظاهر محسوسين يرى الاعين
وتدركها الحواس سبحانه وتعالى عن ان يكون كل بل لا يدركه الابصار ولا يتصوره الاوهام وكل به معتدون
ولما حيدنا اسلموا الله الذي لا شيء اولى به اليه احد منه فكيف تجعلون المظاهر وسائط بين خلقه وبين رب العالمين
اعلموا ان من لم يتوجه الى مظاهره جعلوا انهم للقاء الله كافرين ومن توجه اليها وزعم انه فاز بلقاء الله
فقد ادعى مغيبا وهو بالله من الكافرين وكيف يؤمن بالله ومحبات الوصول الى الله القرب الى
مخلوق ولله اقرب اليه من الله تعالى عما يظنون تخلقوا باخلاق الله وتوجهوا الى ربكم الذي خلقكم وهو
غير معتزل عن خلقه بل هو اللطيف الخبير بعباده سبحانه عما يفترون كيف يجعل الله له مظاهر ولا مظهر
لغيره الا به فان كان مظاهر كهم مجبر عن الله فاعرضوا عن انفسهم وتوجهوا الى من ابطنهم ان كنتم تعقلون

يا ايها الذين يحبون انفسكم اهل البيان وتزعمون ان عندكم بيان القران حين قال الله تعالى ان علينا
جمعه وقرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم ان علينا بيانه ليس هذا الذي عندكم
بيان الكتاب الذي جاء محمد من قبل اشركان داعيا الى الله وناهيا للناس عن الشرك بالله رب العالمين
لم يكن يدعوا احدا الى دين الا دين الله الحق حيث قال امر الا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم ولكن
اكثر الناس لا يعلمون وقال ان الذين امنوا والذين هادوا والصابئون و
النصارى من امن بالله واليوم الاخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون

يا اهل الفرقان انسيتم عهدكم الذي اخذ منكم محمد لربه ان لا تؤمنوا الا بالله العلي الحكيم الم
يلبث فيكم سنين واعرض عنه من اعرض وكنتم انتم المؤمنون فاخذ ميثاقكم وكان ان لا تشركوا به
شيئا ولا تتخذوا عباد الله اربابا انبياء كان او وليا وتتوجهوا الى ربكم الحكيم العليم فنقضتم
ميثاقه وجعلتم الائمة شركاء ومن قبل جعلتم نفسه شريكا لله وهو بريء من ذلك سبحان الله

رب العالمين فسميتموهم شفعاء وقد نهيتم عن ان تشفعوا احدا ولا يشفع احد الا لمن ارتضى الله
فقلتم شفعتم كلما شاؤوا اوارادوا فالله يريد تعالى الله عن ذلك ان هذا الظلم عظيم كيف
وقد انزل عليكم انهم ما يشاؤن الا ان يشاء الله فكذلك لا ركز لله اذا انتم مؤمنون فتوبوا
الى باريكم واوفوا بعهد الله ولا تنسوا الايات وانتم بالليل والنهار تتلونها ولا تعقلون ان
الله خالق الارض والسماء والذين يدعون من دونه لا يملكون لانفسهم نفعا ولا ضرا فكيف جعلتموهم شفعاء الى الله

تنزيل من الله الذي لا اله الا هو العليم الحكيم الى عباده الذين امروا بان يعبدوا الله مخلصين
له الدين حنفاء ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة ولا يتخذ بعضهم بعضا اربابا الهة الباطل
يؤمنون ان الذين تدعون من دون الله عباد امثالكم لا يملكون لانفسهم من قطمير ولا يملكون
موتا ولا حياة وعن قريب انهم ميتون فاذا ماتوا فالى من تتوجهون فتوبوا عن ما تشركون اعبدوا الحي
لا يموت وهو حي دائم ابدي قائم على كل نفس بما كسبت وهو يجزيهم بما كانوا يعملون من
عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعليها وكل لانفسهم يمهدون لا عمل الا بالتوحيد فالذين
اشركوا وجعلوا لله شركاء سموهم مظاهر لله اولئك عند الله هم الخاسرون
اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمان ماء وهم عن عبادتهم لغافلون
يحسبون انهم يعبدون الله وهم به مشركون اتقوا الله حق تقاته
واخلصوا اعمالكم لله رب العالمين من عبد غير
الله ولو جعله مظاهر لله فهو من المشركين
ان الله مظاهرهم بعباده
ابناءهم منكرون
قد تم بالكمال
عبرت
التاريخ
في اواخر شهر محرم الحرام من شهور سنة ١٣٣٧ من الهجرة النبوية على هاجرها الف تحية

[illegible]

[illegible]

این مکتوبیست که جناب آقا جمال الدین بروجردی معروف بابی محمد حجت و رضوان آرامگاه الواثق الی رحمة ربه الغنی آقای حاجی شیخ هادی نجم آبادی طاب ثراه شریف بعنوان دعوت فرستادند و آن مرحوم هم در طی کلمات خود رد این طایفه را مفصلاً نموده اند چنانچه از صفحهٔ الی صفحهٔ معلوم شد علاوه بر این جواب این مکتوب را هم مستقلاً در جزو علیحده از صفحهٔ مفصلاً مرقوم فرموده اند

بسم الذی هدیٰ من یشاء الی صراط مستقیم

الحمد لله الذی اوحی من قبل علی انبیائه و رسله بظهور نفسه من بعد بنفخ ظهوره و بشر کل امم فی کتابه بلقائه الحمد لله الذی ارسل الرسل فضلاً علی عباده لیخرجوهم من ظلمات البعد الی نور قربه و یبشروهم بایامه الحمد لله الذی وفی بما وعد له فی کتابه و عند المرسلون من اصفیائه بقیامه و خص لهذا الفصل بین امره فاظهر بین انفسنا نفسه فی ایامنا ایامه و انزل علینا ایاته و عرفنا جماله اذا بامتلاء الارض البیر فاسرعوا فی جمال الله فاشهد و عطف ان کنتم فی ریب مما ذکرنا لکم و هذا الکتاب فارجعوا الی ما نزل من قبل و من بعد علی الانبیاء و المرسلین ان التوراة بین ایدیکم و کذلک الانجیل و الزبور و غافر فی اما یتیسر منها و فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون الحمد لله الذی انزل الفرقان و وضع المیزان و جعله هدی لاهل الامکان اذا بامتلاء الاکوان فاعرفون فان فرائد القرآن و تعلمتم عن مراد الله فانی القی علیکم بعض الایات و اعرضها الکلمکم تذکرون بایامه و یوقنون بلقائه بالله قد خلقتم لذلک و اذا انتم عنه محجوبون قال عز من قائل و لقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور ثم فصل الایام یوما بعد یوم فی کتاب العزیز العلام و انی اذکر من الایام ما یستغنی عن نفسه عن البرهان و تصدقه العیون و الاذان منها قوله جل سلطانه یوم یدع الداع الی شیء نکر ان الداعی قد دعی بالحق و دعا اهل الابداع الی نفسه فخذ منهم عهد عبودیته و انهم عند شیئاً نکراً و انکروا ما وعدوا به فی الصحف و الزبر و منها قوله عز ذکره فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین تفکروا بالقوم فی لحن القول کیف استعاد عن هیکل الله بذکر السماء و استعاد عما یظهر من عنده و عبر عنه اهل الاکوان

بذکر الدخان و قد کشف الله عما اراده من لفظ السماء بقوله تعالی و اتلوا الیه بقوله تعالی یوم تأتی فی ذلک من فرع علم المعانی و البیان بقوله تعالی الرحمن الذی انزل الفرقان و خلق الانسان و علمه البیان و منها قوله جل ثناؤه فاذا جائت الصاخة یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ان الیوم قد اتی و انتم قد شهدتم بعیونکم و سمعتم باذانکم طول شهور و سنین و کیف اذا تشهدون بمثاله و تسمعون و اتی یوم الفصل کما سمعتم فصل الاباء و الازواج و البنین و منها ما نزل فی سورة المطففین و اذکر بعض ایاتها لعلکم تذکرون و منها قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العالمین انه قد قام بین ملائکة الادیان و اعیا هذا المقام الکریم و انتم فریقکم لما سمعتم ذکر هذا النبأ العظیم و قال الحزب من الناس لله رب العالمین و منها قوله تعالی ویل یومئذ للمکذبین الذین یکذبون بیوم الدین و ما یکذب به الا کل معتد اثیم تالله ان هذه الایة معجزة من الله طوبی لمن یعرف فی لحن القول و یعرف الاثیم فانصفوا یا ملأ الادیان هل انتم تدعو الی الله ام نحن الداعون و هل انتم تکذبون بیوم الدین ام نحن المکذبون تالله انکم قد عذبتم علینا او لذا نکونن من المعتدین ثم قال تعالی من قال و اذا تتلی علیه ایاتنا قال اساطیر الاولین ~~و من الذین کانوا بهم عن ربهم لمحجوبون فیا لیت قومی یعلمون من الذین تتلون الایات و من~~ الذی تتلی علیه و من الذی قال اساطیر الاولین و من الذی کانوا انهم عن ربهم لمحجوبون ثم قال ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون و اذا مروا بهم یتغامزون الی ان قال و اذا راوهم قالوا ان هؤلاء لضالون اذا لو تنظرون لتعرفون ان الذین یضحکون و تشهد الذین یتغامزون و تسمعون من الذین یقولون ان هؤلاء لضالون و منها قوله تعالی و هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکة او یأتی ربک او یأتی بعض ایات ربک یوم یأتی بعض ایات ربک لا ینفع نفسا ایمانها الی قوله انا منتظرون فالله قد مر فی بعض ایات الرب فی سنة الستین و قد بشر الناس بهذا النبأ العظیم بقوله جل ثناؤه و عز ذکره فارتقب الثمانین ثم اذکر لکم بعض ایات التی تدل علی مجیء الرب و تحکی عن لقاء الله لعلکم تنسانی بلقائه و لا تحتجبون و اقتصر من کل ایة بکلمة هی فصل الخطاب خوفا من الاطناب قال الله تبارک و تعالی فی مقام هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام الی قوله و الی الله ترجع الامور و فی مقام اخر و اعلموا انکم ملاقوه و بشر المؤمنین

ثم قال کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون صح

۲ و اتی الملک و جائکم من قبل و من بعد ثم اتی الرب فی الثمانین بحمد الله علیم ان الذی ظهر فی السنین صح

ومنه مقام آخر قال الذين لا يرجون لقاءنا ائت بقرآن غير هذا الى قوله قد خسر الذين كذبوا بلقاء
الله وفي مقام آخر لعلكم بلقاء ربكم توقنون وفي مقام آخر فمن كان يرجوا لقاء ربه الى آخر الآية
وفي مقام آخر بلقاء ربهم لكافرون وفي مقام آخر الا انهم في مرية من لقاء ربهم وفي مقام آخر انك
كادح الى ربك كدحا فملاقيه وفي سورة القرآن المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند مليك
مقتدر وفي مقام آخر وجاء ربك والملك صفا صفا واذا المقربين فلك [illegible] روح وريحان
ثم اقسمكم يا اخوان العلم والعرفان بربكم الرحمن بان تخلصوا انفسكم وتطهروا قلوبكم وآذانكم عن
ما اكتسبتم وسمعتم من آبائنا الاولين لئلا تحتجبوا بكلمة الله سواء بيننا وبينكم فتقولوا واسمعوا [illegible]
سلوني عما شئتم واجيبوني عما اسئل منكم بالفرح والانبساط لنتحد في دين الله وسنته ونكون اخوانا
على سرر متقابلين اصل الحق بعد عرفان الله هو حب الله وحب من على الارض اجمعين واصل [illegible]
هو اتحاد الناس في احوالهم وافعالهم واخلاقهم واطوارهم من كل وضيع وشريف يا اخواني يا اهل
الذكر [illegible] انتم ما تقولون في حق هذا العالم الظاهر المشهور هل تقولون وتقرون بان له حاكما
يحكم عليه وان له صاحبا ومالكا يجمع البر والبحر والشرق والغرب وبينهما وانه يكفيهما ويجريها وهل [illegible]
في [illegible] الذا السنا [illegible] الم تقولون بان الامور موكول بايادي الجمهور ومفوض
بآراء العموم من كل انثى وذكر فان تقولون مثل ذلك فما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون وان
كنتم تقرون بالله وسلطانه وتعترفون بعلمه وعدله فهاتوا برهانكم [illegible] الذي جاءكم باعظم ما
جاء به مظاهر الاولين واشرف مقام في معلمه وجلس على كرسي قضائه وبيع الناس له [illegible]
بفعل ما يشاء ويحكم ما يريد بين عباده فاذا ان كان هو هو [illegible] عند الله وان كان هو غيره
فاحجر الله علينا اذا اشتبه وكان حقا عليه بان يكتبه ويبطله ويمنعه عن سلطانه بجنود غيبه وشهوده وقد
مضت على ظهوره خمس واربعين من السنين وما وجدنا من رادع رجعنا عن ظلمه وما سمعنا نداء احد
دون نداء الله سدده بنفوذ كلمته وصدقه في كتابه بقوله جل ثناءه اولم يكفهم انا انزلنا عليهم آيات
بينات وفي مقام آخر قال لم يجز ان كتابه واظهار السلطان وان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا
فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين فقد شهد الله بان الآيات هي [illegible]
وانها الكافي للعالمين وممتنع عن خلق الانسان بمثلها ولو اجتمعت خلق الاولين والآخرين وليست الآيات

في ظاهر [illegible] سمعنا الا كلمات ينطق بها داعي الحق فلابد ان نعترف بانه هو الحق [illegible]
نبي المرسلين وفي مقام آخر قال ام يقولون افتريه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات وادعوا
من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا انما انزل بعلم الله وانه
جل سلطانه قال بمثل هذا القول في اول الايام بعد الذي جاءهم بآيات بقدرته وسلطانه
وما استجابوه احد من اولي العلم والعرفان فاذا علموا بانها نزلت من لدنه عز اعترفوا بها وقال
في مقام آخر قال موسى اتقولون للحق لما جاءكم اسحر هذا ولا يفلح الساحرون فلما القوا قال
موسى ما جئتم به السحر ان الله سيبطله ان الله لا يصلح عمل المفسدين ويحق الله الحق [illegible]
كره المجرمون وفي مقام آخر قال ولو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا
منه الوتين فما منكم من احد عنه حاجزين قد قضى ما يقرب الى خمس من السنين وانه في ظل
من الغمام من فوق [illegible] وجوه اهل الاديان والقى على اعناق الانام سلاسل حبه واغلال عبوديته
وانتم [illegible] مشهد الفداء [illegible] الكاشح [illegible] وسمعتم طول شهوره وسنين فاين من ياخذه باليمين
واين من يقطع الوتين وانه هو اصدق الصادقين هل من قادر عنه وهل من عالم يبطله وهل
[illegible] الحق بكلماته ولو كره المجرمون تالله انه هو هو وانتم غافلون فانصفوا يا اخواني هذا
واصدقوا حديثا ام انتم صادقون هل انتم [illegible] يا ملائكة الاوهام والظنون ام نحن المفلحون وقد
فتح الله على وجوهنا ابواب العلوم وهل انتم تغلبون علينا [illegible] البرهان وفي ميادين العلم
والعرفان نحن [illegible] من سماء الامر ووجدنا اغنام الله التي تفرقت من الذئاب طول
القرون والاعصار في [illegible] عليكم وعرفانكم فتركنا الذئاب وادخلنا الاغنام بقدرة الله وسلطانه
وجمعناهم في ظل [illegible] الظهور ونجمعهم بحول الله وقوته في كل يوم وحين وما منكم من احد عنا
بحاجزين هل يحمدون يد الله فوق ايديهم وهل تقدرون ان تمنعونا او ترجعوا الاغنام ولو كانوا
لكم ازواجا وبنين لا ونفسه المهيمن على العالمين لن تقدروا [illegible] على امره وفوق ايديكم ولو شاء الله
لجعلكم امة واحدة ويجمعكم في هذا الظل المبارك الممدود ثم اعلموا ان [illegible] هذا المقام على ما
الارض اجمعين ثم اقول يا ملاء الملل تالله ما كان المقصود من هذا الكتاب الا افتتاح باب [illegible]
بين الملل والاديان بالروح والريحان لذا [illegible] في مقام الاحتجاج بذكر بعض ما نزل في كتاب الله

[illegible] الرب العالمين [illegible] الآيات من [illegible] فانظر [illegible] ما هي [illegible]

العزيز الوهاب ان قبلتموه فنعم الوفاق والا فليس بيننا وبينكم من شقاق اذ ان [illegible] عنده و
انكم يا اخواني فاذكروا اتحدنا لو الكلمة سواء بيننا وبينكم فنجعل ما اتفقنا عليه من المحكمات
وما اختلفنا فيه بعده من المتشابهات فنعمل بالمحكمات ونسعى في رفع المتشابهات بالحب والوداد
وبعد بزبان پارسی عرض می‌شود تا تمامی اهالی از عالی ودانی واز عالم وعامی آگاهی یابند و
همراهی نمایند بجلال الله امری که جمیع احزاب عالم را دوستدار کند ومخالفت ندارند ندانست که ... کل
عنصر [illegible] کل بعالم [illegible] و در اینجا کل الخوان ... [illegible] و مقام یکسان است کل بکانه اند
ویکانه [illegible] کل امت واحده اند و کل برگ یک شاخسار [illegible] کل مو افقت و [illegible] شفقت
ملکتی اگر [illegible] کل عین هم بود و کل نفس یکدیگر [illegible] کرام [illegible] واحد ظاهر بود و عبید [illegible]
را جمیعا بکل محتاجیم وهر یک فقر خود را بسوی دون خود [illegible] دانیم و [illegible] وغنای خود را
[illegible] خود [illegible] شاهد [illegible] میشویم ودر این دو شرکت کل دادیم بر یکدیگر برتری ندارید همان شیم که عام
ودانی بعالم [illegible] هیچ قسم این دو و آن دو احتیاج داریم [illegible] دراین حال [illegible] واز [illegible] باکل
صلح کل نمائیم [illegible] وحدت [illegible] آنچه [illegible] خود [illegible] وبرکل [illegible] ومکتوب [illegible] و
بشنویم تا در یکدیگر بنفوذ نمائیم چنان [illegible] که سامع [illegible] نمائیم وگوش را چنان قرار دهیم که تا اثر
کسل نمائیم [illegible] وکبر واستکبار را کنار بگذاریم برتری را برداریم واز امتیاز احتراز نمائیم
بعض هم که برتری باید برد و بنی افزاید و هر که امتیاز دارد بعمیم خضوع دارد وهر یک [illegible]
کردار [illegible] کت نمائید و یکدیگر را [illegible] تا هر یک هر برتری که بینید برتری خود شمارد و
هر امتیاز [illegible] خود دانند [illegible] اگر چه بد بشنویم و بد نکنیم اگر چه بد ببینیم [illegible]
واز عالم برداریم [illegible] خود اعتماد نکنیم [illegible] سامع شویم [illegible] سامع لسان [illegible]
لسان [illegible] آنکه [illegible] ساز داریم و سمع را برای آنکه [illegible] قرار دهیم واول امری که باید معلوم شمادیم
آنکه از تعیش آنی خود چشم برداریم ووضع عالم انسان را ملحوظ داریم از [illegible] وطن [illegible]
وعالم را وطن حقیقی دانیم ودر هر اسبوع ملکه در هر یوم [illegible] دانیم وعقول [illegible]
خود را که هر یک [illegible] یره ایم هم رایک نمائیم ودر [illegible] ومنافع انسان [illegible] خود [illegible]
نمائیم از جلوس تا ... شویم و فرق نگذاریم در بین آنکه تابع شویم و [illegible] باشیم خادم باشیم

وبا مخدوم باشیم بر صدر جلال [illegible] یا بر صف نعال [illegible] قسم بجمال ذو الجلال که این مقصود
خود را برای این کار حاضر دارم و [illegible] گفتار [illegible] آدم لسان از برای هر سمع ناطق دارم
وسمع را از برای هر لسان خاضع کرده ام و هیچ امری را [illegible] که بجود را چیز دهم و تمام مقصود
اصلاح حال عموم وآسایش نفوس است هر کجا روند هر راهی جا بسم الله ویا اهل این بنده را
اخبار دهند تا سر را قدم سازم ودر فناء باب [illegible] وخدمت او را [illegible] اهل عالم
شمارم و هذا اول کلمة سواء بیننا وبینکم هر گاه بر حجت [illegible] گفتیم [illegible]
کلمة ثانی را [illegible] وساوی [illegible] کلمة بکلمة [illegible] واز [illegible] دانم و [illegible]
الا بالله و [illegible] تمام [illegible] کرامت [illegible] اگر سامع [illegible] شود و [illegible]
نفس واحد باشد [illegible] از بین برداشته شود و [illegible] میان نماند والبته اگر یک نفس
یافت شود که دو صورت دو شویم ودو معنی یک باشیم در تمام
آحاد نفوس نفوذ نمائیم در هر حال لسان ناظر [illegible]
باید وسمع منتظر که ناطق بیند وچشم [illegible]
[illegible] نگرد که یک نفر مواخذ
مشاهده نماید [illegible]
السلام علی
کل الانام